لطايف اكر ودائرۀ هندسيه

وطول وعرض بلدان

صح

180

LJS BIBLIOTHECA SCHOENBERGENSIS
466
SCHOENBERG DATABASE OF MANUSCRIPTS LJS

اجزاء كليه وجزئيه

موضع قسمه اجتماعنده يا تركيبه استعمالنده ٤٠

وبشقه جه كونلكو اطلاق اولنور اكا ده كورلور

لطايف الكلام

ا ب ت ث ج ح خ

فهرس الکتاب

مدلولات بروج ۱ حمل ۱ ثور ۲ جوزا ۳ سرطان ۳ اسد ۳ سنبله ۳ میزان ۵ عقرب ۵ قوس ۶ جدی ۶ دلو ۷ حوت ۷

مدلولات کواکب وعقدتین ۸ ل ۸ ی ۹ خ ۱۰ س ۱۱ ه ۱۱ د ۱۲ ر ۱۲ ه ۱۴ ه ۱۴ بیان دلالت بیوت اثنی عشر ۱۵

در دانستن احوال وامور ۱۷ بیان حدود اجرام کواکب و احوالی که ایشان را بسبب انظار اتفاق افتد ۱۸ دفع تدبیر ۱۹ دفع قوت ۱۹

دفع طبیعت ۱۹ انکار ۱۹ رد ۱۹ جمع النور ۲۰ منع ۲۰ فوت ۲۰ اعتراض ۲۰ قطع النور ۲۰ انتکا ۲۱ نقل النور ۲۱

مرادفه ۲۱ نعمت ومکافات ۲۱ مستعلی ۲۱ حصار ۲۱ خالی السیر ۲۲ وحشی السیر ۲۲ فتح الباب ۲۲ دوستی ودشمنی کواکب ۲۲

دوستی ودشمنی عارض ۲۲ بیان قوی وضعف کواکب ۲۲ بیان رباطات ومراکز اقتاب ازایشان ۲۹

بیان ادلا که هوا را متغیر گرداند ۳۰ تفصیل دلائل برودت ۳۰ دلائل رطوبت ۳۱ دلائل یبوست ۳۲ تأییلات مراکز بحران ۳۳

و بعضی احکام حلول وممازجات ۳۳ احکام اسعار وغلا ۳۷ دلائل امراض وعلل وصحت ۴۰ حرب وفتنه ۴۱

بیان احکام انتها و طالع قران وربع قران ۴۴ حکم خسوف وکسوف ۴۷ احکام اتصالات ۵۱ احکام قرانات کواکب در بروج اثنی عشر ۵۳

در حمل ۵۳ در ثور ۵۴ در جوزا ۵۵ در سرطان ۵۷ در اسد ۵۸ در سنبله ۵۹ در میزان ۵۹ در عقرب ۶۰ در قوس ۶۱ در جدی ۶۲ در دلو ۶۳ در حوت ۶۳

احکام احتراقات ۶۴ قل ۶۴ قی ۶۵ قح ۶۶ قه ۶۶ قد ۶۷ احکام مجاسدات ۶۸ احکام اجتماعات واستقبالات ۶۹

احکام اتصالات کواکب ۷۰ اتصالات کواکب بزحل ۷۰ بمشتری ۷۲ بمریخ ۷۴ بشمس ۷۵ بزهره ۷۵ بعطارد ۷۵

بیان تحویلات ۷۵ بل ی ۷۵ بل ی ۷۶ بل خ ۷۶ بل س ۷۷ بل ه ۷۷ بل د ۷۸ بل ر ۷۸ در عکس کواکب ۷۸ احکام شرف ۷۸

احکام هبوط ۷۹ وبال کواکب ۷۹ رجعت کواکب ۸۰ استقامت کواکب ۸۰

١

8

شنو طریق صواب از برای فتح رجال
بخون کرشه اسود نر غواان بنویس
شود گشاده بامر خدای کن فیکون

چو گشت بسته ز مکر زنان بد افعال
دو قل اعوذ و بکردن ببند کاندر حال
اگرچه باشد آن بسته بسته چند سال

ملکه الفقیر الحقیر الی المولی القدیر
سلیمان ... المؤذن
بجامع سلطان
محمد خان
عفی عنه

قمر و عطارد و زهره
شمس و مریخ و مشتری و زحل

کل لولو
نفل فعل نفعل
نفل بنتره نفعل
کل کوکب کان في بیته غیره بنتزح فعله
وادا کان في بیت غیره
نفعل صاحب البیت
کفایة المعلم

در هر زایچه که باشند خواه طالع مولود
با طالع سال در هر خانه که کوکب نحس باشد
حکم بر کوکب و منسوبات این خانه باید کرد
خواه آن نحس در بیت باشد و یا در شرف باشد
از این غافل نباید بود که چندین نوبت تجربه افتاد

اعلم ان علماء الهند والروم والفرس والعلماء
وبابل وغیرها بأسرهم اتفقوا على ان الکواکب
السبعة السیارة وجودها اوجاتهم ... واحد الاسم
في اول ما خلق الله العالم کانوا باجمعهم في ... وقیقه
اول الحمل و سیجتمعون کذلک في اواخر العالم في دقیقه
آخر الحوت باذن الله تعم
کفایة المعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

چنین گوید محرر این سواد اضعف العباد محمد بن الحسین المدعو بسید المنجمین که
این مسوده ایست در معرفت قانون احکام مسمی بلطایف الکلام فی احکام الاعوام
چه بر صاحب این فن واجب و لازمست که مدلولات بروج و کواکب را نیکو
معلوم داشته باشد تا بوقت حکم کردن فکر او متوقف نگردد و باسانی
از دلیل بمدلولات استدلال تواند کرد و چون ماثر متاثر بقاعده ضبط کرده
بود مانع و معطی دانسته ادراک این معنی بر وی سهل نماید و کسی که
این ضابطه او را معلوم نبود و درین معنی خوض کند بتقلید دیگران همچنان
بود که کسی در بیابان راه نداند و از دیگری سوال کند و آن شخص او را نشان
دهد ممکن که آن نشان خطا بود هر آیینه آنکس راه گم کند و بمقصد نرسد و نشان
خطا دادن آنست که مولف حاذق نبوده باشد یا ناسخ بهنگام استنساخ سهو کرده باشد
پس بر احکام اینچنان کسان اعتماد نبود و ما مدلولات بروج و کواکب بتفصیل
بیان کنیم تا بر ضابطه و حافظ مفید باشد مدلولات حمل برجیست منقلب ناری میانه آواز
بریده اندام خانه مریخ و وبال زهره و شرف آفتاب در نوزدهم درجه و هبوط
زحل در بیست و یکم درجه و او سه وجه دارد اول ازان مریخ دوم ازان شمس سوم ازان

زهره

زهره مذکر و نهاریست طبعش گرم و خشکست از خلطها صفرا از عناصر آتش طعمش تلخ از فصول بهار از جهات شمال خویش متلون و غضوب بکاح دوست
کم فرزند از حیوانات چهارپایان انسی و وحشی نیم شکافته اولش قویست و زاید و آخر
ضعیف و ناقص از بیماریها انچه از سر آید باشد چون دمش و ماشری و کلی و بینی
و تغیر لون و از سنها کودکی اولش دلیلست بر بویی که از گوش اید
و آخرش بویی که از شیب زانوها آید از اجناس تاج و کمر و مرصعات
و آلات حرب از مردم صیارفه و صناع زر و سیم و حدادان و صفارا
و شبانان و قصابان و مردم سرهنگ و گشاده روی و کم دانش
از جواهر مس و آهن و سرب از نباتها دارچینی و زنجبیل و فلفل و قرنفل
و کبابه و از اعضا سر و روی صورتش مربع میانه بالا موی انبوه
و جعد و سر و چشمی که بسیاهی زند بلند بینی بزرگ گوش فراخ
دهان دراز روی و زنخ نیمهٔ بالایش غلیظ و نیمهٔ زیرین باریک
لونش سفیدی که بسرخی زند و گویند کر اشقر و از رقست از
بلدان بابل و فارس و آذربایجان و آلان و ساریه و شام و فرنگ
و دریای آن و طوس و نیشابور و عراق و کابل و جرجان و خوارزم

و سم قتند مدلولات ثور برج جیست شمالی ثابت بهیمی میانه آواز بریده اندام
خانهٔ زهره است و وبال مریخ و شرف قمر در سوم درجه سه وجه دارد اول
ازان عطارد دوم ازان قمر سوم ازان زحل ماده است و شبی و خاکی و سرد
و خشک سودایی بطعم شیرین ربیعی نکاح دوست عقیم کم فرزند اولش قوی
و زاید و آخرش ضعیف و ناقص از بیماریها انچه در گردن و حلق باشد چون خناق
و خنازیر و کلف و بوی بغل و بینی و انگشتان پای و از حیوانات گاو و شتر
و فیل و آهو و دلیلست بر زرع و مزرعها از مردم مزارعان و کیالان
و حفاران و انباردادران و خیاطان از اعضا گردن و سر دوشها
صورتش بلند بالا بزرگ پیشانی و سیاه چشم و باریک ابرو و پست نظر
پهن بینی فراخ دهن سطبر لب و گردن سیاه موی بزرگ شکم
خویش بلادت و کم عقلی و دروغ گفتن و مکر و حیل و حماقت و کد
و تلون لونش اسمری که بسفیدی زند از اجناس انچه بزنان منسوب
بود چون طوق و خلخال و قلاده از شهرها تبرص و جزایر و بحر روم
و قسطنطنیه و اسکندریه و نواحیٔ طرطوس و آمد و قیصریه و کرخ
و عمان و ماهین و اکراد و اهل جبال و همدان و اصفهان و ری و هراة

و حلوان

وطوان وفرغان وسجستان وشام وعراق عجم وار دبیل مدلولات جوزا
برجیست انسی ذوجسدین خانهٔ عطارد ووبال مشتری وشرف رأس
درسوم درجه دهبوط ذنب بهمان درجه سه وجه دارد اول ازان
مشتری دوم ازان مریخ سوم ازان شمس مذکر ونهاریست دلیلست
بربادهای خوش کرم وترست وبادی ومعزلی وطبع خون بطعم
شیرین طفلی نهاری صورتش تمام بالا درست اعضا کشاده ابرو
شهلا چشم باریک کردن از بیماریها نزلات ونقرلیس واندک
کلف ازمردم ملوک واهل دیوان ومحاسبان ومعلمان وصیادان
ونقاشیان وخیاطان وارباب سلاح وآلتی که بدین طایفه منسوب
بود ومرغان اهلی وصیدی ودرختان میوه دار وبلند
وعطرها وداروها واز اعضا دوشها وبازوها وصورتش خوب
متناسب اعضا مطبوع هیأت روحانی مزاج خوش بوی کریم
اخلاق ساکن طبع باادب لطیف آمیز زیرک لهو ولعب دوست
میانه عفت وبد دل لونش زردی که بسرخی زند از شهرها
طرابلوس وحمص ومصر وارمینه وکیلان وديلم وطبرستان

و مردرود و موقان و اصفهان و مازندران و کرمان و قم
و ساوه و قزوین و ششتر مدلولات سرطان برجیست منقلب
و بی آواز میانه فرزند خانهٔ ماهست و وبال زحل و شرف مشتری
در پانزدهم درجه و هبوط مریخ در بیست و هشتم سه وجه دارد
اول ازان زهره دوم ازان عطارد سوم ازان قمر مؤنث است
و لیلی بطبع سرد و تر بلغمی بطعم شور صیفی شبانی از حیوانات
هوام و حیوانات آبی و ملخ از جایها ساحلها و جویها و آب خوش
و مزرعها و عبادت خانها برخی ضعیفست و بسیار علل چون نزله
و نقریس و سرطان و درد پهلو و کلی و لالی و تربا و برص و برسش
و بواسیر و گرانی در دست و پا از مردم ملک زاده کان و نائبان
و شراب داران اگر بدحال بود بر خامیان و سقایان و فقاعیان
و ملاحان و غواصان و آب داران و بزرگان دریا باران از نباتات
نیشکر و برنج از اعضا دل و سینه و معده و پهلو ها و سپرز و شش
صورتش سیاه چرده باریک موجعد درشت اعضا سطبر استخوان
کوچک چشم بسته نظر کج بینی و دندان نیمهٔ زیرش غلیظ تر از نیمهٔ بالائش فراخ دوش
کوتاه

کوتاه پشت دراز دست وقدم بزرک پیشانی وساکن طبع و دانا از
حال مردم بلند نکاح از شهرها افریقیه و بربر زمین ومیفارقین
وبیت المقدس و بعضی از زمین وازربایجان وکش وبحرین وروم
وارمنیه کوچک وشرقی خراسان وهراة وبلخ ونواحی سیستان وترک
وچین ۰ مدلولات برج اسد برجیست شمسی ثابت بریم اندام
میانه آواز ونکاح کم فرزند خانه آفتابست و وبال زحل خالی از
شرف وهبوط سه وجه دارد اول ازان زحل دوم ازان مشتری
سوم ازان مریخ تابستانی شبانی مذکر نهاری کرم وخشک آتشی
وصفراوی بطعم تلخ از حیوانات انچه ناب ومخلب دارند
و جانوران موذی وخوک وخوک ولیش مهیب وعنصری لطیف وغیور
از جایها وکوهها وقلعهها وقصرها وبنگاهای عالی از جواهر زر ونقره
والات اذواق که ازینها سازند دراز کرمی وظلمت هوا از مردم ملوک
وسلاطین وامرا وبزرک واهل سر ومکر وحیل اول لش قوی وزاید واخرش
ضعیف وناقص بسیار مرض خاصه در معده وچشم وپهلو وسر ومعده ودل
صورتش مطبوع تمام بالا نیمه بالایش غلیظتر از نیمه شیب خوب صورتست

فراخ سینه باریک ساق سرخ چهره که مایل بود بزردی از شهرها جزیره
صقلیه وروميه وماسلان ودمشق ومکه وملاطیه وکرمان ومداین
وخراسان وسپند وارمنیه ترک وباب الابواب مدلولات
برج سنبله برحیث ذوجسدین انسی بلند اواز درست اندام
کم نکاح عقیم اندک فرزند خانه وشرف وفرح عطارد ووبال مشتری
وهبوط زهره دربیت وهفتم درجه مؤنث لیلی سه وجه دارد
اول ازان شمس دوم ازان زهره سوم ازان عطارد خاکی سرد وخشک
وسودای بطعم ترش شبانی تابستانی برنگ سبز وچیزهای مختلف
الالوان از حیوانات گندم وجو وبرنج ونخود وانواع حبوبات
ومیوه های خشک چون فندق وفستق وبقول ودرختها ومزرعها
از حیوانات بلبل وطوطی ومرغان ناطق وماران بزرگ از
بیماریها پیچ ووجع بطن وظهر وریختن موی ... وکم عقلی ورزادکتاب
وارباب صنایع واصحاب قلم ودواوین وتجار واهل
طرب وآلات ان ومقامهای ایشان ومواضع فرحناک
از اعضا شکم وروده ها وحجابها صورتش معتدل بدن قوی
درست

درست اعضا میانه بیماری بزرگ سر نیکو سیر قامت صبیح الوجه بزرگ
ریش نیکو چشم بازردی اندک موی ناک خویش سخاوت و حکمت و راست
گفتن سبک روح و بسیار اندیشه مودت رباحرت بلون
اسمر شهرها شام و اندلس فرات و جرامقه و حبشه و صنعا و کوفه
و موصل و بعضی از فارس و یمن و سند و سیستان مدلولات
برج میزان برجیست منقلب انسی درست اندام بلند آواز
کم فرزند اندک نکاح خانه زهره و وبال مریخ شرف زحل در بیست و
یکم درجه و هبوط شمس در نوزدهم درجه سه وجه دارد اول
ازان قمر دوم ازان زحل سوم ازان مشتری هوایی مذکر نهاری حار
رطب و موی کهولی بطعم شیرین تن چرب یعنی مولد بادها مختلف
ابریشم و حل و اشجار و آنچه بر سر کوهها روید و عمارتها
و قصرها تره و بساتین و عبادت خانهها و حمامها و بستان بدو منسوبست
از مردم قدما و ادبا و بزرگان و ارباب صناعت و اهل
طرب و سازهای ایشان و حکما و تجار و زنان از حیوانات مرغان
و بلبل از اعضا میان پشت و نشیب شکم و ناف و عورت و گرده و خصیه

صورتش خوب صورتست میانه بالا معتدل مزاج چشم شهلا با اندک
زردی اسمر تین شهوت از بیماریها بادفتین و بواسیر و زرد
گفتن روی و ورم و یکی در بینی خویش کریم نفس نیک اخلاق نیکو
فکر مصنف لهو و طرب دوست از شهرها نواحی مغرب و سعید
مصر و مکه و مدینه بعلبک و روم و فرات و طالقان و بلخ
و بخارا مدلولات برج عقرب برجیست ثابت بی آواز کم نکاح
و بسیار فرزند درست اندام خانه و فرح مریخ و وبال زهره
و هبوط قمر در سوم درجه سه وجه دارد اول ازان مریخ دوم ازان
شمس سوم ازان زهره مادهٔ طبعی آبی سرد و تر بلغمی شور کهولی
خریفی غضوب خلیف تمام شریر و کذاب و متلف ترش روی
وقاح نهاب احمق کاهل بدخو عفیف در حق زنان از جایها بتخانها و مزرعها
و دار السلاح از نباتات زرد درخت انجیر و انار و امرود و از حیوانات و حوش و حشرات
موذی و زنبور و جانوران آبی از جواهر آنچه از آب بیرون آید چون مرجان و مروارید
و سنگ عقرب و نوشادر و ادویهٔ معاجین اولش صحیح و غلیظ و آخرش سقیم و باریک
بسیار علت چون لالی و کری و کوری و کلی و بوی بغل و سرطان و قوبا و آکله و برص
و عسر

وعسر البول و سنگ مثانه و اغبر در ذکر و فرج بود و تاریک چشم از اعضا
ذکر و مثانه و عجز و دبر صورتش خوب صورت گرد و کوچک روی
و بسیار موی انطس فراخ دهن و چشم پهن دوش سینه دراز
دست و ساق بزرگ پای و شکم نیمهٔ بالایش کوته تر از نیمهٔ شیب
علامة پشت لونش سفیدی که بزردی زند مولد رعد و برق از
شهرها مدینهٔ رسول علیه السلام و زمین حجاز و یمن و بصره و طرابلس
و شام و دیلم و امل و ساری و رَی و جرر و موصل و تبریز دمدلولات
برج قوس برجیست ذو جسدین درشت اندام میانه او از نیمهٔ
اولش انسی و نیمهٔ اخرش بهیمی میانه نکاح اندک فرزند خانه و
فرح مشتری و وبال عطارد و شرف ذنب و هبوط رأس
بهمان درجه سه وجه دارد اول از ان عطارد دوم از ان قمر
سوم از ان زحل مذکر روزی آتشی گرم و خشک و صفرایی بلغم تلخ
کهولی مولد باد و آتش اولش قوی صحیح و اخرش ضعیف و سقیم میانه
بیماری از مردم ملوک و اوساط الناس و دستور داران از جایها
بساتین و خزاین سلاح از اجناس تیر و کمان و سایر اسلحه و سفالینه از

جواهر طلا و آهن و قلعی از بیماریها نزله و نقرس و کوری و افتادن از
بلندیها و آفت از سباع خویش ملوک طبع و زود حرکت دلدار کریم
نفس مکار مبغض متغضب بسیار فکر ناصح در باب جادو انند حساب
هندسه و طب از حیوانات اسب و شتر و استر و خر و بعضی از
مرغان از اعضا از انها صورتش خوب روی و باریک موی و تمام
بالا بزرگ شکم و ساق دراز از ان سفیدی که بسرخی گراید از شهرها
قهستان و جرجان و باب الابواب و دینور و دماوند
و بغداد و اصفهان و روس و مغرب زمین مدلولات
جدی جدی برجیست منقلب سرد و خشک زمستانی مرجی مؤنث و
شبی و سودایی و بهیمی و ضعیف او از نکاح کثیر الولد مولد سرما
و ظلمت خانهٔ زحل شرف مریخ در بیست هشتم درجه و هبوط مشتری
در پانزدهم درجه و وبال قمر بطعم ترش سه وجه دارد
اول از ان مشتری دوم از ان مریخ سوم از ان شمس
از مردم قلعه داران و اهل صحرا و کوه و خادمان و پیران و مزدوران و اوباشان
و مزارعان از جایها ایوانها و بوستانها و کشت زارها و آتشکدهها و گورخانها و قریهها و دار الوباء و سنگلاخها از
جواهر سرب

شغل طبیب علم

سرب وسنگ خاره وگچ ونوره وشوره وبوره **از نباتات** انچه حیوانات
خورند ومازو وبلوط وچوب ابنوس ودرختهای بی میوه وگیاه بی تخم
از حیوانات گوسفند وبز وکبک وبط وماهیان بزرگ وروباه وشغال وانواع
حشرات **از اعضا** زانوها وپیوندها وعصبها **از بیماریها** کری ولالی وضعف
چشم وخنازیر وسرطان ونقرس وداء الثعلب و ورم واکله ورد
وکلی **صورتش** بزرگ روی خشک اندام نیکو بالا سبز چشم تیز نظر باریک ران
وساق وسبک روح **خویش** فراموشی وجلت ودراز داری وخشمناک
وحکمت ولهو ودوستی **لونش** ابری که بسیاهی زند **از شهرها** حبشه
وکوه وبحرین وعمان وقیساریه وشرق روم واصطخر واهواز وطبرستان
وکابل ودیلم وجرجان وجیلان وهند **مدلولات برج دلو** دلو برجیست
ثابت روزی گرم وتر زمستانی دهوی هوایی بدی انثی
بلند اواز مولد بادهای مهلک وسرما واندک فرزند ضعیف در حق
زنان خانه زحل ووبال افتاب وجه اول ازان زحل دوم
ازان عطارد سیم ازان قمر **از مردم** علما وحکما ومشایخ طریقت وبندگان
ومسخرگان وگوربانان وابگینه سازان وحدادان وزرینگران **از پیشها**

کرمابه‌ها و آب‌خانه‌ها و دار الفسق و کاریزها و آشیان مرغان
و کنشت جهودان **از جواهر** چیزهای رنگین و فلاده و داب
و بادهن **از نباتات** ساج و آبنوس و هلیله و خیار چنبر و جوها
هندی **از حیوانات** مرغان بزرگ چون شتر مرغ و نسر و عقاب
و سگ آبی و سمور و سنجاب و ماران بزرگ **از اعضا** ساقها
از بیماریها یرقان زرد و نقرس و نزله و مولد سوداوی و درد چشم
و بوی بینی **خویش** سخی و عفیف و نیت دوست لطیف و سبزن
سخن و بحاوره پاک خور نفس **از جنّه** جن و جان و راس الجن
و بردع و کرمان و بعضی از فارس و سلطانیه و کوه و سند و هند
مدلولات برج حوت حوت برجیست ذو جسدین شبی و ماده
آبی سرد و تر زمستانی جنوبی بلغمی خانهٔ مشتری و وبال عطارد
هبوط او در پانزدهم درجه و شرف زهره در بیست و هفتم درجه
سه وجه دارد اول از آن زحل دوم از آن مشتری سیم از آن
مریخ نکاح دوست کم فرزند تیز شهوت میانه گفتار و آواز
مولد بادها **از مردم** سادات و قضاة و علما و اشراف الناس

و غواصان

وغواصان وملاحان وسالوسان از جایها مواضع شریف و آب
خانها و سراهای عالی از جواهر دانه در و صدف و بسد و خلال
و مشک و کافور از حیوانات آنچه در آب متولد شود چون
موج و ماهی و دد آبی از نباتها سیب و آبی و شفتالو و تنبو و نیشکر
و میوه‌های خوش طعم از اعضا پایها از بیماریها تشنج و رعشه و سستی اعصاب و
نقرس و افلاج و ریختن موی صورتش بزرگ سر نمکین میانه بالا تنک ساق
فراخ سینه سیاه چشم نرم اندام خویش کریم طبع خوش خوی و نیک
رای کردان و حیلت و فراموشی و جرات از شهرها طبرستان
و مازندران و سمرقند و بخارا و مصر و اسکندریه تا حدیمن و بحرین
و بصره و سمنان و خزر و بربر و روم و سواحل ها هرکاه که این
ضعیف گردد بحلول نحوس و وقوع کسوف و خسوف خاصه انکه عقده
ذنب باشد یا بقران نحسین یا بقران عطارد و نحسی یا باحتراق کوکبی
از وی خاصه نحسی دلیل ضعف افتد مدلولات ان برج باشد
خاصه که دلیل دیگر باشد دال بر ضعف مدلول ان مدلولات
ان برج حکم باید کردن و اگر مانعی بر ضد ان باشد حکم کردن

جایز بود فکیف که مانع قوی تر باشد و اگر برجی قوی حال باشد بطلول
سعدان و قوان ایشان و قوان عطارد و سعدی و سقوط نحو پس
دلیل قوة سعادت مدلولات آن برج باشد خاصه که دلیل دیگر با آن
یار شود و اگر دلیلی بر ضد این در آن حال اتفاق افتد حکم نشاید کرد
بیان مدلولات کواکب و عقدتین مدلولات زحل زحل نحس
اکبر است سرد و خشک شب مذکر نهاری شرقی سودا
خاکی بطعم عفص و ترش برنگ سیاه بویش ناخوش از بسودنیها
درشت و سخت از مردم پیران و بندگان و سیاهان و
دهقانان و زاهدان بی علم و حبسیان و حفاران و ارباب
خانهای قدیم و اهل قلاع و جبال از اعضا استخوان و ورود
و سپرز و پشت و زانو و گوش راست و ناخن و موی و بر آن
خونها ماسکه جسها سامعه از بیماریها جذام و نقرس و قروح
ابیجا و سعال و یرقان و سبل و ددبان و قولنج و وجع ارحام
و حمی نافض و استسقا و نزلات و وجع سپرز و امراض مزمنه
و هر چه از سردی و خشکی متولد شود از اخلاط سودا و بلغم لزج از مشمومها
پیوسته

سوسن اردی سیاه موی وسطبر لب خشک اندام بزرگ سر فراخ دهان
ابله روی بلند بالا کم لقا گران حرکت سخت آواز از خویها مکر و خداع
وجهل و بی دلی و بخل و حقد و توحش و وسوسه و کوفت و وقار و بدخوئی
وستیزه کاری و کاهلی و بسیار خفتن و دعوی حکمت از غایتها فقر و غربت
و غلت و تعطیل و تحمل رنجهای عظیم از فعلها نوحه و گریه و تخریب و ظلم
و زندان بانی و بکار داشتن لجرهای کهن از سنها پیری و آخر عمر
از نزدیکان آبا و اجداد و برادران بزرگ از حیوانات گاو و فیل و خر
و بز و زاغ پرستوک و مگس و شب پره و هرچه در زیر زمین جای
کند چون مار و مور و موش از دینها دین یهودی دیگر ظرف از جامها
موینه و پشمینه و آنچه کهنه و خشن باشد از نباتها قسط و فلفل و زیتون
و زغور و آمان نریش و شاه دانج و عدس و ماهو و بلوط و هلیلج
و آنچه بی تخم باشد از جواهر آهن و سرب و سنگهای سیاه از جایها
و بیابانها و ستودخانها و غارها و چاهها و بیابانها و بناهای قدیم
و قلعها و بتخانها و کوههای بی گیاه از اقلیم اقلیم اول از شهرها خوارزم
و بخارا و بنشاپور و حبشه و سند و هند و یمن و قبط و نبط و بربر از بلدها

مشتری سعد اکبرست علوی گرم بچهل درجه و تر بسی درجه مولد خون
معتدل چون خون تال مذکر نهاری شمالی دموی هوائی از طعمها
شیرینی از بویها بوی خوش از رنگها سفیدی که بزردی زند و گندم گون
رخشان از سودنیها نرمی باعتدال از صورتها نیکو بالا شهلا چشم با هیبت
موقر و متکلم از اخلاط خون طبیعی و نطفه و منی از عناصر هوا از اعضا گوش
چپ و بازو و پهلو و شریانات و حلق و معده و جگر و شکم و ناف و دندانها
و نمای جانب راست از قوتها قوت نفسانی و نامیه و غاذیه از سنها
کهولت از حسها شامه راست و سامعه و لامسه از مردم سلاطین
عادل و وزرای کبار و اشراف و علما و قضاة و زهاد و تجار نامیه و اغنیا
از خویها علم و علو همت و حریص بر عمارت و سعی در خیرات خوش خلق
کریم صادق القول با امانت و حرمت و صفای فهم و دوست
از فعلها امر معروف و نهی منکر و اصلاح ذات البین و تقویت دین
و اظهار شرف و بسیاری نکاح و مزاح و خنده و ثنای در کارها
و کسب مال و ثنا از اقربا فرزندان و فرزندزادگان از کارها
بزرگی و غنا و راست اندر کارها از غلها گندم و برنج و نخود

و جو و ارزن

وارزن وسیب وانار نسرین وگل از جواهر زر وسیم وقلعی وبرنج
والماس وسنگهای شریف از جامها دیباهای قیمتی خاص انچه حریر وقز
بهم امیخته بود وبرنگ کبود از امراض ربو ودبحه وتشنج وسکته ودرد دل
وسرفه ودمه چه از بسیاری باد متولد شود از عملها بیع سیم وطلا وبخیر خواب
وعبادت وصنعتهای خوب از حیوانات دجاج ودراج وطاوس
وحمام وگوسفند وگاو واشتر از دینها دین نصرانیه از جایها مساجد و
ومدارس ومواضع مقدسه وخزاین از اقالیم اقلیم دوم وگویند
چهارم اوراست از شهرها عراق وفارس وخراسان وترک وبابل
ومکه ومدینه وصعید مدلولات مریخ مریخ نحس کوچک است وعلوی
گرمست در پنجاه درجه وخشک است بشصت درجه مذکر وگویند
مونث است شبی ومغربی از اخلاط صفرا از طعوم تلخ وتیز از بویها
حاده از اوقات باد را لعیانه از رنگها سرخ تیره از بویها بوی ناخوش
از سوزنها درشتی وخشکی از عناصر اتش و وخته از قوتها قوت غضبی از حسها
شامه جب از اعضا لثه ورگهای ناجهنده وپشت وگرده ومجاری
نطفه وجگر بزرگ دمر از صورتها بلند بالا بزرگ سر خورد چشم وگوش

و پیشانی تیز نظر سرخ چهره فراخ کام دراز انگشتان سرخ موی از خویها
کم خیانتی و جسارت و سبکساری و بدگفتن و استهزا و خداع و بی‌ثباتی
و رای گردانیدن و اظهار مودت و مزاح و بدعهدی و شوخی و تیزی و
خیانت و نمامی و دروغ و عجلت و تلف اموال از فعلها حرب و قتل
و راه زنی و دزدی و زنا و فتنه و عصیان و خصومت و سرعت جواب
و کثرت شهوت از مردم امرا و لشکریان و خونریزان و مفسدان
و نایکان و آتشکاران و بیاعان ستور و اسلحه از عضوها (از شکلها) آنچه طولانی باشد
از حالها غربت و خوف و گریختن از نباتها بقم و لبلاب و بادام تلخ و آنچه
پوستش سبز و بیار و گندنا و خردل و جرجیر و بادنجان و ترب و هرچه
تیز باشد از جواهر مس و پولاد و شنگرف و مقناطیس و آلات حرب
از لباسها هرچه سرخ باشد و آنچه در حرب پوشند از جایها آتشکدها
و زندان و لشکرگاه و مذبح حیوانات از امراض حمی دایمه و شطر الغب
و درد جگر و وسواس و اسقاط جنین و هرچه از گرمی و خشکی پدید آید از اقالیم
اقلیم سیم و گویند پنجم از اوست از شهرها قندهار و مولتان و کرمان
و فارس و عراق و اهواز و بصره و شام و روم و ترک معلولات شمس

شمس گرمست در شصت درجه وخشکست در پنجاه درجه
سعد بنظر دوستی ونحس بجرم و دشمنی دو واسطست میان علوی
وسفلی مذکرست ونهاری و والی روزاست مولد گرمی وخشکی از طعمها
تیزی لطیف از رنگها نارنجی رخشان از سودها گرمی لطیف از شکلها
مستدیر از عناصر آتش که بهوا قریب بود از طبعها صفرای معتدل از حواس
باصره از قوتها قوت حیوانی از اعضا دل بزرگ مغزی و سر و سینه ودهان
ودندان وچشم راست ودماغ ومغز از سنها سن وقوف از مردم
پادشاهان وحکام ورئیسان واهل رای وتدبیر از صورتها تناور وبزرگ
شکم وسر وسفیدی که بزردی زند بلند آوازگی در روی از دینها آتش
پرستی از خویها عقل وفهم وترفع وبها وبهجت وکبر وکرم وسرعت
غضب وزود باز آمدن وحریص وبی شهوت وکسب ثنا از نفعها
طلب سلطنت ونهی برادر وجمع اموال وکثرت کلام ونفع رسانیدن
بدوستان والکاه بودن از معاد ونظافت وهیبت از پیوندیکان
پدر وبرادر میانه ومخادیم از نباتها نیشکر وزعفران وصندل وترنگبین
وترنج وبرنج وخرما وگندم ودرختان بلند مسی دار از جوهرها زر ویاقوت

وبیجاده ولاجورد وگوگرد وزرنیخ وکهربا از اجناس کمر وتاج وهرچه مرصع ومطلا
باشد از حیوانات گوسفند اهلی وکوهی وباز وعقاب وقمری واسب وشتر وپلنگ
از بیماریها درد چشم ودرد دل ودرد دماغ وآنچه از گرمی وخشکی باشد از اقالیم اقلیم چهارم
وگویند دوم ازوست از شهرها دیالمه وطبرستان وآذربایجان
وسمرقند وترمد وارمنیه وکوه لبنان وخراسان وبیت المقدس از جایها
معبدها وخانه‌های عالی ومقر سلاطین مدلولات نفسه سرد است
بجهل درجه وزرسته بخار درجه جنوبی سفلی مونث لیلی از طعوم
شیرینی وهرچه لذیذ باشد از رنگها سفیدی روشن وگندم گونی وبرنگی
از بوها بوی خوش از بسودنیها آنچه بغایت نرم باشد وتن از عناصر هوای
تر وآب از اخلاط رطوبت غریزی از حسها سامعه از قوتها قوه شهوانی از شکلها
مربع از اعضا دستها وفقرات پشت ناف وجگر وگرده وفرج ورحم
ووعای منی از سنها سن بلوغ از مردم زنان واردالن وخادمان
ومخنثان واصحاب زینت وتجمل واهل ساز وطرب از خویها
خوشخویی وعشق وطرب ولهو وسخاوت ونظافت وظرافت
وعجب وتصلف ونرم وعدل ودیانت وتدین وشفقت ومخالطت

با همه کس

کس از فعلها مطربی و می خوردن و قمار باختن و نکاح و دوستی و چرب زبانی
و براه و لباسهای زیبا و خنده و شادی و تجارت و نقاشی و خیاطی و رنگرزی
و نرد و شطرنج از پیوندگان زن و شوی و مادر و فرزندان خورد
از صورتها نیکوروی سفیدی که برخی زند سیاه چشم فربه خورد دندان
و گشاده روی و سطبر ساق و نازک بدن از دینها دین اسلام از نباتات
میوهای مغزدار و انگور و سیب و به و خرما و ترنج و گلها و ریحانها
از جواهر زبرجد و جزع و مروارید و سنگ سرمه و آن چیزها که از زر و سیم
سازند از حیوانات بلبل و قمری و فاخته و کبوتر و خرگوش از لباسها
انچه ملون باشد و دیباهای قیمتی و جامهای نخنا و منقش و رعنا
و ابریشمینه از جایها گلزارها و نزه زارها و هر جا که تماشا و عیش
توان کردن و مقامهای بلند و عبادت خانها و مرغزارها
از بیماریها ضعف دل و دماغ و گرده و مثانه و علت عشق
و رنج معده و هر چه از سردی و تری پدید آید از اقالیم اقلیم پنجم از شهرها
بابل و حجاز و خوارزم و اردبیل و سمرقند و بخارا و روس و ارمینیه
کوچک مدلولات عطارد عطارد گرمست بده درجه سرد

به بیست درجه و تر است به پنج درجه و خشک است بسی درجه سفلیست
بذات مایلست بسعادت و نهاریست و ذکوریست اما باید دیدن
که بیابد مزاج او گیرد و اگر بهیچ کوکب متصل نبود مزاج آن برج
گیرد که دروی باشد از طعمها و رنگها و بویها و سودنیها و شکلها آنچه
مرکب و آمیخته باشد از چند چیز خاصه رنگهای فاحشه و اسهال جونی
از عناصر باد از اخلاط سودا و خون تباه از طعمها ذوق از قوتها متفکره از اعضا
زبان و ساق وپی و رگهای جهنده از سنها سن کودکی از مردم
وزرا و کتاب و تجار و اهل بازار و اصحاب دواوین و غلامان
زیرک و ارباب فضل و حکمت از صورتها تمام بالا بلیغ کوچک سر فراخ
دهان بزرگ گوش موی سیه ابرو سبز رنگ خورد دندان دراز
پای باریک موی تنک ریش از خویها کفر و کتمان سر و طلب
ریاست و حفظ و حاضر جوابی و دین داری و زیرکی و شفقت
و کسب ثنا و حلم و راستی و بد دلی و کینه و فکر در معاد و بعون
رسیدن چیزها و دروغ و دزدی و حیلت در محال نخوت
ادب و تعلیم علوم و هندسه و شاعری و رسیدن بر اسرار از فعلها

مردم

مردم و اتلاف مال و تحمل از دشمنان و تواضع و کتابت و نقاشی و کارهای
باریک و کهانت و شعبده و مساحت جایها از بزرگان پدران خورد از
نباتات بنبه و کتان و موونبات و آنچه ساق ندارد و دومی چوبش تبر باشد
از حیوانات خر وحشی و اهلی و اشتر و سگ شکاری و روباه و شغال و کبوتر و طوطی
و هزاردستان از جواهر سیماب و کهربا و فیروزه و لسد و مرجان و هرچه
منقوش باشد از بیماریها صرع و لکنت زبان و دیوانگی و ریختن موی
و برقان و برانداختن خون و وسواس و مالیخولیا و سرفه و قی از جایها
مواضع منقش و عبادتخانها و دیوانخانها و بازارها و مدارس
از دینها دین ترسایی و فلسفه از اقالیم اقلیم ششم وی گویند سیم آن او
از شهرها دیلم و جرجان و طبرستان و مکه و مدینه و فرات و عراق و دشت
قبچاق و مرای مدلولات مشتری گرم و تر است بی درجه و تر است محل
درجه سعد بنظر و نحس بذات ماده و نبی از طعمها شوری و بی مزگی
و اندک ترشی از بویها آنچه برمنی زنند از رنگها سفیدی که بسبزی زند یا بحی
بارزدی یا بسیاهی یا درخشان بود از بویها آنچه غلیظ باشد و تند
از عناصر آب از اخلاط بلغم از قویها باصره و ذایقه از خوها طبیعی و نامی

از اعضا چشم چپ مردان وراست زنان و ذراع و عنق و
پستان و معده و سپرز و شش از علتها سن طفولیت از بیمارها
فالج و لقوه و خلع اعضا و امراضی که بزن منسوب بود از مردم ملوک و عوام
الناس و اشراف و اغنیا و اطفال و زنان اصیل و حامله و غسالان
و پیکان از صورتها گردروی و پیوسته ابرو و درست بدن و بزرگ
چشم و نیکوروی و تر سخن گشاده دندان و لیکن اندکی احول بود و در سر کژی
دارد بلون سفیدی که بسرخی زند یا بزردی با اندک کدورت
از نزدیکان مادر و عم زادگان بزرگ و دایه از خوبها نیک نفسی و سلیم طبعی
و آمیزش با هر کس و فکرت بسیار و کسب ثنا و فراخ عیشی و
حریص بزنان و دروغ و سخن چینی و بسیار گفتن و فراموشی و قلت
مباشرت از فعلها تعلیم علوم علوی و محاسبه و وکالت و رسالت و جاسوسی
و نخاسی و دلالی و کارهای ابی حلاقی و خبازی و ملاحی از نباتها خیار
و تره و کتان و بنفشه و بقول و گندم و جو و انار و انگور و می جدود
بر وی فروشند از حیوانها گاو و گوسفند و اشتر و پیل و کلنگ و بط و شتر
مرغ و ماکیان و گنجشک و دراج و بوتیمار از جوهرها بلور و نقره و مروارید

خورد و دهانج و دراج سپید و مهرها از اجسام جامهای تن و انگشتری و مانند
از جایها صحراها و آب روان و جویها و دارستان اما آنکه اقلیم هفتم از
شهرها خزر و زابلستان و مولتان و قندهار و بعضی از آذربایجان
و شام و موصل و جیلان مدلولات راس و ذنب راس سعدست
و طبیعت او مرکبست از طبیعت مشتری و زهره دلالت کند بر قوت
و سعادت و ملک و مال و صحت و حصول حاجات و صلاح امور
و مسجد و دری خیری باشد و مزید است در همه احوال با سعدان
زیادت کند در سعادت ایشان و با نحسان زیادت کند
در نحوست ایشان اما ذنب نحس است و طبیعت او مرکبست
از طبیعت نحسین دلیل کند بر ضعف و فقر و بیماری و تعویق در
در کارها و ماده شر و فساد است منقص از سعود سعادت
کم کند و از نحوس نحوست و از اینجا گفته اند که راس سعد است با سعود
و نحس است با نحوس و ذنب نحس است با سعود و سعد است
با نحوس میرگاه که این کواکب قوی حال و سعود باشند
دلیل قوت و سعادت مدلولات ایشان باشد بخاصه که دلیلی دیگر

معطی گردد بر یک مدلول باشد و اگر مانعی اتفاق و مانع قوی باشد
حکم نباید کردن و اگر مانع ضعیف باشد حکم بر وسط کنند و قید
بمکن و محتمل و شاید که چنین شود باید کردن و اگر ضعیف منحوس باشد
مدلولات ایشان را آفت و نکبت رسد خاصه که دلیل دیگر با آن
یار گردد که آنرا معطی و مقوی خوانند و اگر دلیل دیگر بر ضد آن واقع شود
که آنرا مانع و مضعف خوانند پس آنچه اقتضا کرده باشد از ضعف
بفعل نیاید و اگر آید بواسطه ضعف مانع باشد اما زود سپری شود
و اگر مانع قوی تر باشد منع درست کند و از قوت بمکن که چیزی ظاهر
شود والثانیه منجم را ادراک این معانی خبیر و بصیر باشد با احکام او
اگر بصواب نزدیک باشد و باید که منجم در هنگام حکم کردن از
محبت و مبغضت خالی و عاری باشد زیرا که حکم از تعدیل نفی و ضعف
دلیل خبر دهد که اگر میان دو کس حکم کنند باید که یکی دوستی نداشته باشد
و با یکی دشمنی چه این هر دو میل خاطر باشد و حکم کرده جهت محب در خیر شود
و او را نیز نگاه دارد از آنچه اقتضا کرده باشد در واقع و جهت مبغض از
خیر نگاه دارد و آنرا نیز بیفزاید لاجرم آن حکم بر باد ده و اگر نه واقع شود با آنکه

ز.

بر مدلول حکم کند و در آن باب غرضی داشته باشد مانند آنکه خواهد
طرف نقیض گیرد حکمی که دیگری در آن باب کرده باشد و غیر این بدین
طریقه حکم کردن روا نیست و اگر غلط افتد و نیز بر یک دلیل حکم نتوان
کردن تا او را یک معاوی دیگر یا بیشتر نباشد مگر که دلیل باشد قوی و مانع
و زمان و مکان مستعد آن اثر که از آن دلیل متوقع است نباشد
آنگاه حکم شاید کردن و مانع و ضعف و مانع و معطی بجای خویش
باز نماییم انشاء الله العزیز و منجم احکام کسی است نه باید که عاقل و مسلم
و متمکن و امین و متأله و متدین و زاهد باشد و فارغ از علایق و عوایق
و اسباب معاش و متوجه مبدا و معاد و کم خواد و کم آزار و خلوت
نشین و داننده علم طبیعی و علم اخلاق و مستحضر دلایل و خادم نایرین بود و اکثر
اوقات بمطالعه کتب اکابر این فن مشغول و شناسنده فواعل و قوابل
و با وجود این فضایل و کمالات بر هر حکمی که کند جزم نکند که آن معنی البته
چنان خواهد بود یا چنان نیست زیرا که احکام نتیجه حدس است نه بمحض
علم پس قید باید کردن که غالب ظن اینست چه غلبه ظن قابل صدق و کذب
است چنانکه منجم میان خفته و مرده و رگ زده و زخم خورده دشوار تواند

فرق کردن در بیان دلالت بیوت اثنی عشر اما درجهٔ طالع
آن جزوی بود که از فلک البروج در وقت معین بر فلک البروج
باشد و میان جزوی از معدل النهار با آن جزو بر افق خواهد بودن
آنگاه تا سی درجه از معدل النهار طلوع کند آنچه از درجه طالع با آن
سی جزو از فلک البروج طلوع کرده باشد مجموع در حکم طالع باشد
و بعد از آن تا سی جزوی دیگر از معدل النهار آن مقدار که از فلک
البروج طلوع کند درجات خانه دوم باشد باقی برین قیاس میداند
تا دوازدهم و هر یکی ازین خانها را حکمی دانی باشد جداگانه خانه طالع
دلیلست بر نفس و زندگانی و آغاز کارها و کیفیت عمر و سعادت
و شقاوت و فرح عطارد درین خانه است و دال بر سروری خانه دوم
دلیلست بر مال و معاش و اعوان و انصار و دخل و خرج و اکل و شرب
و دلیل بر کردن خانه سیم دلیلست بر برادران و خواهران و اقربا
و نقل و حرکت نزدیک و علم و دین و اسرار و اخبار و عبادت خانها و
فرح ماه درین خانه است دلیل بر دوش و دست خانه چهارم دلیلست
پدران و جدان پدری و مقام و ضیاع و عقار و دفن اموال و کیفیت انتها

و عواقب

و عواقب امور و دلیل بر سینه و پهلو و معده خانه پنجم دلیلست بر فرزندان
و لذتها و رسل و هدایا و عشق بازی و ملبوسات و تنزیهات و شادی
و اخبار و کیفیت اینها و فرح زهره درین خانه است و دلیل بر پشت
و دل خانه ششم دلیلست بر عیوب و امراض و جواری و غلامان و خدام
و حیوانات خورد و سلامتی از آفات و گم شده و گریخته و تهمت و فرح مریخ
درین خانه است و دلیل بر ناف و شکم خانه هفتم دلیلست بر زنان و تزویج
و شرکا و اضداد و دزدان و خصومتها و ظفر و غنیمت و مقصد مسافران
و ارزانی و گرانی و دلیل بر سرین و زیر ناف خانه هشتم دلیلست
بر موت و خوف و مواریث و مال زنان خصمان و اندوه
و نکبت و فقر و شده و دلیل بر آلات شهوه و مقعد و رحم خانه نهم دلیلست
بر علم و دین و عبادت و اعتقاد و وفا و سفر و خواب و رای و تدبیر و کیفیت
احوال غایبان و فرح آفتاب درین خانه است و دلیل بر ران خانه دهم
دلیلست بر عزت و سلطنت و رفعت و معروف شدن و مشهور گشتن
و مادر و صنعتها و مخادیم و ملوک و اشراف و اعیان و ثبات و زوال
مرتبه و دلیل بر زانوها خانه یازدهم دلیل است بر امید و سعادت و ثنا و دوستان

وعاشقی ووزرا وخلفا وبیت المال سلطان واعوان او وفرح مشتری
درین خانه است ودلیل بر ساقیها خانه دوازدهم دلیلست بر شقاوت
واعدا وحساد وگرفتاری وبند وزندان وحزن ودین ونکبت وغرامت
وبیماریهای سخت وستوران بزرگ وفرح زحل درین خانه است ودلیل
بر فقها وسبب این جمله در شرح سی فصل خواجه نصیر الدین علیه الرحمة
والرضوان گفته شده است وبعد ازین تالیفی کامل که ازین در
خاطر است درانجا بر سال گرده شود انشاء الله العزیز چه این
مسوده عجالة الوقتی است وبباید دانستن که طالع قران اعظم
اصل جمیع طوالع است وفرع او طالع قران اکبر وفرع طالع قران
اکبر طالع قران اوسط وفرع طالع قران اوسط طالع قران اصغر
وفرع او طالع سال وفرع طالع سال طالع فصول وفرع او طالع
اجتماع واستقبال وفرع این طالع وقت وهمچنین طالع سقوط
نطفه هر کس اصل باشد وطالع ولادت فرع ان وطالع تحویل فرع
طالع ولادت وطالع اختیار فرع طالع تحویل ازین تقریب
معلوم میشود که طالع ولادت مردم فرع باشد نسبت باطالعهای

قرانها

قرانها و سالها زیرا که اگر در طالع قران یا سال دلیل بود بر خسف موضعی یا قتل عام یا غرق
سفاین یا حرق مواضع یا تلف خلایق با مراض مخوفه چون طاعون و قحط و تلف
اموال مردم بنهب و غارت پس بسیاری از مردم فوت شوند دریک زمان
یک دفعه با وجود تفاوت اعمار ایشان بحسب اقتضای ادلای طوالع
ایشان یعنی طوالع اصل اقتضای اوی کند طالع فرع آنرا دافع و مانع
نتوانند بودن پس دانستن این اصل از واجبات است و هر گاه هر خانه
از خانهای طالع ضعیف و منحوس گشته باشد در اصل باید در وقت معین
مدلولات آن خانه را در مدة آن طالع که حکم از و میکنند رنج و آفت رسد
از جوهر آن بخش خاصه که اصل و فرع موافقت کنند و اگر قوی و مسعود
باشد دلیل سعادت و راحت باشد از جوهر آن سعد خصوصا که
دلایل اصل و فرع اتفاق کنند بر سعادت و ازین قانون که
ذکر رفت معلوم میشود که احوال ملوک و سلاطین و حکام
را از نیز نوبت و درجهٔ عاشر باید دانستن احوال اعوان
و انصار و اموال ایشان از مشتری و بیت حادی عشر احوال
وزرای کبار و اشراف و صدور و مدبران و خزاین و اموال

سلطان یا از مشتری و در جه یازدهم احوال زهاد و عباد و متصوفه
از مشتری و در جه نهم احوال تجار کبار و اغنیای نامی از مشتری و درجه
دوم احوال قضاة و علما و ائمه از مشتری و در جه سیم احوال انوا
البر از مشتری و در جه چهارم احوال امرا و لشکریان از مریخ و درجه
یازدهم احوال خواتین و محرمان از زهره و در جه دهم احوال نواب
و حجاب و مخادیم ملوک و اصحاب دیوان و محاسبان و عمال و
خازنان از عطارد و در جه یازدهم احوال زنان از زهره و درجه
هفتم احوال اهل ملاهی و طرب و سازندگان از زهره و درجه پنجم احوال
صیادفه و اهل معادن از مشتری و در جه دوم احوال رعایا و عوام
الناس از قمر و درجه طالع احوال فیوج و رسل و جواسیس و مخبران
از قمر و درجه نهم احوال کوتوالان و اهل صحرا و اطراف بعیده و صیادان
و دهاقین و پیران از زحل و درجه هفتم احوال تجار و اهل بازار و
دیباغان از عطارد و درجه دوم احوال غلامان و خادمان از زحل و درجه
ششم احوال کذابان و منافقان و شب روان از زحل و درجه دوم
احوال مردم اوباش و مفسدان و راه زنان از مریخ و درجه نهم احوال

مسافران

مسافران از قمر و درجه نهم احوال کودکان از عطارد و درجه پنجم احوال
رای و تدبیر و اعتقاد و عدل و انصاف را از مشتری و عطارد و سهم
الغیب نگرند احوال ارتفاعات و نباتات و عمارت و زراعت
از زحل و درجه چهارم احوال دواب بارکش و عداوت و نهاد و فروض
از زحل و درجه دوم احوال کسب و معاش و دخل و خرج خلایق از مشتری
و سهم السعاده و خانه دوم و باقی برین قیاس اکنون در احکام
احکام کردن صاحب و مستولی هر خانه را باید تحقیق کردن
و آن کوکب که در آن خانه باشد و همچنین سهم غرض را نیک ساختن
و قوت و ضعف سهام تابع صاحب آن خانه باشد که سهم در وی
باشد و در حال هر یکی ازین دلایل نیکو باید تامل کردن و جهتهای
قوت و ضعف هر یک را شناختن و با هم امتزاج دادن تا کدام یک
از ایشان قوی تر است فعل و ظاهر تر باشد **بیان حدود**

اجرام کواکب و احوال که ایشان را بجهت انظار اتفاق افتد

نور جرم هر کوکبی بمقدار معین پیش از وی و پس از وی می افتد
و آن را حد جرم آن کوکب خوانند **مثلا** علویین را نه درجه و مریخ

را هشت درجه و آفتاب را پانزده درجه و سفلین را هفت درجه
و قمر را دوازده درجه و غرض از این حد آنست که چون دو کوکب
بدین مقدار با اجزای صحیح یا کم از آن در اتصالات گویند آن دو
کوکب متصل اند و حد اتصال بحقیقت آنست که بمقدار جرم کمتر باشد تا جرم
هر یک بمرکز یکدیگر پیوسته باشد و این آغاز قوت اتصال باشد تا آنگاه
که درجاتشان متساوی گردد و آن کمال اتصال باشد بعد از آن ابتدای
انصراف باشد تا آنگاه که بعد بمقدار مذکور رسد مثلا قوس تثلیث
قک درجه و مجموع جرم زحل و مشتری یو درجه و نصفش ح درجه
پس حد تثلیث ایسر قلح درجه باشد و قوس دیگر قکی درجه و حد
تثلیث ایمن قب درجه و قوسش قمح درجه و چون میان هر دو
قک درجه بود شود کمال تثلیث باشد و اگر حد تثلیث ایسر قب درجه
شود یا حد تثلیث ایمن قلح از یکدیگر بتمامی منصرف شده باشند
و حد مقارنتشان ح درجه و قوسش د درجه و حد انصرافشان
همین مقدار و حد احتراق کواکب و درجه است از طرفین
و اگر زیاده از این باشد تحت الشعاع خوانند نه محترق تا آنگاه

که

که ظاهر شوند و باز این اتصالات بر انواع مختلف اتفاق افتد بحسب
قوت و ضعف کواکب و غیر این و ما بعد از این بیان قوت و ضعف
کواکب علی التفصیل باز نماییم و دانستنی است که هیچ کوکب
سبک رو بگران رو بپیوندد و در حالت اتصال سبک رو را دافع
تدبیر خوانند و گران رو را قابل تدبیر خوانند نتواند بود و دانستنی است
که حظ پنج است اول خانه دوم شرف سیم مثلثه چهارم حد پنجم وجه — بسیار از آن شرف هم
بزرگترین حظها خانه است و از روی قیاس گفتند که خداوند
خانه را پنج قوت و خداوند شرف را چهار و از آن مثلثه
و از آن حد دو و از آن وجه یکی و قوت را شهادت نیز خوانند
و مستولی را شاهد و مزاعم اما آن انواع مختلف یکی دفع
تدبیر است یعنی هر گاه کوکبی بکوکبی متصل گردد بمودت دفع تدبیر
او کرده باشد و بدشمنی نتواند بعد از آن گردد دفع قوت و آن چنان است
که کوکبی در حظ خود باشد و متصل گردد بکوکبی دیگر قوت خود
او را دهد و اگر نیز در حظ خود باشند هر یک قوت
خود دیگری را دهند چون زحل در میزان و مشتری در قوس

تسدیس کنند و این را دفع قوتین خوانند دیگر دفع طبیعت یعنی کوکبی
از خط کوکبی دیگر بد و متصل کرد در طبیعت خود او را دهد و این
را قبول نیز خوانند و آنک هر یک در خط دیگری باشند هر یکی طبیعت خود
بیکدیگر دهند چون زهره از جدی و زحل از ثور تثلیث کنند و قبول تام نیز خوانند
این را دفع طبیعتین خوانند با آنک کوکبی از خط کوکبی بعض خط کوکبی
دیگر بد و متصل شود و آن کوکب را در آن مکان حظی باشد
چون پیوستن زهره از حوت بمشتری با آنک کوکبی نهاری بروز
بالای زمین و بشب زیر زمین متصل گردند و دو کوکبی لیلی بروز
زیر زمین و بشب بالای زمین و دفع طبیعت قوی
ترست از دفع قوت زیرا که قوة جزو طبیعتست و این جمله دلیل
موافقت و بر آمدن حاجت و تمام شدن کارهاست
دیگر انکارست یعنی کوکبی از وبال یا هبوط کوکبی دیگر بد و متصل
شود با آنک هر یک از وبال و هبوط بیکدیگر پیوندد درین صورت
انکار از هر دو جانب باشد دیگر ردّاست یعنی کوکبی در حالت
رجعت یا احتراق یا در وبال و هبوط باشد و کوکبی دیگر بد و متصل شود
متصل به

متصل شود او را رد کند از عجز و ضعف خویش و شاید که این ضعفها
بیکبار کوکبی را دست دهد مانند عطارد در پانزدهم درجه حوت
در میانه رجعت باشد و این دلیل تعویق و فساد کارهاست
و اگر هر یکی در وتدی یا مایلی او باشند و اتصال نوعی از دفع طبیعت
یا قوت باشد عاقبت آن کار بصلاح انجامد و اگر دافع در زایل
بود و مدفوع در وتد یا مایل او باشد و در زایل مطلق دلیل فساد
کارهاست خاصه که اتصال بر وجه انکار و رد باشد دیگر جمع نور
است یعنی ستاره چند بکوکبی متصل گردند که از ایشان گرانرو
تر باشد آن گران رو نور ایشان را جمع کند بمثابت آن باشد
که آن کواکب مجموع بیکدیگر متصل اند دیگر منع است و این بر دو
نوع باشد یکی آنکه ستاره در برجی باشد سبکرو در اول برج
و میانه روی در میان برج و گران روی در آخر برج چون
سبکرو نور بر گران رو افگند میانه رو او را منع کند یا اول
بدو اتصال کند دوم آن گران روی و سبک روی در یک برج باشند
و سبک روی دیگر در برجی دیگر ناظر بود و چون آن سبکرو

[illegible]

ناظر خواهد که بگران رو بیوندد سبک رو مقارن منع او کند یا کشت
خود قران کند بعضیت مقارنت و این نوع تو قع مانع باشد و ضعف
ممنوع دیگر فوتست یعنی سبک رو و گران روی در اخر برجی خواهند
که متصل شوند گران رو از ان برج بیرون رود و سبک رو بدیگری
بیوندد و سوسن گران رو بدو فوت شود و این دلیل فوت شدن
کار ها باشد دیگر اعتراض است یعنی کوکبی سبک رو در اخر برجی باشد
و گران روی در میانه ان برج و میانه روی در اول همان برج
میانه رو ~~و ماه که سبک رو~~ خواهد که بگران رو متصل شود پیش از و
سبک رو راجع شود و بگران رو متصل شود و درگذرد و بدان میانه
رو بر متصل شود باطل کند اتصال کوکب میانه رو را از گران رو
و این دلیل باطل شدن کارها باشد دیگر قطع نورست و این نوع
باشد یکی انک سبک روی در اول برجی باشد و میانه روی در میانه
ان برج و گران روی در اخر ان برج سبک رو خواهد که
بمیان رود رسد میانه رو بگران رو بیوندد و درگذرد گران
رو قطع کند نور سبک رو را از میانه رو نوعی دیگر انک سبک روی در میانه

در میانهٔ برجی باشد وگران روی در آخر برج ومیانه روی در اول
برج دوم راجع (شخص) چون سبک رو خواهد که بگران رو پیوندد میانه رو
راجع بازگردد وبگران رو پیوندد وقطع نور سبک رو کند از گران رو واین
دلیل ناامیدیست دیگر انتکاث یعنی کوکبی خواهد که بکوکبی متصل
شود پیش از آن که اتصال تمام گردد آن کوکب اگر راجع باشد
مستقیم شود واگر مستقیم باشد راجع شود واگر سریع از متصل باشد
از وبطی تر گردد واگر از وبطی تر بوده باشد سریع تر گردد وآن
اتصال باطل باشد واین دلیل بود بر ناتمامی کارها دیگر نقل نور است
یعنی کوکبی متصل شود بدیگری وهنوز انصراف تمام نشده باشد
یکی از آن دو کوکب بثالثی پیوندد ونور اول را بدین کوکب نقل کند
همچنان باشد که آن دو کوکب نیز باهم اتصال کنند اگرچه بظاهر
متصل نباشند دیگر مرادّه است یعنی دو کوکب بر اثر یکدیگر
راجع شوند وبهم متصل گردند واین دلیل تراجع امور بود خاصه که
نظر بود قبول باشد واگر هر دو بر اثر یکدیگر مستقیم گردند وقتی
که راجع بوده باشند واتصال کنند دلیل استقامت کارها بود خاصه

که یکدیگر را قبول کنند دیگر نعمت و مکافاتست یعنی کوکبی در وبال یا هبوط
یا درجه نیر باشد و متصل گردد بکوکبی محظوظ و قوی حال و میان ان دو
کوکب دوستی بود ان کوکب قوی حال ضعیف را مدد کند همچنان
باشد که با او انعامی کرده باشد مادام چنین این نعمت بر ان کوکب باشد
تا ان وقت که کوکب قوی همچنان ضعیف شود و ان کوکب ضعیف
قوی و با هم متصل شوند و این کوکب در ان وقت مکافات نعمت کند
پس این نوع نظر از وجهی انعام باشد و از وجهی مکافات
و این دلیل نجاتست از مهالک و با دوستی و دشمنی
کواکب بجدولی باز نماییم دیگر مستعلیست و ان چنان بود که کوکبی
فوق الارض در وتد یا مایل وتد متصل شود بکوکبی تحت الارض
گویند ان کوکب مستعلیست بر ان کوکب دیگر یا انک کوکبی در عاشر
کوکبی باشد یا انک عرض یکی صاعد باشد در شمال یا جنوب و آن
دیگری هابط یا انک در وقت قران کوکبی بذروه تدویر نزدیکتر
باشد یا بذروه اوج و این نوع از همه قوی ترست دیگر
حصارست یعنی کوکبی منحصر شود میان دو کوکب سعد یا نحس

یا یکی

یا یکی سعد و دیگری نحس پس بجرم یا شعاع دیگر خالی السیر است
یعنی کوکبی منصرف شود از کوکبی در اول برجی و بهیچ کوکبی دیگر متصل نشود
مادام که در ان برج باشد دیگر وحشی السیر است یعنی کوکبی
در اول برجی در اید و بر ون شود و بهیچ کوکب نپیوندد و این
خاص باشد بقمر و این دلیل دقت و نفرت است دیگر
یعنی دو ستاره بهم متصل شوند که خانهای ایشان مقابل یکدیگر باشد فتح باب است
و این دلیل تغیر هوا بود مناسب وقت و جدول موعود اینست

دوستی و دشمنی کواکب سعود ایشان [illegible]
میان سعد و نحس یا میان این دو کوکب
که مزاج اینها بتضاد باشد چون شمس و زحل
یا میان دو کوکب که خانهای ایشان ناظر هما
ایشان باشند بنظر عداوت باشد [illegible]
یا خلق یکی مخالف خلق دیگری چنانکه خلق
مشتری عفت و دیانت است و فعل مریخ
فسق و فجور یا خانه یکی دوازدهم خانه دیگری باشد
و حال دوستی برعکس این [illegible]

جدول دوستی و دشمنی کواکب				
الکواکب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الشمس	۲۲۷	ل	ی	ل
القمر	مه ی	ل	۲۲۷	ل
زحل	ه ی	مریه	۲۲	ه ی
المشتری	۲ مریه	ه ل	ل	ه
المریخ	۲ مریه	ل	ل ه	ی ۲ ی
الزهره	ل ی	ی ۲ ی	۲	ی ۲ ی
عطارد	س ه	ل	ل ۲۲	مریه

است که کوکبی در خانهٔ دیگری باشد یا در یازدهم و دوازدهم و دوم و سیم
و چهارم وی اگر دوست باشد مخلص گردد و اگر میانه حال بود دوست
گردد و اگر دشمن بود میانه حال گردد و اگر برخلاف اینها باشد عکس
این باید تصور کردن والسلام علی من اتبع الهدی **بیان قوت و ضعف**
کواکب اکثر از اکابر این فن از قوت و ضعف کواکب حصر نموده
اند صد و هفتاد و هفت عدد است نود و سه عدد قوتها و هشتاد
و چهار عدد ضعفها و بعضی ازینها ذاتی باشد و بعضی عرضی و ذاتی
آن بود که بتغیر طوالع اوقات متغیر نگردد چون خانه و شرف و حد و مثلثه
سیم و مانند اینها و عرضی آنکه بحسب طوالع و ازمان مختلف حکمش باطل
گردد چون اعتبار اوتاد و مایل و زایل و فرح و ترح و بیت اقبال
و ادبار و ربع مذکر و مونث و قس علیها و این قوت و ضعف
کواکب را بحسب تاثیر سه قسم کرده اند عظیم اند و میانه اند و حقیر اند
و باز هر یک ازین اقسام را در سه مرتبه نهاده اند اعلی و اوسط و ادنی
پس نه درجه باشد لاجرم بهر نوع صنفی از قوه و ضعف حسب مرتبه
ادا شد و آن از یکی بود تا نه یعنی انچه حقیر از ادنی مراتب باشد او را

یکی

یکبهره بود و همچنین بر تزاید یک بهره می رود تا منتهی شود با نچه عظیم از
اعلی مراتب باشد و او را نه بهره بود از قوت وضعف پس دین عاید
عدد بهره های قوت وضعف کواکب بهصد و بیجا و شش باشد چنانکه معلوم
خواهد شد و منجم باید که بدین ادلا نیکو مطلع و مستحضر باشد و هنگام احکام
در ضبط آرد و بطریق مقابله و مخالطه احکام انگیزد تا حکمش استوار
بود نه همچنان که منجمان حشوی که احکام بنقل و قالب کنند و هرگز موافق
واقع نمی آید و از صواب نیک دوری باشد تا بدین سبب این طایفه
شریف را مطعون سازند و کذاب خوانند و این صنعت لطیف
را مردود سازند و بدانند که تقصیر از کجاست و حضرت عز اسمه همه را
جاده مستقیم هدایت فرماید و حجاب غفلت از پیش ابصار
ایشان بر دارد تا ادراک حق کنند و از باطل احتراز نمایند تا اهل
از نا اهل و صدق از کذب ممتاز گردد اما اصناف قوت نه قسم
اول سی و چهار است بخش عظیم از اعلی مراتب اول خانه دوم
درجه شرف سیم اوتاد یعنی بودن کواکب در قوی تر خانه از سوالات
طالع چون طالع و عاشر و حادی عشر و سابع و تاسع و رابع و خامس

واو

خاصه که نظر بهتری از کواکب بد و باشد و کمال اثر از انکاه بود که با وجود
این حال در حظی از حظوظ خود باشد و از رجعت و احتراق و بعضی
با وجود ضعف و وبال و هبوط معتبر گیرند هر چند کی این ضعیف نماید
زیرا که هیچ عرض با ذات برابر نباشد اما بهتر از ان باشد که در دیگر
بیوت چه انها دلیل حول و سقوط اند چهارم تصمیم یعنی دوری کواکب
از افتاب مقدار شانزده دقیقه بود و تصمیم عطارد از همه قوی تر
بود زیرا که کسب جوهر افتاب کند و او چون صمیمی بود او را افتاب
دوم خوانند و تصمیم دلیل عز و جاه و عظمت باشد پنجم جرم ثابته سعد
یعنی درجه مجری یا مر کوکبی موافق درجه مری و هم کوکبی سعدی باشد
از ثوابت نه درجه تقویمی چنانکه شنویان بغداد نه دوهش یکی
ازین اصناف درین مرتبه نه باشد از قوت و منزلت عظیم
اثر او سه مراتب اول شرف دوم استقامت سیم
اعتلا یعنی فلک آن کوکب بالای فلک افتاب بود چهارم دستوریت
و آن چهار نوع بود یکی آنکه کواکب علوی در خانه و شرف خود باشند
و افتاب نیز همچنین و متصل بهم با تصال میمنه گویند فلان کوکب

در دستور

[illegible]

در دستوریه آفتابست وقوی تر آنک نظر تربیع باشد دیگر آنکه هر یک
در وتدی باشند از طالع یا از یکدیگر و اوسطش آنک از تسدیس باشد
و اضعفش آنک از تثلیث باشد و دستوریه کواکب از قمر همچنین باشد
اما باتصال میسر. و شاید که کوکبی در دستوریه هر دو نیر باشد چنانک هر یک در حیز
خویش باشند و بهم متصل و آن کوکب در غایت قوت و سعادت باشد از نیرین
و اگر ماه با آفتاب متصل شود از میمنه او یعنی از میسره خود آفتاب
در دستوریه ماه باشد و اگر از میسره او و میمنه خود متصل شود ماه
در دستوریه آفتاب بود بشرط حیز و سفلین هرگز باین نوع در دستوریه
آفتاب نباشند یا آنک دو کوکب اتصال کنند و هر یک در خانه و شرف
خود باشند آنگاه گویند که کوکب خفیف در دستوریه کوکب ثقیلست
و بهترین آن بود که هر یک در وتدی باشند و نظر تربیع باشد یا مقابله
دوم آنک کوکبی از یکی از دو خانه خود باشد و دوری وی از یک
نیر چند دوری خانه او باشد از خانه دیگر نیر مثلا مشتری در قوس
و آفتاب در اسد یا حمل باشد سیم کمال تشریق و تغریب بسندیدست
و آن بعد کواکب علوی بود از آفتاب ابتدا در درجه و سفلی را

نشتم

اخر سعادت بر باشد **چهارم** انک صاحب طالع در عاشر باشد و صاحب عاشر
در طالع باشد و بهم ناظر و دستور به دلیل سعادت و چیزی عظیم است
پنجم استیلاست و ان نظر کوکبی است برجی که او را در ان برج حظی
باشد از حظوظ خمسه مذکوره باتصال نظر یا محل و اتصال نظر بر حسب
جاین است و اگر درجه باشد بهتر و اتصال محل که انرا تناظر خوانند
سوی بدرجه نشاید و تناظر از اجزاء باشد که بعد ایشان از اول
بروج منقلبه متساوی بود و کوکب ناظر را منازع خوانند یا شاهد
و در سابق معلوم شده است که صاحب هر حظی را چند قوت است اگر خداوند
حظ در برج حظ یا در حظ خود باشد قوت او مضاعف کرد پس هر کوکب را
که بهر قوت بیشتر باشد مستولی او بود و دیگران شریک بر ترتیب
قوت ایشان و دیگر بر درجه شاید که پنج منازع جمع آیند آنرا که اجزای قوت
بیشتر او را بیشتر داد ند و دیگران را شریک سازند **مثلا** خواستیم که
بیست و پنج درجه حوت را مستولی بدانیم مشتری که رب بیت است
در پانزدهم درجه حوت و زهره بر درجه مذکور و بر این وضع
مشتری مستولی باشد و زهره شریک او زیرا که قوت مشتری چهار ده جزو است

زهره هشت جزو اما اگر هر دو درین برج نبودندی لیکن نظر داشتندی
قوت مشتری پنج جزو از آن زهره چهار جزو بودی چون درین جزو
خلط شوند قوتهای ایشان مضاعف گشتی دیگر زهره درین درجه باشد
و مشتری از برجی دیگر ناظر باشد ~~مشتری از برجی دیگر ناظر باشد~~ مستولی زهره را دارند هم
و مشتری را شریک او برای آنکه قوت زهره هشت جزو باشد و از آن مشتری
پنج باقی برین نسق قیاس باید کردن و اگر چند کوکب در قوت
برابر باشند آنکه اتصال قوی تر باشد بجزو مطلوب مستولی
او بود و دیگران شریک ششم جلب است یعنی بودن کواکب
نهاری چون زحل و مشتری و شمس و عطارد در وقتی که دلیل کنند بر ذکورت
بروز بالای زمین و بشب زیر زمین در برج مذکر و بودن کواکب
لیلی چون مریخ و زهره و قمر و عطارد در وقتی که دلیل کنند بر انوثیت بروز
شیب زمین و بشب بالای زمین در برج مونث و تذکیر و تانیث
عطارد یا بحسب برج باشد یا بحسب ممازجت کواکب و بین
در تشریق و تغریب مذکورست مونث هفتم طریقه نیرد است یعنی درجه‌ای
که مابین شرف نیرین باشد و آن چهارده درجه است از ثور زه

درجه حمل تا سه درجه ثور و بهر یکی ازین اصناف درین مرتبه نعت
باشد از قوت و بیست عظیم از ادنی مراتب اول تزیین علوی را و تغریب
سفلی را ۲ بیت اقبال یعنی وتد ۳ درجه عاشر ۴ منطقه بروج ۵
از ذروه اوج ۶ ذروه تدویر وسطی ۷ حیز یعنی بودن کوکب نهاری
۸ در نیمه روزی و لیلی در نیمه شبی ۹ دفع قوت ۱۰ دفع طبیعت ۱۱
قبول مکان یعنی بودن کوکب در خطوط خویش قوی حال ۱۲ ذو الیمینین
یعنی بودن کوکب در عاشر و مطرح شعاع هردو تربیع او بالای زمین
هرچند که انوار کواکب جمیع جهات فلک را شامل است اما مواقع ابعادی
تاثیر بحسب آن ابعاد متفاوت بود در صناعت احکام از مطارح
اشعه یا مطارح انوار خوانند ۱۳ امر در قران یعنی ان کوکب که مستعلی باشد
در قران گویند مراد او راست ۱۴ ممازجت سعود ۱۵ حد خود
مکان سهم السعادة ۱۶ ظهور کوکب یعنی تحت الشعاع نباشد
۱۷ جمع نور ۱۸ رد نور یعنی میان دو کوکب که اتصال بوده باشد
بنقل نور آن اتصال باز گردد ۱۹ نقل نور ۲۰ استیلا احد
مقدم و بهر یکی ازین اصناف درین مرتبه نعت باشد از قوت
اما

اما اصناف قوتهای قسم دوم چهل و چهار است و ده میانه از
اعلی مراتب اول اقامت ثانی استقامت ۲ سرعت سیر یعنی
سیرش زیاده از سیر وسطش باشد ۳ در سعد ۴ مثلثه اول ۵ صعود فلک
باوج ۶ صعود در فلک تدویر یعنی در نطاق سیم و چهارم باشند از
دو فلک ۷ صعود در شمال ۸ بودن کوکب بالای زمین ۹ بودن
کوکب مذکر در برج مذکر و مونث در برج مونث ۱۰ بری از
نحوس و بهر یکی ازین اصناف درین مرتبه شش باشد از
قوت و هفده میانه از اوسط مراتب اول استعلا و هفده
یعنی بودن کوکب در دهم و یازدهم هم دیگری ۲ ربع مقبل
یعنی میان طالع و عاشر و نظیرا و ۳ عرض شمال ۴ زیادت نور ۵
زیادت قدر و این هردو وقتی باشد که کوکب در نطاق دوم و سیم
باشد اما زیادت نور ماه وقتی بود که از تربیع اول در گذشته باشد
و به تربیع دوم نرسیده باشد ۶ زیادت سیر یعنی سیرش در زیادة
بود ۷ زیادت عدد یعنی خاصه معدله کمتر از صد و هشتاد درجه باشد
۸ زیادت حساب یعنی تعدیل محکم زاید بود بر وسط ۹ درجه سعادت

۱۰ درجه نیر ۱۱ درجه مظلمه زحل را فقط بحسب مناسبت ۱۲ مثلثه اولی سعد
۱۳ ربع مذکر مذکر را یعنی ان ربع میان عاشر وطالع است ونظر او در ربع
مونث مونث را یعنی ان ربع که میان طالع و رابع است ونظر او
۱۴ درجه ۱۵ نیرین ۱۶ مثلثه ثانیه ۱۷ دوازده بهر و بهر هر یک ازین
اصناف درین مرتبه پنج است و ۱۸ فرح میانه اثناه یکدیگر
اول بابل ۲ بیت فرح ۳ بیت قوة یعنی قوة شمس در عاشر است
وقوة ماه در رابع وقوة زحل در ثامن وقوة مشتری در ثانی
وقوة مریخ در ثالث وقوة زهره در سابع وقوة عطارد در تاسع
۴ بیت مذکر مذکر را وبیت مونث مونث را یعنی هر خانه
که عدد ان فرد باشد مذکرست واگر زوج باشد مونث ۵
بیت سعد ۶ مثلثه ثانیه سعد ۷ نصرت یعنی قوت صاحب
بیت چه خداوند ان بیت ناصر ان کوکب باشد ودلیل عاقبت
او ۸ اعانت ۹ استعانت یعنی مشتری زهره را اعانت
کند واز قمر استعانت خواهد وعطارد نه معونت کند ونه
استعانت خواهد واین نسبت باعتبار اشراف است
یعنی

یعنی رب بیت شرف مثل ان کوکب باشد که شرفش در خانه اوست
۱۰ نعمت ۱۱ مکافات نعمت ۱۲ حصار میان دو سعد ۱۳ بودن
کوکب روزی بروز تحت الشعاع و کوکبی شبی بشب این فوق خط
افتاب راست ۱۴ تیامن کوکب از افتاب یعنی در نصفی
لیلی باشد از فلک ۱۵ دریجان ۱۶ ارذجان ۱۷ مقبهم و بهر
هر یکی ازین اصناف درین مرتبه چهار است از فوق اما
اصناف قوتهای قسم سیم با نقه است سه حیز از اعلی مراتب
اول وجه سعد ۲ نظم سعد ۳ اثنی عشریه سعد و بهر هر یکی ازین اصناف
درین مرتبه سه باشد از فوق و هفت حیز از اوسط مراتب اول
دریجان سعد ۲ ارذجان سعد ۳ مقبهم سعد ۴ درجه مذکر مذکر را
و مونث مونث را ۵ نصف صاعد از طالع ۶ برج موافق
مزاج ۷ برج موافق جوی و بهر هر یکی ازین اصناف درین
مرتبه دو باشد از فوق و پنج حیز از ادنی مراتب اول نیم بهر وانی
خاص با افتاب ربا باشند و در دیگر جنان با یکدیگر بود در نیم ۷ ان افتا
باشند و شب در نیم بهر ما ۲ برج شمالی ۳ برج دور ۴ برج

مستقیم الطلوع ۵ ولایت آفتاب و ماه را خاص و هر چه یکی
ازین اصناف درین مرتبه یکی باشد از قوت اصناف ضعفهای
قسم اول سی و پنج است هفت عظیم از اعلی مراتب اول وبال
۲ درجه هبوط ۳ احتراق ۴ کسوف آفتاب یا ۵ خسوف ماه را ۶ کسوف کواکب را
۷ جرم ثابته نحس و هر چه یکی ازین اصناف درین مرتبه باشد از ضعف
شش عظیم از اوسط مراتب اول برج هبوط ۲ رجعت ۳ تحت الشعاع
۴ طریقه محترقه زمین را خاص ۵ انحطاط فلک یعنی فلکش زیر فلک شمس باشد
۶ جوزهر مقدم در دو دقیقه او و هر چه یکی ازین اصناف درین مرتبه هست باشد
از ضعف و بیست و دو ضعیف از ادنی مراتب اول تغریب علوی را از نیر
سفلی را ۲ دوم دوری از منطقه ۳ استقبال فلک یعنی درجه هفتم ۴ درجه
رابع ۵ بیت ثامن ۶ نقطه حضیض اوج ۷ نقطه حضیض تدویر ۸
ذو البادین یعنی بودن کوکب در رابع و مطرح شعاع در دو
تربیعش غیب زمین ۹ انکار ۱۰ بیت او یا یعنی بیت زایل و ساقط
۱۱ گذشتن زیر مرمخس ۱۲ محاذی جت نحوس نظر عداوت ۱۳ قطع
نور ۱۴ منع نور ۱۵ انتکاث ۱۶ اعراض ۱۷ عودة جور مدبّر بین را خاص ۱۸

نحوست

نحوست آفتاب بطلوع نحسین ببیند و نحوست ماه بطلوع نحسین
بعد از و ۱۹ حد نحس ۲۰ ضرر یعنی ضرر زحل مشتری است و ضرر مشتری عطارد
و ضرر آفتاب و عطارد بر ماه و زهره را ضرر بیشت و ضرر زهره و مریخ
بیکدیگر ۲۱ درجه ثابته نحس ۲۲ درجه سهم قاطع و بهر یکی از این اصناف
درین مرتبه هفت باشد از ضعف اما اصناف ضعفهای
قسم دوم سی و دو است همه اعلی مراتب اول قامت بجهت رجعت — بجهت رجعت صح
۲ بطی سیر ۳ حد نحس ۴ هبوط در فلک اوج ۵ هبوط در فلک تدویر ۶
هبوط در جنوب ۷ بودن کوکب نشیب زمین ۸ برج مذکر مونث
را و برج مونث مذکر را ۹ مثلثه اول نحس ۱۰ غریب در مکان
یعنی در آن برج او را هیچ حظی نباشد از قوت و ضعف چون آفتاب
در سنبله و بهره یکی از این اصناف شش باشد درین مرتبه
از ضعف [illegible] اول ربع مدبر و آن
از طالع است تا رابع و نظر او ۲ عرض جنوبی ۳ نقصان نور ۴ نقصان
قدر و این بود و وقتی بود که کوکب در نطاق اول و چهارم بود
و نقصان نور ما، وقتی بود که میان تربیع دوم و اول بیش باشد

٥ نقصان عدد یعنی خاصه معدله بیشتر از صد و هشتاد درجه باشد
٦ نقصان سیر یعنی سیر در تناقص باشد ٧ نقصان حساب
یعنی تعدیل محکم از وسط ناقص بود هشت درجه ٨ درجه بئر ٩
مثلثه ثانیه نحس ١٠ ربع مذکر مونث را و ربع مونث مذکر را ١١ خلاف
محل یعنی بودن کوکب نهاری بروز و لیلی بشب و عکسش
١٢ وحشت سیر ١٣ خلاء سیر و بهر هر یک ازین اصناف درین مرتبه
پنج است از ضعف و در میانه از ادنی مراتب اول بیت زایل
غیر ساقط ٢ بیت ترح ٣ بیت ضعف یعنی نظیر بیت قوت ٤ بیت مذکر
مونث را و بیت مونث مذکر را ٥ بیت نحس ٦ ضعف خداوند خانه
٧ منافرت یعنی بودن کوکب نهاری در خانه کوکب لیلی و عکسش ٨
حصار میان دو نحس ٩ عقده جوزهر منحوس یا ١٠ اعتبار بودن از آفتاب
یعنی در نیمه روزی از فلک و بهر هر یکی ازین اصناف درین مرتبه
چهار است از ضعف اما اصناف ضعفهای قسم سیم هفده است
اول وتد نحس ٢ نهم نحس ٣ اثنی عشر نحس ٤ درجه مظلمه ٥ درجه زحل را
خاص و بهر هر یکی ازین اصناف درین مرتبه سه است از ضعف
٩ ٢

ونه شقیر از اوسط مراتب اول در نجان نحس ۲ از ذجان نحس
۳ منصرف بنحس ۴ درجه قتمه ۵ درجه موشنه مذکر را و درجه
مذکر موشنه را ۶ بودن نیری در درجات دالة علی العا ۷ بودن
کوکب در نصفی هابط از فلک ۸ برج مخالف مزاج ۹ برج
مخالف جوی و بهر یکی از ین اصناف درین مرتبه دوباشد
از ضعف و سه حیز از ادنی مراتب اول برج جنوبی ۲ برج دنبی
۳ برج معوج الطلوع و بهر یکی از ین اصناف درین مرتبه
یکباشد از ضعف و همچنانکه هیچ شخصی نبود در هیچ وقتی که قوت و ضعف
او با هم امیخته نبود همچنان هیچ کوکبی نباشد در هیچ موضعی که قوت
او ممزوج نبود بضعفی وضعفش ممزوج بقوتی از ین بحث
لازم اید که هر گاه باحکام مشغول شوند قوت وضعف کواکب را
بتمامی ضبط کنند خاصه ان دلیلی را که مبدا حکم بروی باشد انکاه
ان قوت وضعف را بایکدیگر مقابله و مخالطه کنند تا از ان بیان
مزاج خاص پدید اید که حکم بر مزاج مخصوص باشد و بیک قوت و ضعف
حکم کردن راست اید چنانکه منجمان ... شوی ... که اکثر خطامی افتد

و باد در آخر مثال بنمائیم تا در کار ایشان تو باشد بیان درجات
و مراکز آفتاب از ایشان کواکب علوی را از وقت خروج ایشان
از تحت الشعاع شرقی و مستقیم خوانند و لایزال درین حال باشند تا آنگاه که بعد ایشان
از آفتاب سی درجه شود بعد از آن بعد از آن شرقی ضعیف خوانند تا
آنگاه که بعد رجوع رسند درین وقت دلیل بر تذکیر کنند و یبوست دارد و از وقت
رجوع تا مقابله آفتاب که میان رجعت ایشان باشد شرقی راجع خوانند درین
وقت دلیل کنند بر تذکیر و حرارت و از زمان مقابله تا هنگام استقامت
غربی راجع خوانند و مستقیم دلیل کنند بر تانیث و رطوبت و از وقت
استقامت تا آنگاه که بعد شان از آفتاب سی درجه شود غربی ضعیف
باشند بعد از آن غربی قوی تا آنگاه که مختفی شوند در شعاع آفتاب
و از زمان استقامت تا اختفا دلیل کنند بر تانیث و برودت
و چون در زیر شعاع ناپدید گردند ممنوع خوانند و مادام همچنین باشند
تا آنگاه که بعد شان از آفتاب شش درجه شود گویند محترق اند تا
آن وقت که بعد شان شانزده دقیقه گردد صمیمی خوانند چنانکه در پیش
ذکر رفت و لایزال درین حال باشند تا آن وقت که آفتاب همین

مقدار منفرد

منصرف شوند انگاه در حکم احتراق باشند تا بودشان از آفتاب بمقدار
شش درجه شود بعد از آن ممنوع و تحت الشعاع باشند تا هنگام
ظهور که مشرقی خوانند و معاودت نمایند بر آنچه در اول بودند اما سفلین
از وقت بیرون آمدن ایشان از تحت شعاع آفتاب در ناحیت مغرب
دلیل کنند بر تانیث و رطوبت و غربی و متحیر خوانند و مادام در آن حال باشند
تا وقتی که راجع شوند بسوی آفتاب و از وقت رجعت تا مقارن شدن بشمس
دلیل کنند بر حوادث و از آنگاه که منصرف شوند از وی برجعت و ظاهر شوند
در ناحیه مشرق متیامن و مشرقی خوانند و دلیل کنند بر تانیث و یبوست
و بعد از آن چون بغایت بعد رسند و مستقیم شوند و مربع الشمس و در شعاع
آفتاب مختفی گردند بر طبیعت ایشان برودت غالب باشد و لایزال
برین منوال باشند تا آنگاه که با آفتاب ملحق شوند و سابقا گفته شد که حد
احتراق شش درجه است پیش از آفتاب و پس از آفتاب و چون
ازین مقدار زیاده گردد محترق نخوانند بلکه تحت الشعاع خوانند و حد
شعاع پانزده درجه است و چون کوکب از شعاع آفتاب بیرون
آید و هیچ کوکب متصل نشود گویند کوکب در ضوء نفس خویش است اما

چون قمر از زیر شعاع بیرون آید تری کند تا تربیع اول و آنگاه گرمی کند
تا مقابله بعد از آن خشکی کند تا تربیع دوم پس سردی کند تا آنگاه که باز
مختفی شود در شعاع آفتاب و این جمله را ارکان اربعه خوانند بیان
اوقاتی که هوا را متغیر کرده اند تفصیل دلایل حرارت شعاع شمس
و مریخ و مشتری و عطارد هرگاه که متصل باشند با این کواکب یا در بروج
حاره باشند و این جمله را کواکب حاره نام کردیم و مجاسده باشد با این
کواکب و بروج ناری و هوائی و تشریق مریخ خاصه بوقت حلول آفتاب
سرطان و گرفت مکث عطارد در بروج ناری بودن کواکب حاره در دو
عاشر از طالع سال و فصول و اجتماع و استقبال مقدم بر سال و فصل
که ما این سه طالع را طوالع ثلثه نام کردیم خاصه که متصل باشند یکدیگر و قوی
تر آنکه صاحب این طوالع باشند و مداخلت صاحب طوالع ثلثه مریخ یا یکی از البروج
حاره مطلقا خاصه از بروج ناریه حلول کواکب حاره در بروج حاره
خاصه مثلثه ناریه و انصراف مریخ از مقابله زحل و مریخ در برج اسد
و بودن قمر در مرکز دوم و حلول عطارد با کواکب حاره در بروج و حدود
و منازل حاره و اتصال ایشان از این مواضع و سرعت سیر در سیر کواکب
وصعود

وصعود در فلک وترتیب ربع مذکر وبیت مذکر از این دلایل وقتی دست
آید که بطبع ومزاج خویش باشند ومکان وزمان نیز مقتضی حرارت
باشند ومکان چون مواضع گرم سیر وگرما ان موسم گرما چون حقیقت
بهار تا تابستان وبعضی از خزان واگر در زمستان اتفاق افتد باید موضعی
سرد سیر اثر را کم کنند وحکم با اعتدال باید کردن وچون زمان ومکان حاضر قابل
باشند ومانع معدوم دلیل شدت گرما باشد خاصه که دلیل از یکی یا دو زیادت
کنند خاصه که جرم ایشان در مواضع بارده باشد چه دلایل حرارت وبرودت
مانع یکدیگرند **تفصیل دلایل برودت** اتصال اسعد وکواکب بارده
یعنی زحل وزهره وقمر وعطارد اگر بدینها متصل باشد یا در بروج بارده باشد زحل
یعنی مثلثه خاکی وآبی وکیفیت که اتصال ازین بروج باشد یا حدود ومنازل
بارده وممازجت ذنب با این کوکب ویا طوالع ثلثه ازین بروجها باشند
وصواحب طالعها کواکب مذکوره باشند وبا اتصال صواحب طوالع
ثلثه بکواکب بارده از مواضع بارده باشد وکثرت کمیت عطارد با کواکب
بارده در مواضع بارده وترتیب نهم در وقت تحویل آفتاب بجدی و
ممازجت صواحب طوالع ثلثه بزحل یا بکواکب بارده خاصه از مواضع
بارده وحلول کواکب بارده در مواضع بارده خاصه مثلثه ترابی وبودن

طوالع ثلثه
طالع تحویل طالع اجتماع
طالع استقبال
۳

وبودن کواکب بارده در مواضع بارده بوقت تحویل وبودن قمر
در مرکز چهارم وبطوء وهبوط فلک وتغریب وربع مؤنث وبیت مؤنث
وچون عطارد برین حالها باشد که ذکر رفت نحل او از دیگر کواکب که درین
انزال از ظاهر تر وقوی تر باشد واین حکم آنگاه راست آید که این جمله
بطبیعت خاص خود باشند والا اگر اشعه کواکب حاره با شعاع ایشان
آمیخته بود یا درین مواضع بود از برودت کم کند بقدر قوت مزاج هریک
ووقوع این اثر در وقتی بیشتر باشد چون فصل زمستان وخزان واوایل
بهار خاصه که مکان بی قابل باشد دلیل شدت سرما باشد وسختر انک باغ
موجود نبود دوم که در حقیقت فصل بهار وتابستان بود از حرارت هوا
کم کنند وهوا را باعتدال باز آرند تکلیف که چند دلیل جمع آیند برین صفت
ومعلوم که دلایل گرمی باغ دلایل سردی باشند وبعکس

فصل دلایل رطوبت

از کواکب اشعه زهره وقمر ومشتری وعطارد مرکبا با ایشان
بود یا در بروج آبی وبادی باشد یا در حدود ومنازل رطب یا رطوبت
بر مزاج او غالبتر باشد بحسب عوارضی که اسباب رطوبت اند
چون بطوء وهبوط در فلک وشمال وربع وبیت مؤنث واین حالات

مزاج

ای بعین الطالع والرابع

مزاج جمیع کواکب را برطوبت مایل گرداند و از مواضع بروج مذکوره
خاصه مثلثه آبی و حدود زهره و مشتری و منازل رطب و بودن قمر در مرکز اول صح
منازل اول و بودن عطارد در مثلثه آبی خاصه که در وی بطی و راجع گردد
و بودن کواکب مذکوره در مواضع مذکوره خاصه ممازج یکدیگر و اتصال
زهره و مریخ خاصه که عطارد با ایشان باشد و بودن طوالع مثلثه آبی رجها
و صاحب طوالع کواکب مذکوره باشد یا صاحب طالعها مذکوره متصل باشند
بکواکب مذکوره فکیف از مواضع مذکوره و بطوء سیر و عرض جنوب و جلب
شبه رجعت و میگاه که کواکب برین حالها باشند و اوان رطوبتها
باشد چون زمستان و بهار و بعضی از نیسان و نیم درجه عقرب گیرند
تا بیست و نیم درجه ثور و مکان نیز قابل باشد مانند سواحل و مواضعی
که بر هوای آن رطوبت مستولی باشد و مانعی قوی نباشد که این حکم
شاید کردن و قوی تر آنکه دلایل بن معنی مترادف واقع شوند
تفصیل [illegible] کواکب که بر طبیعت ایشان خشکی غالب بود
چون نحسین و آفتاب و عطارد که متصل باشد یا در مواضع یابس
چون مثلثه آتشی و خاکی و حدود و منازل یابسه و اتصال این کواکب

ازین مواضع خاصه صواحب طوالع ثلثه باشند یا ناظر بصاحبان این طوالعها
یا طوالع مذکوره ، یا یکی ازین برجها باشند و کواکبی که دلیل رطوبت اند درین مواضع
باشند و کواکبی که دال اند بر یبوست در مواضعی باشند که دلیل اند بر رطوبت
و کثرت مکث عطارد در برج یا بیه وصعود در فلک و هبوط در شمال و صعود
در جنوب و سرعت سیر و جلب روزی و بیت و ربع مذکوره چون
کواکب برین حال باشند در موسم خشکی باشد تابستان و خزان و مواضعی که
قابلیت خشکی دارند چون بادها ، خشک و گرم سیرها و مانعها باشند که اینها
دلیل خشکی باشد نباید حکم کردن و این جمله دلیل اند بر انفراد بعد از آن شمه بطریق
ترکیب از تغیرات هوا بیان کنیم چون صاحب یکی از طوالع ثلثه از کواکب بارانی
باران باشد و در برجهای باران یعنی مثلثه آبی و اسد و دلو و یکی منجرات
و دیگری معصور متصل بکوکبی که هم از کواکب باران بود دلیل کند بر بسیاری بارندگی
خاصه در اواسش اگر آن کوکب ماه باشد بارندگی عام بود چنانک اکثر ~~عالم بعد~~
را شامل بود و اگر زهره بود بارندگی بود سخت نافع نرم و تادیکی و اگر
عطارد بود باران اندک و باد و غیم و باد و ظلمت هوا باشد انتقال عطارد
عطارد را از برج ببرجی در تغیر هوا اثر تمام است بجسب زمان خاص

و هرگاه

وهرگاه که بسر شرطین گردد هلال بارندگی و تاریکی بود در هوا خاصه در دو تنین بود
واو در بروج آبی و اگر ماه از یکی زهره یا مریخ منصرف شود و بدیگری
پیوندد دلیل نم و باران باشد و اگر از مشتری و عطارد منصرف شود
و بدیگری پیوندد دلیل باد بود و اگر از شمس یا زحل منصرف شود و بدیگری متصل گردد
دلیل کدورت و سستی و آشفتگی هوا باشد و اگر تنها بزحل پیوندد دلیل ابر
و نم و برف باشد و اول دوم را تا سیبات باشد در تغیر هوا و اول
هر کس ز بحران هوا باشد مانند اوقات اند از ایام در تغیر هوا بحسب زمان
حاضر بود و اول بحران از نقطه اجتماع باشد بعد از آن بربعد دوازده
درجه از وی که مبدا ظهور ماه بود از زیر شعاع آفتاب پس مه درجه
پس صه پس له پس نج پس قف پس قمه پس رکه پس
رج پس شه پس شح پس جزو اجتماع در مره ثانیه و در دو نوبت
ابن عزرا این ابعاد در یک بیت گفته است
یب مه له صه نج قف ای جوامرد وید مرکز نوان بود بجز از صلق که بد
هرگاه که جزو تاسع در برجی ثابت واقع شود و قمر متصل بود بکوکبی ثابت
در موضعی ناریی باشد و فیه البابلی الاتفاق افتد دلیل باران باشد

خاصه که موضع ناسبس در برج مذکور باشد اتصال ماه بزهره از خانه عطارد
ابر و باران انگیزد خصوصاً که عطارد متصل بزهره بود غروب زهره در
حالت استقامت در اول زمستان دلیل بسیاری بارندگی بود و اگر
راجع یا محترق بود دلیل کمی بارندگی بود و اگر در اول فصل زمستان شرقی
بود و راجع دلیل قلت بارندگی است تا انگاه که مستقیم شود و با آفتاب
نزدیک آید در آخر زمستان بارندگی سخت آید حلول یکی از نیرین در یکی
از طوالع ثلثه خاصه عاشر و در وی منحوس دلیل تغیر هوا و فساد آن باشد و اگر
و اگر سعدین برین صفت باشند دلیل اعتدال و خوبی هوا باشد و صلاح
زرع و انجاد بودن مریخ در وتدی خاصه دهم در برج بادی و متصل بعطارد
و سعود از وی ساقط دلیل بود بر کثرت رعد و برق و بادهای مفرط
الانقطاع و فساد هوا و بسیاری ملخ و اگر برین صفت در وتد چهارم
بود در برج خاکی دلیل کند بر زلازل و احتراق اراضی و خسف و فساد
معادن و اگر برج آتشی بود دلیل سوختن زرعها و جواهر زمین باشد
و آفت از بروق و صواعق و ظهور آتشها از زمین و اگر برج آبی بود
دلیل نقصان چشمها و آب کاریزها و رودها بود و آفت حیوانات آبی و غرق کشتیها
و اگر

واگر سعود ناظر باشند بقدر کفایت مضرت کنند حلول عطارد در وتدی از بروج
هوائی خاصه عاشر و منحوس پس دلیل کثرت بادهای موذیه باشد و بدگشتن هوا
بودن زحل در برجی بادی فوق الارض خاصه دهم و سعود از وی ساقط
و عطارد بوی متصل دلیل کند بر کدورت و فساد هوا و بادهای سخت
باشد و بارندگی بی نفع و اگر برج آبی باشد همان اثر کند بزیادتی سرما و یخ
بندان و برف و اگر تحت الارض باشد خاصه در چهارم بصفت مذکور
دلیل زلزله و خسف و خرابی بقاع و حصارها و ظهور ابرهای سیاه و فساد
گیاه و حیوانات آبی و کشتها و مزرعها باشد و اگر برج خاکی باشد
همچنین اقتضا کند که گفته شد با نقصان آبها از چاهها و رودها و اگر
برج آتشی بود فساد جمیع جوامع زمین و نظر سعود باز دارد ضرری
که متوقع بود بودن سعدین در بروج هوائی دلیل صحت بهاری
و اعتدال هوا و سلامتی کشتها و درختان بود و جستن بادهای
نافع در بروج آتشی دلیل بر حصول جواهر نفیس و رونق معادن
و زدن درمهای خالص و عزت نقود در بروج آبی دلیل سلامتی
کشتها و مردم دریابار و بسیاری آبها و حیوانات آبی در بروج

خاکی دلیل بسیاری عمارتها و سلامتی مزرعها و نباتات بود **ممازجت**
صاحب طالع مریخ از بروج آتشی زیاده کند دری ما و کم کند در سرما
ممازجت او با زحل از بروج آبی بیفزاید در سرما و کم کند از گرما و این فعل
در سایر بروج ظاهر بود اما در آنها که گفته شد ظاهرتر بود **ممازجت**
دلیل باران برزحل تا دیگر سرما و رعد بود مشتری باد و نم مریخ برف و بخار
با آفتاب خشکی بزهره بسیاری باران بعطارد باران ساکن بقمر باران قوی
و نگاه **واگر** دلیل باران در سرطان باشد باران بود لیکن درشت هوا **واگر**
در اسد بود بخار غالب بود **واگر** در عقرب باشد باران سخت باشد و ظلمت هوا
واگر در دلو بود باد و غبار انگیز زمین پیش از باران **واگر** در حوت بود سرما پیش
از باران **ممازجت** دلیل باد بزحل بادهای خراب کننده وزد و سرد
واگر مریخ بود بادهای سخت وزد و گرم با سرخیها **واگر** با مشتری بود بادهای
معتدل وزد و باران نافع آید **واگر** با زهره باشد بادهای خوش وزد و نرم
و معتدل مایل بخنکی و نمناکی و قمر را حکم همین است **واگر** با عطارد بود باد
قوی جهد و اگر مریخ بنظر ایشان باشد رعد و برق و تندی هوا باشد و جهت
باد جهت غرض کوکب بود **بودن** زحل بوقت تحویل **و در** مثلثات آتشی ادگرما کم کند
و مریخ

ومریخ بیفزاید ودر مثلثه خاکی در سرما بیفزاید ومریخ کم کند ودر هوا هوا را
تر سازد ومریخ خشک کند ودر آبی هوا را سرد کند ومریخ گرم کند حلول زحل
در بروج آبی وبادی سرما وجلید وبخار وابرهای غلیظ مظلم حادث کند
ودیگر حلول مشتری بادهای سفید معتدل پدید آید واز مریخ بادهای گرم ومفسد
پیدا آید واز حلول زهره بادهای معتدل ودر ربع الانقلاب بود واز عطارد
بادهای سخت وابر وباران شود انتقال زحل از بروج خاکی دلیل سرما
وبرف وجلید باشد در موسم مسئله صاحب طالع اجتماع
واستقبال خداوند سابع با تمازج ایشان بنقل یا بجمع دلیل باران
است خاصه که زمان قابل باشد دیگر آنکه وقت تحویل قمر زاید باشد
در سیر وصاعد در اوج یعنی در مرکز دوم دچهارم باشد واو میان
طالع وعاشر یا رابع که نظر او باشد دلیل بسیاری آبها بود در آن سال
با تفصیل یا آنکه برضد این بود دلیل نقصان آبها بود دیگر آنکه مریخ صاحب
طالع باشد واو در دهم یا میان طالع وعاشر در برج آبی وکوکبی از کواکب
باران بمداخله نظر کند بسوی او دلیل بود بر افراط آبها وسختی اگر
زحل برین صفت باشد وهبوط در فلک اوج دیگر یکی از سعدین با

[illegible]

برین صفت باشد همین اثر پدید آید اما کم ضرر باشد **اتصال** ماه بزهره
وعطارد از تثلیث خاصه از بروج آبی بر باران و رعد و برف و قوی تر
انکه قمر با جمله در برج بادی در حد مریخ یا زحل باشد **بودن** قمر با عطارد در
حدود زحل هم اکرنه **مقابله** ماه با افتاب یا ذنب یا زحل دلیل باران است
خاصه بوقت تحویل **در** وقت تحویل افتاب بمیزان یا در سنبله و بکم درجه عقرب
و ماه متصل باشد بیکی از سفلین دلیل کثرت باران باشد در ان سال
واکر مجموع انجم در برج بادی باشد وافتاب مزاجی باران در اول
سال واکر مزاجی باشد اثر وی در اخر سال بیشتر باشد واکر یکی مزاجی باشد
و دیکر [illegible] و در برجهای آبی هم در اول سال و هم در اخر سال
باران باشد اما کم و ضعیف خاصه که قمر متصل باشد بهر دو یا بیکی از هر دو
دلایل باد بروج بادی است و مزاجی و عطارد و اتصال این دو کوکب
خواه بذات و خواه [illegible] خاصه از برجهای بادی یا بیکی در حد خود باشند
یا در حد یکدیکر **واکر** مریخ با ایشان باشد برق و صاعقه و بادهای تند باشد
خاصه در وقتش **واکر** زحل باشد بادهای مخرب وزد و سرد **دلایل هاله**
و قوس قزح و ثوابت نجوم هاله ان دایره باشد که بر کرد ماه و افتاب

پدید

پدید آید و گاه باشد که بر گرد ستارگان بزرگ نیز پدید آید و آنرا بعضی
خرمن ماه خوانند و آن در اکثر اوقات دلیل باران است و اگر خرمن
آفتاب زنگاری رنگ باشد یا لونش بحمرت زند و شعاع آفتاب گسسته
باشد دلیل بادهای سخت بود و در خرمن ماه نظر کنند اگر غلیظ و کثیف
گردد و هاله باطل شود و ماه از نظر غایب گردد در عقب آن بودی
باران بود قوی که ببارد و اگر یک جانب آن باطل گردد و جرم آسمان
بر عقب آن بادی محکم جهد و اگر بتمامی مضمحل گردد دلیل صحو بود چند روز
اما قوس قزح که آنرا کمان رستم نیز گویند و قزح نام دیوست
که کمانرا بدو اضافت کنند و آن عکس شعاع نیری باشد که بر هوا
تر و لطیف و منبث بر عکس جانب نیر بود و اگر پیش از باران
پدید آید باراندگی کند و اگر پس از باران ظاهر شود دلیل گشادگی هوا
بود و شب اگر در اکثر اربعه بدور بنگرند اگر ماه صافی و درخشان
بود دلیل صحو است و اگر سرخ بود یا چنان می نماید که حرکت میکند
و آن بسبب تموج هوا باشد دلیل باد است و اگر سیاه نماید یا به
تیره باران آید و اگر کوکبی از کبار ثوابت بزرگتر از آن نماید که

صعد بن سیح روز

هستند باز جهد و بوقت فرو شدن آفتاب و برآمدن او آنگاه هوا ابر
بادهای سرخ پدید آید طولانی هم باز جهد ا ثوانی نجوم الکشادکان باشند
که شب فلک قمر پدید آیند اگر آنند که زود ناپدید شوند از آنها شهب خوانند
و بعضی را که بقائی بود هر یکی شکلی پدید آید مانند حوضی یا مهری یا ریش یا مانند
قرص آفتاب یا چون قندیلی و تخته یا مهری یا گیسو یا دم و دیگر انواع
و نام هر یکی مناسب آن شکل باشد القصه از آن جمله دو بغایت نحس
و مشهورند یکی آنکه شعاع او بجانب آسمان بود او را ذو ذوابه خوانند یعنی
گیسودار دیگر آنکه شعاع او بزیر زمین بود او را ذو ذنب خوانند یعنی
دم دار و این هر دو دلیل شر و فتنه و خرابی و قحط و قتل و فقد اعاظم و اشراف و تاراج
و بیماریها و وبا و خشکی آبها و زلزله و فساد نباتات و احراق مواضع و انواع
شدائد و محن باشد و اوقات مدلولات آن برجی بود که آن جرم در وی
پدید آید و آن مملکتی که بر سمت سر ایشان باشد و هر کسی که ایشان را دیده است
از اکابر منجم گفته اند که اینها دلیل شر اند حکم بنده دیده است
در سنه ثلاث و ثمانمائه الهجریه ذو ذنب ظاهر شد بسمت الراس روم
امیر تیمور لشکر بدان جانب برد و ایلدرم بایزید را بگرفت و تاراج کرد
و قتل

وقحط و خرابی و ابر بسیار شود و قریب ده سال در آن مملکت نهب
وقتل بود میان اولاد و فرزندان او تا عاقبت بریکی قرار گیرد وچون سبب پیشی هوا
این علامات ماده دخانی است و ماده دخانی سبب یبوست هوا و یبوست
هوا سبب خشکی مزاجها و خشکی مزاجها سبب غلبه خشم بر طبعها و استیلاء
امراض در بدنها و قلت آبها و غلبه خشم سبب فتنه و آشوب و استیلاء امراض
سبب هلاک و فساد خلایق و نقصان آبها سبب آفت نبات
و قحط و مشکلی دیگر پدید آید در زود تا پدید گردد در آن جانب که دیده
باشند البته ملکی در زود و فتنه پیدا شود احکام اسعار و غلاء نوع
و رخص و احوال بضاعات و چگونگی احوال هر یک از کواکب
مستولی در صورت طالعها و قمر و صاحب شرف این پنج کوکب و خداوند
خانه هر یکی بنگرند و ممازجت عطارد با او مقوی ممازجت و مواضع مقوی مزاجهاست
سهام و صاحب بیوت و اشراف و مواضع ایشان و نظر سعود
بدیشان هر گاه که این ادلا قوی حال باشند خاصه بقوتها دانی دلیل گیرند
رخص و رواج آن جنس متاعی که بدان جنس منسوب بود
و بودن دلیل در اوتاد و اورا دروی قوتی ذاتی نیز باشد چون خانه و شرف

در طلبند

وغیرهما دلیل فوا و انی ان متاع باشد اما غریب و مردم طلب وآن دزدی
مبتلا بضعفی باشد آن متاع خوار و بی اعتبار بود وخلایق بدان کمتر
التفات کنند وکم بحاصل آید و دلیل میانه حال باشد و در زایل نایافت
خاصه ساقط و بی قدر عزت از قوة وضعف توان دانست اما اگر کوکب
صاعد باشد در فلک اوج یا در ذروه و ممتنعین در عرض در زاید در سر نرخ
آن متاعها روز بروز متزاید بود اگر هابط یا راجع وبطی باشد روز بروز
متناقص گردد دوم برجی که مسعود و قوی حال بود از جنس متاع که بدو
منسوبست عزت یابد وبر عکس دوم قوانین بروج وکواکب ومتاعها
که مدلول ایشان از معدنی ونباتی وحیوانی وصناعی وغیره مجموع
گفته شده. است چند دلیل بر یک جنس متاع دلیل شوند باتفاق
آن متاع در گفت و گوی افتد یا بارزانی یا گرانی [illegible] اختلاف
افتد چنانک بعضی بگرانی دلالت کنند وبعضی بارزانی مزاج
هرکدام که قوی تر باشد حکم بروی باید کرد وآن نیکو نتوان تمیز
کردن در توقف باید داشتن بدانک مثلثه اثنی دلیل بر فلزات
واجزا ارزی سازند و حبوبات و چهارپایان [illegible] بر نباتات که مزاج
زمین

زمین بروی غالب باشد و حیوانات و معدنیات مثلثه بادی بر حیوانی
چون برده و طیور و ستور و خزنده و فروختنی اجناس مثلثه آبی بر احوال
بحری چون حوامی و حیوانات آبی و نباتاتی که مزاج آبی بروی غالب بود
و اگر مشتری در طالع اجتماع یا استقبال بود که مقدم باشد بر دیگر طالعها
و او مستولی بر آن طالع و متصل بدین طالع یا بدو نهم و چهارم و صاحبش
بری از نحوس و دوم و خداوندش مسعود و بر بن طالع چو بود
ممازج دلیل ارزانی و فراخی نعمت باشد و اگر این دلایل ساقط و منحوس
باشند از یکدیگر یا ببینند دلیل غلا و قحط باشد و بی آنکه طالع و رب وی
دلیل غلا بعینه است و دوم و رب وی و سهم السعاده دلیل مال و معاش
و چهارم و رب وی دلیل کشت و ارتفاعات و پنجم و رب
وی دلیل غلات و مشتری دلیل خصب و زحل دلیل قحط و قوت مریخ
دلیل بد بود او باشد و بر عکس و چون از طوالع ثلثه مشتری مستولی و نیکو
حال باشد دلیل خصب است و اگر زحل بود دلیل قحط عظیم و گویند
که حمل و اسد و دلو و جدی دلیل قحط اند و نباتی میوه‌ها و جوزا میاده ات
بادی دلیل خصب و برجهای آدمی دلیل غله و طعام اند چون مسعود

رو جوز نوح

باشند دلیل فراوانی است واگر منحوس بوند دلیل کم جون ذنب
طالع در برج مستولی وعلو بیش وقت تحویل در عقده ذنب باشند
دلیل قحط است خاصه در شهرهای که بدان برج منسوب بود که عقده
در وی بود زحل در طالع سال دلیل نرخ وقحط است خاصه که مع ذنب
باشد اگر انبی عنزیه زحل و مریخ در یک برج افتند دلیل نرخ وقحط است
در ناحیه ان برج دلیل گرانی نرخ بودن دلیل جنس امتحه است بوقت
مطلوب در طالع عاشر حادی عشر خاصه که بدرجه وتد باشد وبودن
وی است در شرف خاصه در جه شرف وصعود وبیست در فلک اوج
یا فلک تدویر در سرعت سیر ویا دت نور وقدر وعدد وحساب وعرض
شمال وبودن منسوب برج مستقیم الطلوع وخروج وی از تحت الشعاع
ودلایل ارزانی بودن کواکب دلیل است در نهم وتحت در هبوط خاصه
درجه هبوط وهابط بودن در فلک اوج وتدویر وابطو سیر ونقصان
قدر وعدد وحساب وعرض جنوبی بودن وی منحوس وبرج معوج
الطلوع اما بودن دلیل در دوم وداوازدهم وهفتم وهشتم دلیل
توسط نرخها است وچهارم دلیل نبات وی که کوکبی موصوف
بصفات

بصفات غلا باشد وسهمی در وتد مایل در بیت یا نزف آن کوکب افتد متاعی
که منسوب سهم بود گران گردد واگر سهم در زایل یا ساقط بود از طالع و
در هبوط کوکب خاصه درجه هبوط وصاحب بیت با هبوط وی موصوف
بصفات ارزانی بود ان جنس متاع ارزان گردد اگر کوکب دلیل در
طالع باشد سبب گرانی نقل عادت مردم بود واگر در دوم بود سبب جمع آوردن
بود جهت گرانی در پنجم سبب کرت خریدار بود ودر ششم وهشتم سبب
دلیل تباه شدن متاع باشد در سیم ونهم سبب نقل بود بجای دیگر در چهارم
سبب منع یافتی در هفتم سبب خریدار بزود باشد در دهم سبب
سلطان بود یا واسطه او ودر یازدهم سبب عزت متاع باشد
ودر دوازدهم سبب قلت متاع باشد چون شمس بنهم درجه از
رسد در طالع ان وقت نظر کن اگر ماه یا قابل تدبیر او نکیف که
رب طالع ورب بیت نیز باشد میان رابع وسابع بود دلیل ارزانی
بود اگر ماه تحت الارض باشد دلیل کند بر گرانی خاصه که متصل باشد
بکوکبی که دال بود بر رخص بودن در برج منقلب دلیل اضطراب
اسعار بود ومایل بگرانی برج ثابت دلیل بر گرانی کند خاصه دلو وثور

[illegible]

و در دو جسد بین ارزانی کند خاصه در طعام در حوت و سنبله بشرط قابل
تدبیر کوکب دلیل قوی باشد و نظر از دافع تدبیر قبول کند و موصوف باشد
بصفات غلا گران شود متاع منسوب الیه و اگر ضعیف بود و نظر ده کند
ارزان باشد خاصه که موصوف باشد بصفات رخص صاحب طالع در
اوتاد باشد با مایل و مشتری و صنو نفس خویش حالی بی طلب طعام کنند حتی
و اگر ماه در برج کنز المطالع باشد نرخها بالا گیرد و اگر در برج کوتاه مطالع
باشد بر عکس بود و اوتاد دلیل زر بین اند و دیگرها دلیل بضاعت عزیز گردد
و زر خوار و اگر سعود در غیر اوتاد باشد بضاعت عزیز گردد
و عین خوار و اگر نحوس در غیر اوتاد باشد عین عزیز گردد و بضاعت خوار
چون مشتری راجع گردد طعام عزیز گردد و چون مستقیم گردد طعام ارزان
گردد خاصه در برج ارضی یکا که قمر منصرف از اجتماع یا استقبال
که بیش از نحوس باشد متصل گردد بسعدی بضاعت گران گردد و اگر
بنحسی پیوندد ارزان شود طلوع زحل میزان گران شود هر چیزی که از الجمل ترازو
در وسند زحل مادام که میان شرف و هبوط باشد گرانی کند و در بعضی دیگر
ارزانی طلوع زحل در برج آتشی نرخ چهارپایان زیادت گردد و اگر زیاده باشد

چلیوار محمول

درم

در سیر و حساب والا ناقص شود در بهاء ایشان کوکبی که دلیل باشد بر
گرانی اگر در طالع بوده باشد اثر در بهار کند اگر در دهم باشد در تابستان و اگر در هفتم باشد در خریف
اگر در چهارم باشد در زمستان چون دلیل غلا بصاحب مواضع متصل گردد
سوی بالا گردد روز باتصال خاصه که مه دو دلیل کند بر غلا و اگر بکوکبی متصل شود
که دلیل کند بر رخص یعنی رب طالع سوی کاسد شود خاصه که مه دو دلیل کند بر
بر رخص بیستی صاحب طالع با صاحب بیت او بکوکبی که در وسط السما
باشد دلیل گرانی است و بیشتر آنکه مه دو زاید باشند در سیر و حساب و اگر
ناقص باشند نرخها اندکی زیادت گردد از اتصال ماه بعد از اجتماع و امتلا
بزحل و او صاعد باشد در فلک خاصه در مقام چهارم که بعد از استقامت بود
دلیل گران شدن آن چیزها ست که به برج زحل و زحل منسوب بود [illegible]
که دلیل گرانی بدرجه عاشره رسد یا بدرجه شرف و یا مستقیم گردد یا سبک رو شود
یا انتها نیروی بدو رسد یا بدرجه شرف یا بدرجه عاشر یا بدرجه قابل پذیر مقبل شد
نرخ چیزها زیادت گردد و اگر دلیل گرانی بدرجه هبوط یا بدرجه زایل
یا بدرجه ساقط یا بدرجه طالع با ساقط رسد یا راجع گردد یا گران شود
یا انتهاء نیروی بدین درجه رسد یا بدرجه قابل پذیر بود نرخ چیزها

ارزانی شود مثلا دلیل بمرکزی رسد از مراکز خود احوال جز نا تازه درین
وقت کردد بکوکبی که موصوف باشد بصفات غلا گرانی کند و اگر موصوف
باشد بصفات رخص ارزانی کند و حال نیز همچنین باشد یعنی چون بمرکزی
رسد از مراکز اربعه در نرخها تغیر پدید آید مثلا گرانی و ارزانی نرخها بهای
برجی بود که دلیل در وی بود و اقلیم و شهرهای کوکب و ناحیت مثلثه آن
برج چنانکه در قانون معلوم شده است و این دلایل اگر وقت قرانها
باشد از ایشان عظیم تر و نرخ آن بیشتر بود مانند قحط مصر بزمان
یوسف علیه السلام و خصب جبا بیان دلایل امراض و علل و صحت
و کیفیت یک طالع ثالثه و ششم و هشتم و صاحبان ایشان در ... عطارد
اگر این جمله منحوس باشند دلیل بیماری عام بود خاصه که نحوست باحتراق
یا هبوط در رجعت باشد و اگر مسعود باشند دلیل صحت و سلامتی
خلایق بود و کوشت طالع و ششم و هشتم بسیاره و ذوابه و ذنب دلیل بیماری
دوگشت خاصه که نحوس صاحب ششم و هشتم باشند مثلا که قمر در
طالع بهم منحوس کردند و متصل کند او بالاششم دلیل بیماری عام باشد و اگر
بکذاو بالاهشتم متصل کردند موت عام بود خاصه که رب طالع و قمر در

در ششم

در ششم و هشتم منحوس گردند نظر زحل بسهم الحبیب و سهم السعاده
بعداوت دلیل برکت سلامتی عطارد دلیل علاج بدیرفتن بیمارات
مرض و موت از مزاج صاحب ششم و هشتم بود چون منحوس گردند
وکوکبی نحس کی درین هر دو خانه باشند و اگر زحل بود از ظلم و تنگی و امراض
متعفن و مزمن و اگر مریخ بود از قتل و طاعون بود و امراض دموی و اگر
هشتم خانهٔ زحل بود موت پیران و سیاهان و بندگان و دزدان و ستوران
باشد و اگر خانهٔ زهره بود زنان و مطربان و ساده زنخان باشد اگر خانهٔ عطارد
باشد موت کودکان و مردم زیرک و طبور بود و دیگر بدین قیاس چنین باید بود
و اگر ششم برج حمل باشد امراض در سر و دماغ باشد و در گوش و دندان و اگر
ثور باشد امراض در گردن و حلق و در گلو باشد و اگر جوزا باشد امراض
در دستها و بغلها باشد و در نوخاستگان و سایر بروج را قیاس همین است
و اگر ذنب درین برجها باشد همین از متوقع است اگر در وقت قرانها
حکم کنند بعینه طریق همین است اما وقت بیماری و موت انگاه بود
که انتهاء طالع سال یا انتهاء طالع و برج قران بششم و هشتم رسد
یا تسییرها بدین معنی بجرم نحوس رسد یا صاحب ششم و هشتم بدرجه طالع

در رسیدن انتها الخنسی با جرم نحسی بابن دو خانه در رسیدن
انتها یکی ازین دو خانه یکی ازین دو خانه و بزرگ دلیل بیماری و صحت مزاج
هواست پس مراعات دلایل هوا واجب بود خاصه مراعات عاشر دلیل
هواست پس مجتنان دلیل بیماری و صحت نیز باشد بیان دلایل حرب
و فتنه و امراض و ارام و کیفیت هریک دلایل اشوب نحسین و عطارد
است و نظرها، عداوت میان این کواکب خاصه مقابله نحسین و دو سهم
حرب و موضع فتنه مکان این دلایل اما شمس دلیل سلطانست و زحل دلیل
ملکی که خاندانش قدیم باشد و مشتری دلیل خارجی و مدعی که دعوی حق کند و مریخ دلیل فتنه و حرب
و ذنب دلیل صلح و امن و زهره دلیل رسل و عطارد دلیل مکاتبات و مکر و حیل و قوی
مزاجها و ذنب مزاج مریخ را ضعیف کرداند اگر متصل باشد بوقت حرب
بواسطه تناقض مزاج پس هرگاه که مریخ در زمان قرانها یا طالع سال
قران یا در طالع سال عالم یا فصل یا اجتماع و استقبال که سابق باشد
برین طالعها نور یکی از علویین را بدیگری دهد و عطارد ناظر بود بمریخ
ور نه ساقط از وی در مدت ان طالع حربی قایم گردد میان ملکی از
ارباب بیوتات قدیم و خارجی که دعوی حق کند اگر مشتری نیک حال بود

مشتری صح

والا بر باطل بود خاصه که مریخ در وتدی باشد و بنظر عداوت زحل را بیند
چون این دلیل واقع شود نظر کن اگر مریخ بذات خود بود مشتری زحل ممد
آغاز حرب از خارجی باشد بذات و اگر نور زحل بمشتری دهد آغاز حرب
از ملک بود بذات واگر این نقل بواسطه کوکبی سفلی بود مانند آنکه سفلی اول
مریخ را بیند پس یکی از علوی راس دیگری را آغاز بواسطه کسی بود که
از جنس سفلی باشد واگر سفلی دو باشند و هر دو مریخ را بینند پس یکی نور
زحل بمشتری دهد و دیگر نور مشتری بزحل آغاز فتنه از هر دو جانب بود
لیکن بوسایط آن دو کس که از جنس آن دو سفلی باشند واگر اتصال مریخ
بزحل اتصال رد و انکار بود ملک مغلوب گردد خاصه که زحل ضعیف بود
بضعفهای عظیم از ضعفهای حیلت و خمول چون سقوط از طالع و زیرش
و هبوط و وبال و زوال از اوتاد و افق مغرب و درجه مظلم و مانند اینها
و در این حال بدتر آن بود که متصل شود بصاحب ثامن یا رابع خویش
یا از آن طالع واگر رد و از دهم بود که فنا گردد و در سیم و نهم بگریزد و در
هشتم باطل گردد واگر مریخ در خانهای مشتری باشد قوت خارجی را بود و در
خانهای زحل قوت مقیم را بود واگر نظر مریخ بزحل بعداوت باشد کشتن در

لشکر ملک بسیار واقع شود و اگر هبوط بود کشش کمتر بود و حرب بر وی آسان
و اگر زحل در برج کثیر المطالع بود یا بسیار فرزند بود یا فرزند سبب بدو شوند یا بیش
بود لشکر ملک بیشتر بود خاصه که خداوند برج مستقبل بود بوی و اگر عکس این باشد
حال برخلاف این بود و اگر زحل در برج ثابت بود یا در وتدی باشد تا بهم
بپیوندند ازین مواضع ملک در حرب پایدار بود و اگر نه بگریزد و اگر عطارد
ناظر باشد بر زحل و نیز مریخ آمیخته بدین سان ملک با مکر و حیل بود اگر آن نظر قبول
باشد آن مکر و حیلت بجای برسد و الا نرسد و اگر زحل در برج ذو جسدین باشد
خاصه در قوس و مریخ از وی منصرف گردد ملک با تجربه باشد و اگر زحل مشرق
بود یا در ربعی شرقی بود یعنی میان الطالع و عاشر ملک جوان بود و اگر مغرب بود
یا در ربع غربی باشد ملک پیر بود و چون حال ملک از زحل دانستی حال خارجی
از مشتری باید دانستن بهمین طریقه بعینه و اگر مریخ در برج ثابت یا در
وتد باشد حرب دراز کشد خاصه که زحل نیز در برج ثابت باشد و هر دو
گران رو باشند و اگر در برج ذو جسدین باشد حرب مکرر گردد و اگر
در برج منقلب باشد زود بسر شود خاصه که مریخ سبک رو باشد و رجعت
مریخ دلیل کند که آغاز حرب زود باشد و اگر بطی بود دیر شود و اگر زیادت

بسیری بود
شدن

شدن حرب زیادت شدن مریخ است در قدر و نور و عدد و بودن
او در بروج دراز مطالع و شمال و دلیل نقصان حرب ضد این صفتهاست
و دلیل شهرت حرب صعود مریخ است در افلاک و افق شرق و قران
وی با رأس و دلیل خمول حرب هبوط ویست در افلاک و افق غرب و
مجاسده او با ذنب و دلیل مکر اتصال عطارد است با مریخ و مجاسده
ذنب دلیل دلیل عداد حربست بی محابا و دلیل صلح اتصال مشتری و زحل است
بمودت بنقل یا بذات کوکبی سعد و سقوط مریخ از اوتاد و قوی شدن
مزاج سعود خاصه مزاج زهره در اوتاد و اتصال عطارد با ایشان
و قوی شدن حرب بودن مریخ است در اوتاد خاصه که راجع کرده
و اگر در طالع بود قتل رعیت بود و اگر در عاشر بود قتل پادشاه باشد و اگر
در هفتم بود غارت و اسیر کنند و اگر در چهارم بود هراس و هزیمت مردم
بود و اگر در هنگام حرب آفتاب با مریخ بپیوندد قتل بسیار بود و اگر سهمین
حرب در اوتاد باشند بسط عداوت بحسین دلیل بسیاری قتل است صاحب طالع
از طالعهای قران یا طوالع ثلثه بمثابت ملک مقیم است و مردم شهر صاحب هفتم دلیل
خصم و خارجی پس حال هر دو را با مریخ ممتحان کوشش باید داشتن که حال مریخ

با زحل و مشتری ولیکن مانند ازین دو یکی سفلی باشد و سفلی را در حرب آن

اثر نیست که علوی را بدان سبب که از مور دولت و هرمس حکیم علیه السلام

در کتاب اساس الحکمه میفرماید که از ده درجه ثور تا ده درجه اسد شرقیست

و از ده اسد تا ده عقرب جنوبی و از ده عقرب تا ده دلو غربی و از ده

دلو تا ده ثور شمالیست چون مریخ در ربعی ازین ارباع باشد اهل آن

ربع در حرب غالب آیند زیرا که مریخ یاری دهد ایشان را چنانک قمر در ربعی

مقاوی باشد در قتال با خصم او غالب آید و ابونصر مظفر اعنی که از علما

احکامست میفرماید که من بسیار تجربه کرده ام این حکم راست آمد

و بنده در ده حرب آزموده همچنین بود و یقین که سخن انبیا خطا نشود

مثال جمله تخمین همیشه دلیل فتنه است خاصه بوقت تحویل بود

آنکه از برج منقلب باشد اگر مریخ سال خدای باشد یعنی رب طالع سال چون

راجع کرده و هیچ سعدی ناظر نبود هیچ فتنه کمتر نظر عداوت مریخ با سهم السعاده

و سهم الغیب باطل دو سهم حرب فتنه و آشوب و قتلها و خرابیها ظاهر کرده

اگر زحل باشد بجای مریخ وبا و تنگی و ظلم پدید آید اگر هر سه علوی در یک برج باشند

در وقت تحویل دشمنهای آن برج حرب و آشوب خیزد و مدلولات آن برج را آنکه تباه کند

اگر

اگر جبابه ثابته را که مزاج نحسین دارد با مزاج مریخ بر درجه طالع
افتد یا درجه عاشر یا بر درجه مریخ فتنه و حرب ظاهر شود و در حرب حال ملوک را
از طالع ولادت و طالع جلوس و طالع مملکت و طالع اخبار ایشان نگرند یعنی
ازین دلایل فتنه و اگر در اوتاد این طالعها باشد یا انتها عاشر یا انتهای طالع جلوس
او نحسی رسیده بود خاصه مریخ دلیل اضطراب دولت آنکس باشد بودن مریخ
تحت الشعاع بوقت تحویل سنین زود و فتنها کنند در نهان مکان حرب
شهرهای برج بود که مریخ در وی باشد یا ناظر بود بنظر عداوت یا ناحیه برجی که
نحسی در وی باشد و ربع مشرقی از طالعست تا عاشر و جنوبی از عاشر تا سابع
و مغربی از سابع تا رابع و شمالی از رابع تا طالع و آغاز حرب از جهت ربع
مریخ باشد و عرض وی و از ربع مقابل نذیر وی زمان حرب وقت
رسیدن انتها، طالع قران یا برج یا طالع سال باشد بجرم مریخ یا نحسی
خاصه بعداوت و وقت رسیدن مریخ است بدرجه وتدی خاصه
طالع و عاشر و رسیدن انتها، قران و یا مقابله نحسین است بجرم یا مقابله
و تربیع یکی از آن دو نحس اگرچه بر زحل زودتر رسد از آنکه مریخ
مگر که راجع باشد یا بوتدی از اوتاد طالع و حرکت تیز انتهای اینها مثل

حرکت وسط آفتاب باشد بر توالی **بیان احکام انتها طالع قران و برج قران**
در پیش گفتیم که طالع قران اصغر اصلست بنسبت با طوالع تحاویل پس دلایل
او اصل باشد بنسبت با این دلایل و هر سال طالع و برج قران از یک برج حرکت
دهند جهة انتها و صاحب آن برج را انتها خوانند و او را اثری عظیم باشد
در احکام سال **ممهن** صاحب دور رابعی از سال قران ابتدا کنند
صاحب برج قران و طالع قران سال اول را باشند و هم صاحب دور **تا**
سال دوم سال اول را. کوکبی بود که صاحب برج دوم باشد چه انتها دوم رسد
باشد و صاحب دور کوکبی باشد که فلکش بعد از فلک آن دو کوکب باشد
و همچنین تا سال سیزدهم همان برج رسد و سال اول را همان کوکب باشد
و سال هشتم صاحب دور همان کوکب اول تا آنگاه که قران دیگر واقع
شود **و** فایده دانستن این دلایل آنست که نظر کنند در زمان تحویل
در کوکب و بروج و بیوت و سهام و دیگر دلایل و سعادت و نحوست
و قوة و ضعف هر یک را چنانکه بیان کردیم معلوم کنند و هر سال که آن
دلایل را بازجویند که موافق اصلند یا مخالف آن **و اگر** موافق باشند
آنچه در زمان قران اقتضا کرده باشد در آن سال در غایت کمال
باشد

باشد از نیک و بد و اگر مخالف باشد بقدر مخالفت ان اثر تفاوت کند
بابت مانند انک اگر سعد و مسعود بوده باشند و دران سال نیز همچنان
باشند دلالت کنند بر کمال سعادت مدلولات آن دلیل و اگر نحس و
منحوس بوده باشند و دران سال نیز همچنان باشند دلالت کنند بر کمال
شقاوت مدلولات آن دلیل و اگر در وقت قران نیک حال بوده
باشند و اکنون بدحال باشند بقدر ضعف و بدحالی منسوبات ان دلایل
رنج واندوه کشند و بفساد دروند و اگر در اصل بدحال بوده باشند و درین
سال نیک حال باشند بقدر قوت و نیک حالی راحت و فایده بینند و بصلاح
باز آیند زیرا که آنچه در اصل اقتضا کرده باشد چون فرع نیز با آن
اتفاق کند ان معنی ظاهرتر و استوارتر باشد و اگر مخالف کند فرع
با اصل دران چیز نقصان پدید آید یا در وقت بماند و بعضی نیابد ظاهرتر
زمانی برای این معنی انگاه بود که انتهای برج قران یا طالع قران یا طالع
سال قران بان برج یا بدان دلیل رسد و اگر ان کوکب که دلیل بود سال الحدا
کرده با صاحب دور من میگویم که اگر انتها ان دلیل که مطلوب باشد
برنج قران یا بادنا د طوالع مذکوره رسد زمان ظهور تا تمام شدن ان

جز باشد کرا اقتضا کرده باشد و وقت موجود شدن آن مواعید بود که
در اصل وعده کرده باشد بعد از تقویم این مقدمه هرگاه که کوکبی
مستعلی یا مستولی بر جزو قران یا طالع قران سالی که او کرد یا صاحب
دو و دلیل وقت ملوک و اکابر تا باشد که در آن قران ظهور کرده باشند
خاصه که بوقت تحویل نیز قوی حال باشند و مسعود ور ضا اگر زحل مستولی
بوده باشد و در اصل قوی حال دلالت کند بر عظمت و شوکت ملوک اهل الله
دولت خاصه که درین وقت نیز قوی حال باشد فراخی نعمت و اسایش
مردم بود فکیف که سعود بدو ناظر باشند و اگر درین وقت ضعیف
باشد و بنظر عداوت مریخ ناظر دلیل بود بر سلاطین آن دولت باشد
و رنج اکابر و خیر خلایق از فتنه و تنگی و قتل و حرب و انواع محنتها
خاصه که در اصل نیز ضعیف بوده باشد و اگر مستعلی مشتری
بوده باشد و در اصل و فرع نیک حال دلیل زیادت دولت و جاه
صاحب دولتان باشد و رفاهیت و ایمنی خلایق و اسانی معیشت
مردم و سعادت جمیع اشیا و اگر در اصل بد حال بوده باشد دلیل نقصان
دولتها باشد و پریشانی مردم خاصه که درین وقت نیز ضعیف گشته باشند
و اگر

واگر در یکی قوی بود و در یکی ضعیف حکم بر توسط کنند قوی تر آنک انتها بان باصل
رسیده باشد اگر چه قران ببرجی رسیده باشد و کوکبی بوقت تحویل کامل باشد
از منسوبات آن کوکب یکی از معارف اهل آن دولت را آسیب رسد
چنانک واگر مریخ باشد از امرا و لشکریان واگر زهره باشد از خواتین
و زنان واگر مشتری باشد از وزرا و اعیان واگر آفتاب باشد از ملوک
و احکام واگر عطارد باشد از کتاب و اهل دیوان واگر قمر باشد از فرزندان
و با رسولان واگر کوکب مستعلی باشد بصاحب دولت آسیب رسد
و در جمیع قرانات احکام همین ضابطه باید کرد لیکن هر قران که بزرگتر
حکمش نیز قوی تر باشد و چون انتها بدوم رسد و برج دوم مسعود
در اصل و فرع و سالخداه قوی حال و صاحب دور سعد و نیک حال
خاصه موافق دوم طالع فرع باشد دلیل بسیاری دخل و کسب مردم باشد
و فراخی عیش و وقوع معاملات خیر و رواج بازارها و معاونت
مردم با یکدیگر و سلامتی اموال حلال و رسیدن غایبان واگر نحس دلیل بد حال
باشند حال بر ضد این بود و چون انتها بخانه سیم رسد و او مسعود و سالخدا
و صاحب دور نیک حال باشند دلیل سازگاری بود میان برادران و خویشان و کثرت نقل

دکوبل بروفق خاطر وحسن اعتقاد خلایق وتجارتهای با نفع ومیل مردم
بخیرات وطاعات ومایل شدن بتحصیل علوم ورونق ابواب البرّ وعلم واگر
بد حال باشند حکم برعکس بود میل بخوشی وسود خصومت افزود وانتقالات بی‌اختیار
تجارتهای بی نفع خاصه در اصل بر بد حال بوده باشد واگر انتها بچهارم رسد ودلایل
مذکوره سعد ومسعود باشند در اصل با فرح دلیل بسیاری عمارت وزرع بود باشد
وسلامتی نباتات وکثرت ارتفاعات واسودگی مردم در اماکن ومساکن وابادانیها
واگر بد حال باشند در اصل با فرح دلیل خرابی مواضع بود وفساد ارتفاعات
ومردم بسیار جلاء وطن کنند واگر انتها رسد از خوبی بنحس ونحس کننده واگر انتها
به پنجم رسد ودلایل قوی حال دلیل بسیاری توالد وتناسل بود وامدن خبرهای
مقبل ورسیدن اخبار نیک ورد رسولان جهت مصالح و
بسیاری غلات وکثرت سودها وشادیها واگر بد حال باشند عکس
این بود واگر انتها بششم رسد ودلایل نیک حال دلیل صحت خلایق بود و
علاج پذیرفتن بیماران وبسیاری بیع وشری برده وچهارپایان ودر دل
امدن خلایق ازغم واگر بد حال باشند برعکس این بود واگر انتها بهفتم رسد
ودلایل نیک حال دلیل بسیاری تزویج بود برضا ورغبت وموافقت میان

ازواج

ازدواج و شرکا و صلح میان خصمان و رسیدن طالبان بمقاصد خویش واگر دلایل
ضعیف باشند حال برخلاف این بود و دیگر خانها را بدین قیاس باید کرد و
بهرجه که انتها بدو رسد باید دید که از کدام مثلثه است بر حسب طبیعت آن مثلثه
احکام باید کردن مثلا اگر بادی بود در حالت سعادت بادهای خوش وزند و
میوها بسیار بود و بیماران صحت یابند و مردم مرفه الحال و فارغ البال گذرانند
واگر حال بعکس بود نقیض این باشد و دیگرها چنین قیاس باید کردن هرگاه
که در جزو قران یا طالع سال قران خسوف کلی یا کسوفی واقع شود یا یکی
از این دو طالع خسوف و کسوف آمد یا در آن جایها قران نحسین
شود یا یکی از دو نحس بذنب رسد ملوک و سلاطین را مکروهات رسد
و ارباب آن دولت رکون خاطر گردند و مردم را زحمات رسد
از هر نوع دیگر آنکه بوقت قران در هر برجی که برج بوده باشد چون
انتها آنجا رسد دلیل ازدیاد قوت و رفعت ملوک آن دولت بود
و از آن اکابر و توانگران در حکم سهم السعاده همین است واگر سهم الغیب
بود و او مسعود دلیل اصابت تدابیر و رایهای پسندیده و وقوع
عدل و انصاف بود در حکام واگر منحوس بود اظهار ظلم و ستم باشد

و در تدبیر ها خطا کنند و رایها خلاف واقع آید **بیان دلایل و احکام**
خسوف و کسوف بعضی بر آنند که خسوف و کسوف تحت الارض
را اثر نیست و زعم ایشان آنکه اثر ایشان بواسطه انقطاع نور ایشان است
از زمین یعنی هر جا که ایشان را نه بینند اثر نکنند و این مذهب آنکسانی است
که میگویند که شعاع کوکب تابع جرم اوست و خطا از ینجا کرده اند و این
ظن فاسد است و خطا ای صریح چه شعاع نیلفات و تند بیات نیز
هرگز قطع نکنند بلکه مزید اند در عطایای که خدا اهل است هرگاه که با ایشان
باین اشکال مشاکل باشند و جرم ایشان باتفاق جمهور قالع و قاطع
است پس چگونه شعاع کوکب تابع جرم او باشد **ازین** بحث
معلوم شد که ایشان بذات موثر اند چنانکه اگر کسوفی در طالع شخصی واقع
شود یا در خانه از خانهای طالع بنفس آنکس یا مدلول آن خانه مضرت
رسد همچنین در برجی که واقع شود منسوبات آن برج را افت رسد
خواه این معنی زیر زمین باشد خواه بالای زمین **اما** آنکه خسوف
الارض بود اثر آن ظاهر تر و حکمش عام تر باشد خاصه آنکه در وسط
السما باشد باز بهر افق که نزدیکتر باشد اثر او در آن جانب بیشتر بود

این خود

این مقدمه در معرفت احکام محتاج میشویم بشناختن فاعل و قابل
و کیفیت و کمیت و مکان و زمان و معظم زمان فاعل آن کوکب بود
که در طالع و وسط کسوف و خسوف متمکن بود یا مستولی بر طالع یا بر جزو
کسوف و خسوف یا آنکه جزو مذکور در درجه طلوع او اتفاق افتد
یا آن درجه بدایره نصف النهار رسد و از ثوابت زیادت
اثر از علوی باشد و از علوی زیادت از اثر سفلی فعل مقیم قوی تر
بود از فعل سریع و فاعل را مدبر خوانند و مدبر بیش از یکی باشد آنکه
قوی تر بود او را مقدم دارند و دیگران را شریک او سازند چنانکه در معرفت
مستولی گفته شده است و کیفیت فعل از مزاج مدبر دانند مانند
آنکه اگر مدبر زحل باشد خلایق را مضرت رسد از کثرت ظلم و تنگی و خوف
و زحلیان استیلا یابند و الم رسانند و خیانتها و خرابیها پدید آید و بد گشتن
هواها و تاریکی و بیم از امراض دق و رفتن در کوهها و اسباب زرع
و زراعت و اهالی صحاری و ظاهر شدن افعال زحل خاصه که زحل بد حال باشد.
و اگر مشتری مدبر بود منفعت بمردم رسد و خلایق طلب معاش کنند
و بسیاری امر معروف و وقوع دعاوی شرعیه و رفتن مردم بدار القضا

ونیز کار احتساب و بسیاری جدل میان ائمه و علما و مناقشه در
دین و مذهب و توبه فساق و جستن بادها و اندوه اغنیا
و معارف و آسیب دزد و اوباش و اگر زحل مدبر بود فتنهای خصومتها
افتد و دزدان و مفسدان غلبه کنند و نیز آنکه در و فتنه قایم گردد
و بیماریهای دموی پدید آید و تبهای محرقه و ظاهر شدن آتشها در هوا
و خشکی و اسقاط حمل و جستن بادهای سموم و آفت حیوانات و فسادی
شدن خلایق ایشان و اگر مشتری مدبر باشد نیز و فتنه کم بود و زنان خیرگی نمایند
و مایل شوند مردم بفسق و فجور و طلب شهوت و ناسازگاری
ازواج و بیع و شری برده و عطریات و ملبوسات و اگر عطارد مدبر بود
هوا متغیر گردد و اراجیف و دروغ بسیار گویند و مفسدان
و منافقان ظهور کنند و تهمت و خیانتها واقع شود و بسیاری کدورت
و فتنه و ناانصافی خلایق و هر کوکب که مدبر بود طایفه که بدو منسوب
باشند استیلا یابند و اگر سعدین مدبر باشند که فتنه نیز واقف کنند و کارها
بصلاح باز آید و اگر نحسین مدبر باشند آشوب و تشویش بالا گیرد و
انواع شر و خرابی و حرب و گرانی و ظلم و نهب و تنگی و شدت پدید آید و اگر
یکی

یکی سعد باشد و دیگری نحس ظلم و عدل و امن و آشوب و تنگی و فراخی و خرد و نرخ با هم آمیخته
بود و در امور روزگار اضطراب پدید آید و حالهای مردم دیگرگون شود
چون ماه از خسوف و آفتاب از کسوف بیرون آید هر کوکب که
متصل گردد بمدلولات آن کوکب افتد و مضرت رسد اما بذات
مضرت رساند بملوک و سلاطین و فرمان دهان و اعاظم و اماجد و آنچه
منسوب آفتاب بود مضرت بذات مضرت رساند بخلفا و نوابان
و خواتین و زنان حامله و اطفال و اغنیا و آنچه بگرما دلیل او بود خاصه
که مدبری نباشد از صحت و معاینه مضرت از مزاج آن پر ظاهر شود یکی
گر کسوفی تمام باشد خاصه در برج آتشی و مریخ و عطارد ناظر او بوانی نجوم
یکی ظاهر شود و آن دلیل تری عظیم و فساد جسیم باشد خاصه وقتی که روزگار
مستعد فتنه شده باشد چون وقت قران علویین و کسفین و مقابله
ایشان یا بوقت تغیر دولتی پس فتنهای عظیم افتد و پادشاهان را آفت
و نکبت رسد و مملکتها خراب گردد و غارتها و بیماریها پدید آید و حربها
قایم گردد و قحط و ظلم قوی گردد و آبها کم شود و خلایق آشفته حال و پراکنده
شوند نعوذ بالله اما قابل این مضرت مدلولات برج کسوف و خسوف

و برج مدبر و طالع و سال همه یک بود خاصه که از یک مثلثه باشند و ان صورتها از
صورتهای شمالی یا جنوبی که یکی از ثوابت مدبر شده باشد بشرط مذکور یعنی
در درجه کسوف یا خسوف موافق درجه طلوع یا درجه ممر او باشد مثلا اگر در
حمل واقع شود فساد حیوانات سم شکافته باشد و آنچه از مردم و معدن و نبات
و غیرها منسوب بود و بیماریهای دماغ در روی بود چون دمش و حصبه و تشویش
دماغها و نقصان چشمها یا ثور و جوزا بدین قیاس کن و میگویند که صورتها را
خاصیتی هست علیحده چنانکه اگر آن کوکب ثابته که مدبر باشد از کواکب صورت
بود بر هیئت انسی و شمالی خرابی بقاع و فساد نباتات و آفت جواهر زمین
و زلزله و خسوف باشد و اگر از جانوری بحری بود و جنوبی سیلهای خراب
کننده آید و بارانهای بی وقت و آفت حیوانات آبی بود و غرق کشتیها
و رنج مردم دریابار و بعضی بروج منقلبه را این جداگانه اثری هست
چه ایشان اوایل فصول اربعه اند و هر فصلی را مزاجی و خاصیتی هست اگر کسوف
در حمل بود یا مدبر شش انجا باشد آفت شکوفه و محصولات بهاری بود و
تشویش از رعد و برق و بارانهای بی نفع اگر در سرطان بود فساد میوها
و غلهای تابستانی باشد اگر در میزان بود آنچه در خزان حاصل اید زیان دارد اگر

در جدی

در جدی بود سرچه در زمستان حاصل آید تلف شود چون مرغ و ماهی
در حمل و میزان خرابی عبادتگاهها و بی رونقی ابواب البر باشد در سرطان
و جدی عمارتهای عالی و شهرها خراب شود و باز هر مثلثه را حکمی دیگر است در
مثلثه آتشی فساد معدنها بود و جواهر و فلزات و اندوه صیارفه و اهل معادن
و شدت گرما و آنکه در سر ماهی یکی در و قیمتش و رنج در چهارپایان چون گوسفند
و بز و اسب و سباع در مثلثه خاکی آفت کاو و کاوش و زراعتها و خرابی عمارتها
و قلة الطعم و ماکولات و ماهی و زلزله و خسف و سرما و بدی آبها بود
در مثلثه بادی زحمت در خلایق و بد گشتن هوا و آفت حیوانات و طیور
و اشجار و جستن بادهای زیان کار و انواع بیماریها بود در مثلثه آبی فساد
آبها بود و رنج مسافران دریا و آب کاران و آب داران و جانوران
آبی و جوابری که از آب خیزد و باراندگی خراب کنند بود و غرق گشتنها و آفت
هوام و کیفیت مضرت بقدر کمیت خسوف و کسوف بود یعنی اگر تمام گرفته
شود مضرتش عظیم بود و اگر نیمه بود میانه بود و اگر اندکی گرفته شود ضررش نیز اندکی باشد
و سرعت الزوال و امکان تاثیر در ربعی بود که مثلثه برج خسوف و کسوف تعلق دارد و
آن شهرها که برج و طالع ملوک منسوبست مقدار زمان تاثیر از ساعات ابتدا تا انتها

مریک دانند فائده اگر در خسوف باشد مریک ساعت را بگاه و مری دو دقیقه

رابگروه گیرند و در کسوف باشد ساعتی را یکسال و دو دقیقه را شش روز

شمرند و معظم تأثیرات و زمان آن یعنی آنچه معظم تأثیر باشد در آن وقت

ظاهر شود خلاف آنکه حشویان پندارند چنانکه عمل اثر در آن وقت ظاهر شود

باشد با قوی تر باشد تغیرات یا ابتدای این تصور کی است یعنی آنچه خیر

مرتبه باشد زود تر اثر کند و آنچه بزرگ رتبت است در آن زمان که

آنرا معظم زمان مریک خوانند ظاهر گردد معرفة استخراج آن چنانست که نصف

قوس النهار یا قوس اللیل را بر شش قسمت کنند تا اجزاء ساعات معوجه

آن روز یا شب بیرون آید آنگاه ساعات مریک را زمانی نهادند چنانکه

فصل بیان مطالع طالع مریک و مطالع جزو مریک گیرند دایر بود از ابتداء روز

یا شب تا وسط وقوع مریک بر اجزاء ساعات زمانی آن روز یا شب

قسمت کنند ساعات معوجه بیرون آید از ابتدای آن روز یا شب

تا زمان وسط مریک از ابدو اثر ده نسبت دهند که میان ایشان باشد

نسبت معظم تأثیر بر زمان مریک همان بود بعینه و اگر ساعات وسط مریک را

دایر کنند و بطریق مذکور قسمت و نسبت دهند شاید مریک بود میان

برو مدیک وطالع مربک بکرهن وقوس جدنام کنند وصد وهشتاد درجه با قوس کل هر نسبت
که قوس جد الفوس کل باشد نسبت زمان مختلط تا بزرگ زمان یک همان بود
واکر بطریق عمل خواهند کرد بدانند بکتب علی دجوح باید کرد بیان احکام
اتصالات کواکب اتصالات کواکب بر انواع است چون قرانات
وتسدیسات وتربیعات وتثلیثات ومقابلات واکر قران اکر میان زحل ومشتری
باشد قران علویین خوانند واکر میان زحل ومریخ بود قران نحسین خوانند
واکر میان زهره ومشتری بود قران سعدین خوانند واکر میان نیرین بود
اجتماع خوانند واکر میان منجم وافتاب بود احتراق خوانند واکر میان کواکب ویکی ادعقد
مجاسده خوانند اما قران علویین بحسب مراتب ومثلثات بر اقسامست
وما قران صغری راکه بهر بیست سال واقع شود تقریبا احکام خواهیم کرد
ودیگرها راکه عمر وفا کند در کتابی که موعود است مرتزج بیان کنیم ان شاء الله
اثر قران اصغر انست که تازه کرداند دولتی راکه بحسب دلایل قران اول
بدید آمده باشد یعنی شخصی از اهل ان دولت وال کردد یا قوی کرداند
حال ان کسی راکه وال باشد واین بحسب موافقت ومخالفت دلایل
قرانست وقران سابق بر ان دولت دلالت طالع ان صاحب دولت واکر

موافق باشد دلیل ازدیاد جاه و دولت مهمان شخص باشد که موجود است و اگر مخالف
بود او را در کار زود دیگری پدید آید که طالع شخص موافق ادلاء قران باشد امکان
دارد که در بعضی مواضع ملکان ظاهر شوند و دعوی سلطنت و امارت کنند
اما قوت و ضعف و مدت و عدت و صورت و سیرت هر یک مناسب
کواکب مستعلی و ممتزج و مستولی باشد و اگر استیلا زحل را باشد او بد حال
صاحب آن دولت مخرب و مفسد و ظالم و بد نفس و غادر و غافل باشد
و اگر مریخ با او باشد یا ناظر خاصه بعداوت معذب و قتال و بی رحم و مفتن
و بد خواه و بد اندیش بود و در مدت دولت او مردم در رنج و محنت
گذرانند و بر خلایق نامبارک باشد و اشاید از آن مملکت که او در وی
باشد برخیزد و هر یک که در خانه او باشد یا تدبیر خود او را دهد یا نور آن
کوکب بوی منتقل گردد ناحیه یا اقلیمی که بآن کوکب منسوب بود در تحت
تصرف آنکس در آید و ملوک آن ممالک را مسخر و منقاد او خود سازند
و بدعتها بنهند و بد اعتقاد و بی آزرم باشد و پیوسته بفسق و منکری
اشتغال نماید و اشراف در زمان او خوار و بی مقدار گردند و ارادل
و اوباش بزرگ و معتبر گردند و انواع بلاها بظهور آید مناسب دیگر دلایل اصول

وزو

وفروع مانند بهار بهادنکی **واگر** زحل نیک حال بود وسعود بوی متصل هر چند که این
صفات در وی موجود بود اما اگر بفعل نیاید کار بهتر باشد واز نهاد است
اما اگر مشتری در قران مستعلی گردد واو نیک حال بود در مدت این
قران هر که ظهور کند عادل وعاقل باشد مهربان ومنصف ونیک خواه ورحیم
وسلیم وعفیف وحنیف ومصلح وپاک اعتقاد باشند وخلایق در ظل دولت
او مرفه وآسوده وفراخی وارزانی بود وانواع راحتها بمردم رسد
واثر او را قلع وقمع کنند واو را غلبه کردند وباعزت وحرمت باشند و
از همه باب ارباب فضل پیدا آیند وابواب البر او رونق دهند ومردم
بخیرات وطاعات راغب وساعی باشند وشفقت ورافت در خلایق
پدید آید **واگر** ضعیف بود این حالها برتوسط بود وان دولت زود
سپری شود وباید که دلایل قران اوسط را با دلایل قران اصغر تطبیق
دهند بوقت احکام کردن واگر چه درین روزگار این طریقه مهجور
ومندرس است از دیانت مصری ومغربی **اما** قران نحسین
دلیل شر وفساد است خاصه انک در سرطان باشد دلیل بر ضعف حال
او ولشکریان واهل قلاع وجبال وگرفتاری این طایفه وخروج مدعیان

و تغلب ناکسان و مضرت رسانیدن باکابر و اشراف و فتنه بزرگ پدید آید
و حرکت سپاه و قتل و غارت و تلف خلایق و اضطراب حال سلاطین و بزرگان
باشد و خون ناحق و مصادره و خرابی افتد خاصه در شهرهای که برج سرطان
و مثلثات آن منسوب بود و آفت نباتات و غلات از موش و ملخ
و دراز مدعیان و سفلگان که خروج کرده باشند گرفتار و منکوب
گردند و این قران در حد هر کوکب که واقع شود سبب فتنه آنکسانی باشند
که بدان صاحب حد منسوب باشند و آن طایفه را بیرا سیب رسد و اگر این
قران بعد از قران علویین باشد با وقت انتقال دولتی از شخص عظیم و ظاهر تر باشد
بعد از آن قران سعدین است و آن دلیل امن و آسایش خلایق بود قران سعدیه
خاصه آنکه در برج حوت واقع شود و آن دلالت کند بر سعادت
و سلامت خلایق و ارزانی و فراخی نعمت و صلح پادشاهان و فتح
ابواب البر و برآمدن حاجات مردم و صحت بیماران و بسیاری
آبها و خوشی هوا و سلامتی کشتیها و مردم دریا بار و زیادتی جاه و عزت
اشراف و علما و اصلاح ذات البین و توالد و تناسل فرزندان مقبل
و کثرت سورها و شادیها و غلبه اهل حق و بسیاری ارتفاعات و نباتات و رعیت

خلایق

خلایق بخیرات وطاعات ومبرات وهم چنین اگر در وقت قران
با ظهور دولتی اتفاق افتد در مدت آن قران وآن دولت مردم
مرفه الحال وفارغ البال گذرانند وعدل وانصاف بغایت باشد
سعد ازان قران دیگر کواکب است در بروج اثنی عشر قران کواکب
در برج حمل قران مشتری وزحل در حمل دلالت کند بر زوال حال
دونان وفرومایگان وقوت اشراف وصدور وظهور پادشاهان بزرگ
کسان که دین وآیین شرع تازه کنند وحادثهای نوپدید آید ونقصان جود
وستم ورونق مواضع ومعبدها وبنیاد نهادن عمارتهای عالی وانتقال
دولتی وفوت شدن ملکی وحرب در جانب مشرق واقلیم دوم ٢٥ [illegible]
دلیل کند بر فتنه در حدود مشرق واقلیم سیم واجتماع لشکرها وخشکی در آن
ولایتها وتنگی طعام وفرو رفتن قومی وساز دادن آلت حرب
وبنیادنهای دعوی وقتلها وآفت سران سپاه واحتراق مواضع
وآفت گوسفندان وبربند شدن راهها وخوف در مردم و
ظلم وستم بر رعیت وتاریکی هوا وجستن رعد وبرق ٥٠ [illegible]
دلالت کند بر سرما وباد تندی اگر وقت بهار بود ودروغ مطربان وزنان

و مخالفت ازواج و دشواری وضع حمل و طرب دبیران و تیرگی هوا
و کسادی بازارها و عطلات ☉ . ل ز ٦ دلالت کند بر ضعف عمال
اهل دیوان و تجار و زرگران و نویسندگان خطوط ناحق و تزویر و ظلمات
در خلایق و کسادی بازارها و اراجیف و بیماری دماغی و خرید و فروخت
برده و گوسفند واقف کشتنها و رعد و برق در هوا و تفاوت نرخها
و بهای نعمت در خلایق و بیم ☉ . ل ذ دلالت کند بر استیلاء حدت
و حرارت و تباهی احوال عامه رسولان و زنان حامله و اطفال
و ملالت خاطرها و اخبار دروغ و بیم از رنج و در توقف ماندن
مهمات و ابر و باران بی منفعت ☉ . ط ز ٦ دلالت کند
بر استیلاء حدت و حرارت بر مزاج وزرا و اعیان و تغیر حال اهل
سلاح و جدال میان خلایق جهت دین و مذهب و فتنه میان
اراذل و قصد بزرگان و گرمی هوا در وقتش و عزت
آلت حرب و قتلها بوجه قصاص و بیماریها از جهت حرارت اگر از این
در مشرق و عراق و اقلیم سیم باشد ☉ . ط ز ٦ دلالت کند بر کثرت
نکاحها و سازگاری از ازواج و عفت در زنان و اهل طرب و میل

علا

علما و اشراف بلهو و طرب و بر امدن مرادها و اعتدال هوا و فراخی نعمت و تن درستی بیماران و کثرت خیرات و رونق عبادت خانها ☉ ز ، ر ٦ دلالت کند بر رونق تجار و اهل بازار و اصحاب دیوان و ظهور موحدان و اظهار توحید و تحقیق و راستی در خلایق و رغبت خلایق بعلم و رسیدن مسافران و اخبار خوش و وقوع معاملات با نفع و علاج پذیرفتن بیماران و اظهار حق و راست امدن تدبیرها و رواج کتب و اسباب ان و برده و باد و صفای هوا ☉ د ، ر ٦ دلالت کند بر رونق حال عوام و سلامتی مسافران و رسولان و ایمنی راهها و خبرهای خوب و اسانی وضع و بادهای معتدل و باران اگر وقتش باشد ☉ ه ح ر ٦ دلالت کند بر بسیار رغبت میان ازواج و وقوع طلاق و فراق و کثرت فسق و زنا و رسوایی زانیان و بیماریها در زنان و مطربان و ابر و بادندگی و طرب در اوباش ☉ د خ ر ٦ دلالت کند بر ساختن الت حرب و رغبت مردم بعضی خصومت تجار و اهل بازار و خواست از رعیت و برخاستن اوازه اهل و نال نقض و نهادن تهمتها و ظهور کذابان و منافقان و سعیها و زحمت عمال و کتاب و اراجیف و خیانت نهادن مردم

اصابع قطر

اصابع جرم

مدة الخسوف

ساعات سقوط

ساعات مكث

خسوف در برج ... دلالت كند بر ...

البلدان المنسوبة الى برج ... الواقع فى اذربيجان وناحية ارمينية وفارس وفلسطين

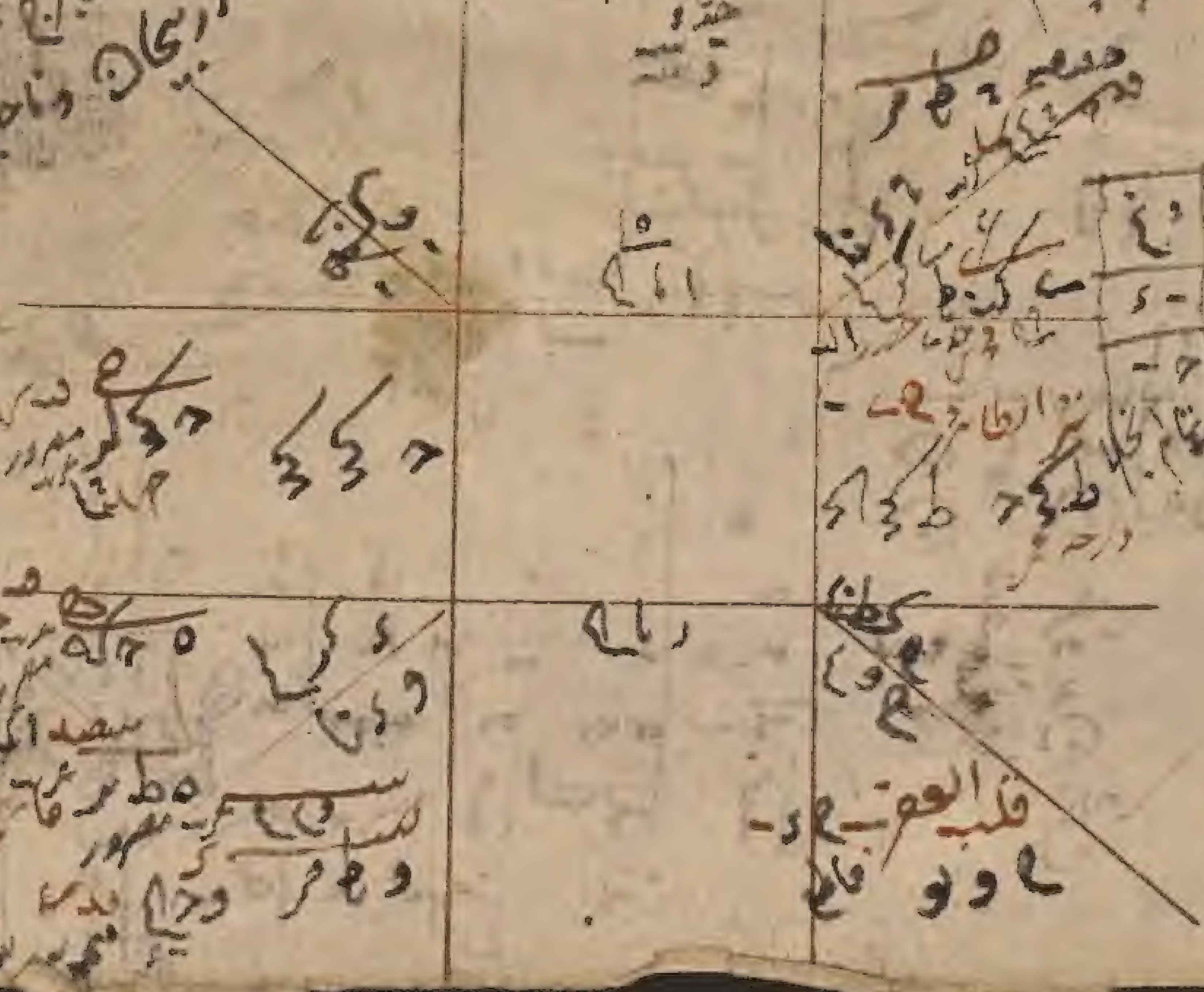

وغلبه دزدان وطراران وقطع طرق وفتنه در مشرق وزل
زله ورعد وبرق ☉ د ج در ٦ دلالت کند بر خصومت
عوام وبیم زنان حامله وگرفتاری نسل وفساد ابها ومخالفت انواع
در نرخ اطفال وبیماری از حصبه وسرخی وگرمی هوا ☉ ه ز در ٦ دلالت
کند بر نیکی حال دبیران وصناع ونجار ورغبت خلایق بلهو وکثرت
بیع وشری برده واقمشه (روغن) ونجار وتاریکی هوا ورعد وبرق ورواج
بازارها وجنگ وجدل میان بازاریان ومخالفت زنان واراذل
وبسیاری لواطه ☉ ه ٠ در ٦ دلالت کند بر شادی عوام ورسولان
وزنان حامله وکثرت توالد وتناسل وبادهای نافع واخبار نیک
خاصه در حد مشرق ☉ د د در ٦ دلالت کند بر تیزی بازار ماد
خاصه از قصابان وبیع وشری سلاح ونیک گشتن هوا وزیرکی در
در خلایق وبسیاری خنده وشعبده وطراری قران کواکب
در ربع نوزده قران مشتری وزحل در ثور دلالت کند بر بزرگی
دونان ودهقانان وارباب بیوتات قدیمه وبسیاری زرع
وآبادانی مواضع وعمارت جایها ونرخ خوار وی بگرانی نهند

ودم زلزله

وهم زلزله وگشادی برده وفراخی نعمت وبسیاری در گوسفند وگاو وامن وصلح در جنوب
ط در ا دلالت کند بر ضعف حال اهل سپاه واظهار فتنه وتشویش ووقوع سفله حال
وبدکاران وقتل وقطع اعضا وتباهی غلات ونباتات وبسیاری کرم وملخ وزلزله ومرض
مردم ورعد وبرف وسرما در ربع خاصه در اقلیم پنجم ی در ا دلالت کند بر سرما وباران
وسلامتی زرعها وگیاه وخصومت ازواج وبدی حال زنان وامردان وارباب مناهی وروا
چهارپایان ونشاط دبیران وگشادی برده خاصه در اقلیم پنجم وشهرهای یونان ک در ا
دلالت کند بر عداوت میان بازاریان ورنج تجار واهل دیوان وارباب قلم
وغم میان مردم وشدت حال مسافران وفساد حال بزرگها وبیماریهای دماغی
وتفاوت نرخها وگرد وغبار وتاریکی هوا ورعد وبرف وسرما در ربع ل در ا
دلالت کند بر بسیاری ابر وباران وسلامتی نباتات وگیاه وگوسفند وانده زنان حامله
وخشکی هوا مه در ا دلالت کند بر منازعت میان بزرگان ودشمنی این طایفه از مردان
وفساد اطعمه وآفت نباتات از مور وملخ وکرم وخشکی در ربع ن در ا دلالت کند
بر بسیاری نعمت وسلامتی کشتها وفرح وعفت در زنان ومطربان وطرب ورزد وعلما
واهل وساختن زینتها وکثرت سودها ونکاحها وصحت بیماران وخوشی هوا وامن
وراحت خلایق ورونق ارباب ال[illegible] س در ا دلالت کند بر سعادت فضلا واهل

دیوان و تجار و رونق بازارها و دیانت مردم و آمدن قافلها و خبرهای خوش و انواع
بحث در علوم و جستن بادها ☉ ده رر دلالت کند بر فراخی نعمت و راحت دل و تن و آمدن
اخبار و بسیاری جهار پایان و قوت بزرگ زادگان و زنان حامله و آسانی وضع حمل ☉ ده ررا
دلالت کند بر بسیاری فسق و چیرگی زنان و بدید آمدن دزدان و آفت اینان
و بسیاری زنان و مطربان و کثرت بارندگی و تاریکی هوا و تفاوت نرخها ☉ ده ررا
دلالت کند بر باید و تجار و اهل بازار و زیان در معاملات و ظهور کذابان و طراران و خوض
جایها و فساد مزرعها و دواب و رنج عمال و منصرفان و بسیاری دروغ و تهمت
و بدی حال هوا ☉ ده ررا دلالت کند بر اراجیف و خبرهای دروغ و رنج عامه و آفت زنان
حامله و بدی حیوانات و خصومت عوام با اهل سپاه و تغیر هوا ☉ ده ررا دلالت کند
بر رونق تجار و اهل بازار و برزی بازارها و خیر در معاملها و آمدن اخبار نیک و سلامتی
مزرعها و ارزانی و رسیدن نسا فزان و فرح فضلا و ارباب دیوان و خشکی هوا و باد
نافع ☉ ده ررا دلالت کند بر سلامتی عوام و بزرگان و جمع آمدن زنان و بسیاری
دواب و شادی مطربان ☉ ده ررا دلالت کند بر سلامتی خلایق و رواج بازارها
و بسیاری زراعت و عمارت و خشکی هوا و تاریکی قران کواکب در دوج خود با قران
زحل و مشتری دلالت کند بر ظهور کار علما و ساختن کنابها و نهادن اینها و بحثها

دین

دین و مذهب و سعی مردم در طلب فضل و رواج علم نجوم و پدید آمدن مردم فصیح
و جستن بادها و فساد درختها و عمارتها عالی و خروج خوارج و ابر و عادت و مضرت
خلایق و مواشی از امراض مهلکه خاصه در موضع [illegible] دلالت کند بر تباه
شدن هوا و بیماری دموی و سوداوی و برخواستن حرب و ظلم و قتل
مشاهیر و خشکی هوا و بادهای مخرب و ظلمت هوا و آفت اشجار و خرابی و عمارت
و درست برآوردن زکاران خاصه در اقلیم پنجم [illegible] دلالت کند بر تباهی کار
ازواج و محنت خواتین و خدام و دشواری حمل و اسقاط اجنه و اندوه ارباب
طرب و بازرگانان و زنان و مسح [illegible] دلالت کند بر کم زن اراجیف و
تهمت و خیانتها و رنج عمال و مقربان و اندوه جوانان و کسادی بازارها و اندوه
محزنه و بیم از مرگ مفاجاه و خصومت میان خلایق و گرانی طعام و فساد اشجار
و جستن بادهای صعب و رعد و برق و بحث علوم ریاضی و بدی حال اهل قلم و
سحر [illegible] دلالت کند بر تیرگی هوا و بارانهای بی نفع و تشویش عامه و جنگ
و جنگ و بالک و بادهای مخالف و ضعف پادشاهان [illegible] دلالت کند بر مخالفت
وزرا و امرا و خصومت میان اکابر و بیماری خاصه در میان اشراف و بلد و نقص عمارتها
و بادهای گرم و تند و اراجیف و پدید آمدن آتشها در هوا و فتنها و نا حقیقت

و خیانت کتاب و مصادره اغنیا و قلت آبها ☉ ه م در دلالت کند بر امن اهل
صلاح و بسیاری خیرات و اجابت دعوات و راستی در خلایق و نکاحهای خیر
و زادن فرزندان مبارک و نیکی و طرب وزرا و عظما و جستن بادهای خوش و صحت بدن
و کثرت طعام و بارندگی نافع و سعادت زنان ☉ ه ز در دلالت کند بر رونق
اهل باد و رغبت مردم بخطا و بلا عشق و علاج بد بر فتن بیماران و سلامتی مسافران
و جستن بادها خوشی و فرح ارباب دواوین و اهل فضل و اظهار حق و نوشتن
فتوحهای راست و فوت استیجار و اطعمه و بارانهای خوش ☉ ه ع در دلالت کند
بر اعدای خبرهای خوش و صلح و نیکی زنان خالمه و بارندگی و بسیاری نعمت و گشادگی کارها
☉ ه ح در دلالت کند بر رنج سلطان و فسق و فجور در خلایق و غلبه زنان و افتادن
اسفار و بستن نکاحهای بی رغبت و استعطاف و مخالفت ازواج و در سوال بدکاران
و بیماری شهر و بالا و بارندگی ☉ ه ح در دلالت کند بر تشویش خلایق خاصه دبیران
و منجمان و تاجران و اهل فضل و بیماری جوانان از فرح و سرخ باد و حصبه و فساد
در حشمها و پیشه وران و نا ایمنی راهها و بادهای زیان کار و کثرت لواط ☉ ه ح در
دلالت کند بر بدی حال عوام و کثرت فتنه و دروغ و اراجیف و بادهای موافق و ملخ کثیر
☉ ه ه در دلالت کند بر رونق دواوین و تجار و حرف و امانت در خلایق و تملق
و تعشق

وشغف در حال زنان و مردان و صلاح مستی اشجار و اثمار و در رفتن بادهای خوش و
رسیدن اخبار درست ه د در ج دلالت کند بر کثرت نکاحها و توالد و تناسل و شادی در
زنان و بادهای خوش و شادی نامها و فرح رسولان ه د در ج دلالت کند
بر تردد رسولان و مسافران و نیکوئی عمال و سفر فالان و جستن بادها دیگر زنان
و افسونها و نیرنجات قران کواکب در برج سرطان قران مشتری و زحل
در برج سرطان دلیل کند بر مخالفت ملوک و سلاطین و دور رفتن قومی و علما از
بر ارازل و ملالت دهاقین و ویران و آفت کشتها و بزرگ شدن ناکسان
و شدت سرما در وقتش و خرابی جایها از آب خاصه در سواحل و شمال ه د در ج
دلالت کند بر فتنه عظیم و غلبه کردن مردم سفله و زحمت بزرگان از دونان و آفت
بدکاران و فساد کشتها و خرابی و غارت در فارس و ارمنیه صنوی و بابل و آفت
ساباط از ملخ و دزدیها و آفت بر آن سپاه و جمع آمدن لشکرها در آن مواضع و انواع
سختی ه د در ج دلالت کند بر اندوه زنان و خاتون و اهل طرب و غلبه کردن
ابها و قوت سرما و ضعف گرما در وقتش ه د در ج دلالت کند بر اراجیف
و بدی حال دریا و تجار و مردم با داد و ارباب دیوان و تیرگی هوا و سستی گرما
و بسیاری ابها ه د در ج دلالت کند بر اندوه زنان و مال داران و کدورت هوا

اما الخسوف فاعرف جزو الاستقبال وساعاته وموضع العقدتين وعرض القمر فان كان الاستقبال ليلا اد قبل غروب الشمس
او بعد طلوعها باقل من ساعتين وبين الجزو واحد العقدتين ٤ درجة فاقل وعرض القمر ٤ دقيقة فاقل مطلقا فان
الخسوف ممكن ثم انك تستخرج مقومات القمر في لاول يوم وثاني يوم وتثبتهما ثم تحمد دقايق الاستقبال ثم تستخرج معلوم الجوزهر
بساعات البعد ثم تسقطه من الجزو المحقق يبقى حصة العرض ثم تأخذ بها عرض العرض ثم تدخل بهته يوم القمر الى جدول
الاقطار وتأخذ قطر القمر وقطر الظل وتثبت كلا منهما وحسابه وان كان معك من البهت دقايق تدخل بها وتضمها
اليه ان تجمعهما على المحفوظ ثم تجمع قطر الظل والقمر ثم تاخذ نصفهما وتثبت كلا منهما بمفرده فان نصف القطرين
مثل عرض القمر وقت الاستقبال فاقل فلا خسوف والا فاسقط عرض القمر من نصف المجموع يبقى دقايق الخسوف فان ساوت
دقايق الخسوف قطر القمر انخسف كله ولا مكث وان كانت اكثر وان نقصت دقايق الخسوف انخسف بعضه ثم ادخل
بدقايق الخسوف ثم ادخل بدقايق الخسوف في طول جدول المشترك لاصابع الخسوف والكسوف وبقطر القمر في عرضه
تجد مقدار المنخسف من قطر القمر فادخل به في جدول مقدار المنخسف من الجرم تجد معه ثم ادخل بعرض القمر في طول
جدول ازمان خسوف القمر وبهت اليوم في عرضه تجد في البيت المشترك ساعات السقوط وساعات المكث
ان كانت فاسقط ساعات السقوط من ساعات وسط الخسوف وهي ساعات الاستقبال وزدها عليها تحصل
من الناقص ساعات ابتدا الخسوف ومن الزايد ساعات تمام الانجلاء فان كان له مكث فاسقطه من ساعات الاستقبال

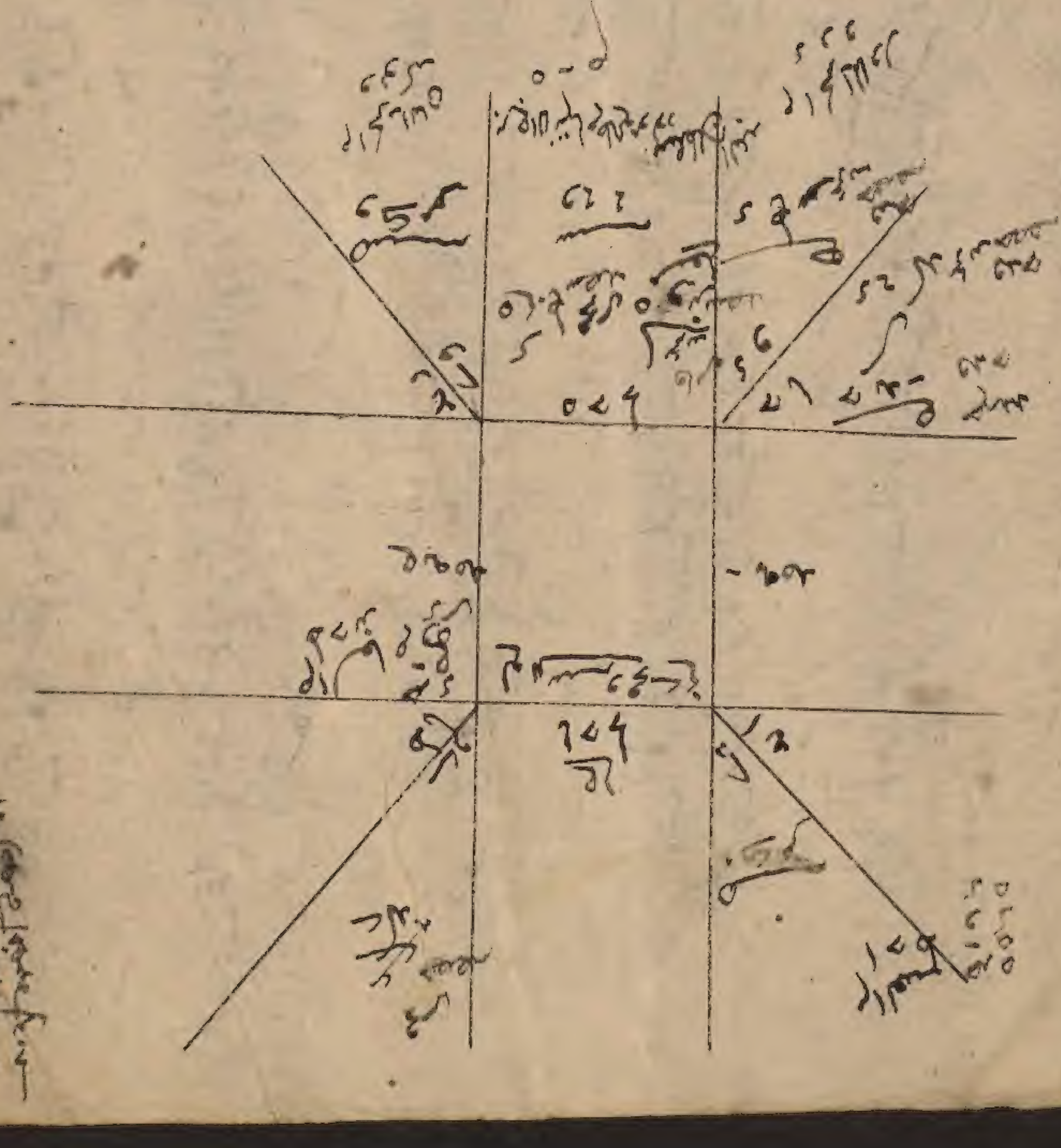

و سرما اگر وقت بود و ملالت عوام و خیانت دلالان ☉ د ٥ در ح دلالت کند بر خصومت
میان امرا و وزرا و زحمت مسافران دریا و نزاع ملوک و اکابر بر محبوسان و حرکت نمودن امرا
بر ابرار و مغلوب و مخذول گشتن ایشان و نقصان آبها ☉ د ٥ در ح دلالت کند بر سعادت
بندگان و اهل کسب و فرح در خلایق و فراخی نعمت و بسیاری طرب در زنان و امید و
و شادی وزرا و قضاة و علما و صحت بیماران و ارزانی و سلامتی مسافران دریا و بادها نهانی
نافع ☉ د ٥ در ح دلالت کند بر اجتماع افاضل در مجلس اکابر و رونق دبیران و منصرفان
و صحت در خلایق و سلامتی مسافران دریا و خلاصی بندیان و ظهور موجهای …
گویا … بادهای خنک ☉ د ٥ در ح دلالت کند بر بسیاری بادها و بادها … شدن
مسافران دریا و فرح زنان و بزرگی کردن با مردان و نکاحهای خیر و بیع و شرای جواهر
آنی ☉ د ٥ در ح دلالت کند بر … زنان و مشغول شدن بعمل و سقط شدن حمل
و بیماری زنان خطره و بارندگی سخت و انگیاد گرما و تیرگی هوا ☉ د ٥ در ح دلالت کند
بر بسیاری اراجیف و دروغ و بسته شدن راهها و دست برآوردن دزدان
و فساد سفینهها و سستی اعصاب و ظهور غازیان و وزرا … و بد گشتن آبها و تجارها
و سختی تجار و اهل بازار ☉ د ٥ در ح دلالت کند بر بسیاری اراجیف و دشواری وضع
حمل و فساد آبها و تیرگی هوا و مشغول عوام الناس … در مردم ☉ د ٥ در ح

دلالت

دلالت کند بر رسیدن مسافران از دریا و رونق غواصان و ملاحان و باندک
وخنکی هوا و طرب در خلایق [illegible] دلالت کند بر فرح زنان و مطربان
وجمع آمدن ایشان در سورها وجمعیت خلایق و بر آمدن کارها باسانی و اخبار
نیک و باید که [illegible] دلالت کند بر بزرگی عوام و بهتری بازارها و خواندن
نظم و نثر و حکایت و حرکت رسولان و کشتیها قران کواکب در برج اسد
قران مشتری و زحل در برج اسد دلالت کند بر ظهور پادشاهان از حد مشرق و اقلیم
رابع و انتقال ملک و نهادن رسمهای غریب و بسیاری [illegible] و تاختن جایها و غلبه
کردن سباع و مثل حال [illegible] و تفاوت نرخها و ملالت بزرگان [illegible] دلالت
کند بر فتنه و آشوب و دم زدن و سوختن جایها و قتل بزرگان و نهب و غارت و ظلم [illegible]
وحرکت لشکرها و شدت گرما و مضرت رسانیدن بحیوانات انسی و وحشی و استیلاء حرارت
و حرارت مزاجها [illegible] دلالت کند بر بیماری اناس و مغنیان و انکسار حرارت
و بیم زنان حامله و مثل حال [illegible] و کسادی ذهب [illegible] دلالت کند بر بسیاری [illegible]
و بیم میان خلایق و مثل بود لطایف بنا راستی و مکر و غدر آید [illegible] یکدیگر
و اندوه تجار و حرف و آزرده شدن از بزرگان و دزدیها و طلب هوا [illegible]
دلالت کند بر اندوه عوام و مسافران و دشواری وضع حمل و تاریکی هوا و [illegible]

بامدن کارها [illegible] دلالت کند بر مخالفت میان خلایق چون اکابر
و میران سپاه و قوت اهل سلاح و اقتدار ارباب علم و کساد بهاء ازحوادث
و فتون فاسد [illegible] دلالت کند بر امن و صحت خلایق و بسیار مکارم
و دینار و طرب در اکابر و اعیان و عزت اهل طرب و بسیاری سودها و رونق دار القضا
و اعتدال هوا [illegible] دلالت کند بر رونق حال محترفه و قوت دبیران و تجار
و حاضر آمدن اهل فضل در مجلس اکابر و جستن بادهای گرم و شدت گرما و صفای
هوا [illegible] دلالت کند بر بخار و تموج هوا و رونق حال بزرگ زادگان
و سلامتی خواتین و راستی خلایق [illegible] دلالت کند بر تاریکی هوا و طرب
در اهل سپاه و مخالفت ازواج و حرارت در زنان و کودکان و میل [illegible]
خلایق با مور ناپسنده و بدنامی خدام و اهل غنی و ادبار [illegible] دلالت کند
بر گرما و خشکی هوا و بسیاری نهب و اخبار و اراجیف و حیلت در خلایق
و فساد معادن و عزت آلت حرب و ستور و بیماریها [illegible] دلالت کند بر
ابر و نم و بیماری زنان و عامه و بدی هوا و آفت رسولان و جاسوسان [illegible]
دلالت کند بر عشقبازی میان زنان و مردان و اعتدال هوا و میل خلایق
و فجور و تیزی بازارها [illegible] دلالت کند بر بخار و باران و جمع آمدن زنان

و مردان

ومطربان ورفتن عوام بتفرج بصحرا وحرکت دسلی ومسافران وزیادتی آبها

ه د ی د ر د دلالت کند بر آمدن کاروانها وبسیاری معاملات ورواج بازارها

قران کواکب در برج سنبله قران مشتری در خلل در سنبله دلالت کند

بر آفت مزرعها وخرابی جایها وبیم زلزله وحرب واشوب وتازه شدن دولتی

وتغیر در امور ممالک وسرما در رفتن وخشکی ه د د ر ه دلالت کند بر فساد سلطان

وزلزله وخرابی بقاع وخشکی هوا ه د ر ه دلالت کند بر اندوه زنان ومطربان

ومخالفت ازواج وشدت سرما وخواری حریر ولباس ه د ر ه دلالت

کند بر غضب اهل دیوان بر دهقین وفروبستگی بازارها واندوه تجار وعمال وارجیف

وغم وتهمت برطایف وسرما وتفاوت نرخها ه د ر ه دلالت کند بر اندوه کبار

واعیان وتبدیل اکابر واهل سپاه واستیلا حرارت بر مزاج انسان

وفساد المو ه د ر ه دلالت کند بر سلامتی غلات ونباتات وعمارتها وصلح میان

مردم ومیل علما وقضاة بطرب ونشاط واعتدال هوا ه د ر ه دلالت کند بر فتوح حال

اصحاب دیوان وعمال وتجار واهل بازار وامدن خبرهای نیک وحسن بادهای

مفید وسلامتی کشتها ورونق ابوابر البر ورواج بازارها وراستی در مردم

وحق پرستی ه د ر ه دلالت کند بر فرح عوام وایمنی راهها وبسیاری عمارتها

وشادی زنان و اطفال ن ح درجه دلالت کند بر خصومت ازواج و دشواری
وضع حمل و تلف شدن اجنه و اندوه زنان و مطربان و بیماری درین طایفه و تاریکی هوا
ن ط درجه دلالت کند بر استیلاء حرارت بر مزاجها و خصومت اصحاب دیوان با اهل
سلاح و غلبه کردن عوام و دزدیها و اراجیف و مکر و حیل در خلایق و بد گشتن هوا
ن ی درجه دلالت کند بر فسق زنان و مطربان و بیماری ایشان و رنج مسافران خصوصا عوام
ن یا درجه دلالت کند بر رواج بازارها و تعشق میان زنان و اردان و ساختن نیکجات
و بکار داشتن عطرها و بخارها و بسیاری ضحک بر مزاج خلایق و ظهور مسخرگان
و تغیر هوا ن یب درجه دلالت کند بر عروسیها و جمع آمدن زنان و مطربان و بسیاری
نعمت و ارزانی و شادی عوام ن یج درجه دلالت کند بر رواج بازارها و کثرت معاملات
و آمدن کاروانها و رسول و رسل مردم حکایات و اخبار و نم قران کواکب
در برج میزان قران زحل و مشتری در میزان دلالت کند بر قوت حالها فتن و کمان اعلانات
و ویران خاندانهای قدیم و تجدید ملتی یا دولتی و تغیر در اوضاع و اختلاف خلایق
و ظهور مردم فصیح و دانندهٔ الحان و اصوات و بسیاری باد و باران ن ح درجه دلالت کند
بر فتنه در جانب مغرب و بیماریهای خونی و آفت لشکریان و بدکاران و ظلم و ستم و فساد هوا
و دید خشمها و قتل و دزدی و سرما اگر وقت بود ن ط درجه دلالت کند بر طرب و نشاط و سعی در

اهل

اهل صحرا و بستان و بیابان و بالا گرفتن نرخها و موافقت ازدواج و رونق مطربان و گرفتن استعمال
اوتار و مزامیر و شدت سرما ما رد دلالت کند بر اراجیف و تفاوت نرخها و خصومت میان عوام و بیماری
مردم شریف و اظهار باطل و فساد اشجار و اندوه عطاردیان و تغیر هوا و سرما ما رد دلالت کند بر ملامت
عوام و زنان حامله و سیه شدن دامها و تیرگی هوا و اراجیف و حرب سلطان ما رد
دلالت کند بر ضعف حال وزرا و اهل سلاح و فوت وزرا و امرا و تغیر هوا و بیماریها از گرمی و خشکی
ما رد دلالت کند بر کثرت جمعیتها و وزرا و انتظام و عدل احکام و راستی در خلایق و وقوع نکاحهای
خیر و صحت خلایق و سعادت خواتین و رونق اهل طرب و بارانهای مفید ما رد دلالت
کند بر آمدن خبرهای درست و دوستی ارباب اهل دیوان و جستن بادهای سخت و علاج در دفع بیماران
و اعتدال هوا ما رد دلالت کند بر اندوه عوام و زنان زانیه از امور و فوت و توبه
این طایفه و موج باد و خلاصی مسافران از ورطات ما رد دلالت کند بر کثرت فسق و فجور
و میل مردم به افعال ناپسندیده و خصومت ازدواج و اسقاط اجنه و اندوه مطربان و امارده و باران و بادهای گرم
ما رد دلالت کند بر اندوه عمال و متصرفان و ارباب دیوان و اراجیف در تجار و اهل بازار و در عدو و ف
و بادها و اظهار بحثان سود و تندی هوا و بیماری و خیانت و حیلت در مردم ما رد دلالت کند بر وضع زنان حامله و کسر
و ارائه در آمدن مسافران و رسولان و قحطی ما رد دلالت کند بر فوت حال پیران و فاسقان
و نشاط در این طایفه و دوستی میان زنان و اولاد و رواج بازارها و فتح جهاد و مسافران و تغیر هوا

ده درو دلالت کند بر طرب در زنان و آراستن مجالس و وقوع سورها و رسیدن
مسافران ده دره بر رغبت زنان بطرب و حرکت مسافران و اجتماع عوام و گفتن محالات و بانگ
و سرنا قران کوکب در برج عقرب قران زحل و مشتری در عقرب دلالت کند بر بالا
گرفتن کار رودمایگان و نقوی جستن بزرگان و انتقال ملک از خاندانی بخاندانی و پدید آمدن ملک
بزرگ و دیگرگون شدن دینها و فرو رفتن بسیاری از نامداران و برخاستن فتنه و حرب در اطراف عالم
و خرابی جایها ارباب و غرق کشتیها و خروج لشکرها و نهب و غارت و قتل خاصه در شمال و وسط اقلیم چهارم
ده درد دلالت کند بمحاربه و فرو رفتن یکی از ذوالعدد و برخاستن آشوب بزرگ و قتل و هدم — قران مریخ و زحل در عقرب
بر خانه‌ها و ترس در طاعون و اسب یابکاران و غلبه کردن دزدان و غرق سفاین و دست
براوردن دزدان و فساد ابکاران و خرابی کلیسها ده دره دلالت کند بر آفت — قران زهره و زحل در عقرب
زنان زانیه و گرفتاری فساق و اندوه ارباب دود و سرود و سختی سرما و حال سوا و تلف
زرعها و ابرهای غلیظ ده دره دلالت کند بر ترسیدن اهل بازار و دوا و نجار و نقصان عمر ارذال و سرما — قران عطارد و زحل در عقرب
و بخیلان و برف و اراجیف بسته شدن راهها و گرانی نرخها ده دره دلالت کند بر گرفتاری اهل — قران قمر و زحل در عقرب
دجل و حبس و در توقف افتادن مهمات عوام و بارانهای بی نفع و تاریکی هوا ده ده دره دلالت کند — قران مریخ و مشتری در عقرب
بر غلبه کردن او او اهل سلاح بر وزرا و اشراف و قوی انداد و بادیه کی و تلف اموال خلایق
ده ده دره دلالت کند بر بسیاری بازندگی و طرب در وزرا و بزرگان و اهل علم و سلامتی مردم در بلاد — قران زهره و مشتری در عقرب
و توبه

و نوبه فساد و انزال [illegible] دلالت کند بر افراط بادهای خشک و بادندگی و خلاصی محبوسان — قران عطارد و مشتری در عقرب

و سلامتی مسافران دریا و رونق بازارها و اخبار راست [illegible] دلالت کند بر آسانی وضع حمل و ادغام — قران قمر و مشتری در عقرب

خلاص شدن زنان و عوام و کم شدن ظلم و ستم و ماندگی [illegible] دلالت کند بر کثرت بادها — قران زهره و مریخ در عقرب

و فاش کردن فسق و فجور و ... لشکرهای و ناملایمات و سقوط ... و علت ... مغنیان

[illegible] دلالت کند بر خوف خلایق و ظلم بر اهل حرف و فساد کشتها و آبها و کثرت لواطه و غلاء و کم — قران عطارد و مریخ

و گفتن سخنان دروغ و مکر و تهمت و خیانتها از همه نوع و بد گشتن هوا [illegible] دلالت کند بر تلف — قران قمر و مریخ

زنان و بیماری ایشان و خصومت ازواج و محبوسی عوام و ناله ایشان از بدکاران [illegible] — قران عطارد و زهره

دلالت کند بر کثرت فواحش و چیرگی زنان و چیرگی مردان و رونق خماران و معماران

و رسیدن مسافران دریا [illegible] دلالت کند بر بدی حال اهل حرب و زردوات و دهقانان — قران قمر و زهره

و زیادت شدن آبها و سرما و سلامتی زنان حامله [illegible] دلالت کند بر کثرت دکوی — قران قمر و عطارد در عقرب

خلایق و درماندن مسافران و رسولان و تیزی بازارها و اراجیف و بادندگی و سرما

قران کواکب در برج قوس ... [illegible] دلالت کند بر ظهور شخصی که سخن

از اعجاز و نبوت گوید و آیین شریعت نهد و مردم را بحق دعوت کند و از علم نجوم آگاه باشد

و مردم بدان اندرو رغبت نمایند و طایفه مفقود گردند و طایفه موجود شوند و تغیر

عظیم بدید آید در امور دین و دول و تبدیل در صفات و نیت مردم و وقوع حادثها.

بوالعجب وامور عجیب ☉ در [illegible] دلالت کند بر قایم شدن حرب و فتنه و بکاربردن
انواع اسلحه و اندوه معارف و غارت و قتل و آفات اسب و اهل سپاه و نقصان
اهبا و دو نوع از امراض حاد ☉ در [illegible] دلالت کند بر تشویش خاطر زنان و معزول شدن
اجنه و کدورت هوا و مبارزت اندواج و کسادی لباس و شدت سرما ☉ در [illegible]
دلالت کند بر نکبت اصحاب دیوان و تجارت حرف و قلت نقود و سستی پادشاهان و نوشتن
خطوط مزور و گفتن محالات و ظهور مردم منافق و کذاب و مشعبد و معربد و بدکنش
هوا و خشکی و باد و اشکالها و بیماری جوانان و اندوه خلایق ☉ در [illegible] دلالت کند بر ضعف
حال عوام الناس و زنان حامله و اندوه مال داران و مسافران و هر ماکه در وقت بود
☉ در [illegible] دلالت کند بر بسیاری مجادله در علوم و خصومت اعیان و اشراف
با اهل حرب و غالب شدن بزرگان بر زیرکسان و کم ماددون شدن ☉ در [illegible] دلالت کند بر
کثرت روح و رغبت علما و اطبا و صلح میان خلایق و برآمدن مهمات و بزرگان
و پادشاهان ☉ در [illegible] دلالت کند بر رغبت مردم بعلوم و آداب و شادی اهل حرف
و ثواب اهل دیوان و وزرا و گفتن سخنان حق و جستن بادها و اعتدال هوا ☉ در [illegible]
دلالت کند بر آسانی وضع حمل و مصالح میان مردم و سلامتی مسافران و خلایق
مجوسیان ☉ در [illegible] دلالت کند بر پریشانی ازواج و طرب و داد اهل صلاح
وسرها

و سرما و برف و تلف حشیش و رغبت زنان بکارهای ناپسند ☉ [illegible] دلالت کند بر ملامت
دبیران و محاسبان و ارباب فضل و کسادی بازارها و ستم بمحترفه و میل مردم بلواطه و تزویر
و ناراستی و خطا و اراجیف و تغیر در هوا و بیماری اندکی ☉ [illegible] دلالت کند بر رنج خاطر
عوام از اهل سپاه و مجوس و سل جوانان و آشفتگی کار زنان ☉ [illegible] دلالت کند
بر ملالت خاطرها و رونق تجار و اهل حرف و حال و عشق بازی میان زنان و امردان
☉ [illegible] دلالت کند بر سلامتی مسافران و خوشدلی رسولان و صلح عامه و فتح
زنان و امردان و بازرگانی و بها ☉ [illegible] دلالت کند بر برودت هوا و بارندگی و تردد
رسولان و مسافران و افتادن اخبار مختلف قران کواکب در برج جدی قران
مشتری و زحل در جدی دلالت کند بر تغیر دولتها و احوال عالم و بزرگ شدن جبال
و محکمان و آن وجود شدن مردم شریف النسب و بر آوردن بناهای محکم و حصارها
استوار و ویرانی و خسف و اراجیف و زیادت شدن حیوانات و بیماری و سرما
و غلبه بارندگی [illegible] دلالت کند بر قوت او و اهل حرب و در ساختن بازیت
و رفتن این طایفه بصحبت فقرا و رغبت مردم بصید و جراحت بودن مردم از ارباب
بیوتات کهن و ویرانی بعضی مواضع و خشکی هوا و آفت گوسفندان [illegible] دلالت
کند بر بدی احوال جوانان و اصحاب لهو و طرب و در سواری و ضعف حمل و بار ساربان

ازدواج و بسیار بهای مرزمین وابرها سیاه و شدت سرما و برف فتنها طه دیران و دهاقین

[illegible] دلالت کند بر شدت سرما و برف و جلید و اراجیف و مکر و خیانت و فساد والی

بازارها و تنگی طعام و دلمشغولی اهل دیوان و حرف فخالند [illegible] دلالت کند بر گرفتاری

رسولان و جاسوسان و توقف مسافران و بدشدن راهها و قوت سرما در وقتش

و خصومت عوام و ظلمت هوا [illegible] دلالت کند بر ضعف حال وزرا و عمال

اسراف و بسیاری ذرین طبقه و رنجیده شدن ازا و اهل سپاه و قوت اوباش مردم

قلاش و ضرر رسانیدن نهنگان [illegible] دلالت کند بر صلاح کار اکابر

و بیرون آمدن از اندوه و صلح میان ازواج و بازایستادن زنان از بدیها و توبه

بدکاران و نیک کاری ها شدن و اعتدال هوا و ناامنی راهها [illegible] دلالت کند بر حسن حال بدها

و سرما و رواج بازارها و غلبه کردن حکمان و قوت حال دبیران و منجمان و بحثها از هر نوع

[illegible] دلالت کند بر مخالفت عوام با فاضلان و واعظان و انکار در مال انسان

و امید گرفتاران خلاصی و حرکت مسافران [illegible] دلالت کند بر فرح اهل صلاح و در عیب لوی

بفسق و فجور و رونق تجاران و قوادان و بسیاری بارندگی و ناسازگاری ازواج

[illegible] دلالت کند بر بسیاری اراجیف و گفتن سخنهای محال و دروغ و وقوع

زوال و حیلها و کارهای ناحق و دگشتن هوا و ضعف در مزاجها و رعد و برق

ه

دلالت کند بر هراس در عوام از اهل سپاه و بی رونقی بازارها و توقف باران
و دشواری وضع حمل دلالت کند بر رونق تجار و اهل بازار و درهای دانش و بنا
در خلایق و میل نمودن باقلام و کردن سحر و عشق بازی میان زنان و مردان و سرما و برف
دلالت کند بر قوت حال عامه مساوات و صلح میان خلایق و سرما و بارندگی و گشادن راهها
دلالت کند بر تری بازارها و بسیاری بیع و شری و شدت سرما و بارندگی و ضعف تجار
قران کواکب در برج دلو دلالت کند بر حرب و فتنه و قصد کردن اهل بر یکدیگر و فرود آمدن
قومی و برآمدن طایفه و بزرگ شدن دونان و اسباب رسانیدن به بزرگان و هلاک
شدن پادشاهان و تغیر در سرهای مردم دلالت کند بر جمع آمدن لشکرها
و دلیری نمودن اکراد و احشام و خرابی جاها و آفت بران و سپاهان و بیماریهای چشم
و هراس در مردم و فرو رفتن ملکی از خاندان بزرگ دلالت بر عبث ناطور زنان
و کن وران و سورها در اهل بستاق و کوه پایها و زبان رفتن میان ازدواج و نکاحهای
بی عفت و شدت سرما و جلید دلالت کند بر کثرت اراجیف و بدی هوا
و سرما و کسادی بازارها و ملالت تجار و تحری و حاسنها و پریشانی مردم از انواع
دلالت کند بر اندوه خلایق و بیم زنان حامله و زحمت مسافران قطع طرق و کثرت آبها
دلالت کند بر مخالفت میان امرا و وزرا و بیماری قضاة و اهل ... مشایخ

و بد شدن هوا و بادهای بی منفعت و خراب کننده و نهب بزرگان [illegible] در [illegible]
دلالت کند بر صفای هوا و فرح در علما و اشراف و دولت ایشان و رونق مطربان
[illegible] و جستن بادهای خوش و صحت خلایق و برآمدن حاجات و فراوانی طعام
دلالت کند بر کثرت بادها و شدت سرما و اجتماع اکابر و فضلا و مباحثه در علوم و آیات
در مردم و رونق تجار و بازارها [illegible] در [illegible] دلالت کند بر فرح و عفت در زنان و کثرت
خیرات و طاعات و سلامتی مسافران و صفای [illegible] در [illegible] دلالت کند بر بسیاری
بارندگی و سرما و بیماری زنان و فسق ایشان و ناخوشی و سقوط اولاد از ارحام [illegible]
دلالت کند بر جنگ و بانگ میان مردم و خواستن از رعیت و ستم بر حرفه و نزد [illegible]
بر یکدیگر و ظهور مردم خایف و نمام و اندوه عمال و تجار و رد گشتن هوا و سرما [illegible]
دلالت کند بر سلامتی مسافران و زنان و شادی عوام و باد و نم و سرما [illegible] در [illegible]
دلالت کند بر بادهای تند و خبرهای گوناگون و کردن تبعات و افسونها و حرکت [illegible]
قران کواکب سبع در حوت قران مشتری و زحل دلالت کند بر بسیاری آبها و آفت حیوانات
و خروج سلاطین و خرابی جایها و تقویت جستن بندگان و خطر سپاهیان و فتنه
و اختلاف میان ملوک [illegible] در [illegible] دلالت کند بر حرب در طرف شمال
و بوسیدن دریا و غرق کشتیها و سیلها و نقص و باران موجب آفت حیوانات
آب

آبی و بیکن کر خشکی کند بدیگر شوابد ☉ ه در ۲ دلالت کند بر رنج خواتین
وخادمان واهل طرب وشده ودشواری وضع حمل وکسادی بازارها ومشغولی
خلایق ☉ ه در ۲ دلالت کند بر بسیاری اراجیف ونقصان ابها و اندوه عمال
دبخار ومردم بازار واهل فضل وکسادی متاعها واشفتگی بازارها ووقوع بیماری
☉ ه در ۲ دلالت کند بر اندوه عامه ومسافران وزنان وبدگشتن آبها وتاریکی
وبارندگی و سرما اگر وقت باشد ونشویش حال داران ☉ ه در ۲ دلالت کند بر استیلا اهل
وحرارت بر مزاج امه واسراف ومخالفت اهل صلاح با معارف واعیان وغالب شدن
ابواب البر با شرارد ونوبه فجار وامور وقف ودوشی احتساب ☉ ه در ۲ دلالت کند بر امن
وفراغت خاطرها ووقوع جمعیتها خاصه میان اکابر واعالی وفراخی نعمت وکثرت خیرات
وبارانهای نافع وسلامتی کشتها وفرو نشستن آشوبها ورونق ابواب البر ونکاحها
خیر وشادی علما وقضاه ورغبت مردم بعلوم ☉ ه در ۲ دلالت کند بر نیمه ملوک واکابر
وعمال واهل بازار وفضلا وخلاصی ایشان از بلا وابادی واعاد ره وبارانهای نمناک وبارندگی وسلامتی
مسافران دریا ومیل مردم بتوبه وصلاح وایمنی وفراوانی نعمت ☉ ه در ۲ دلالت کند
بر زیادتی آبها وسلامتی کشتها ودیانت عوام وعفت زنان وتوبه بدکاران
☉ ه در ۲ دلالت کند بر حرکت زنان بر مردان ووقوع نکاحها وبسیاری بارندگی ورنج

مسافران و تهمت بر خواتین و مخادم و بسیاری این طایفه و به دریا دلالت کند بر بدی
حال منصرفان و تجار و اهل بازار و کسادی چیزها و بسیاری خیانت و تهمت میان خلق
و اراجیف و بادهای تند و آفت حیوانات آبی و غرق کشتیها و تغیر هوا و به دریا
دلالت کند بر رنج مسافران و آفت کشتیها و بسیاری تجار و زیان زنان و اولاد
و رونق مطربان و رغبت مردم بلهو و لعب و ابدال چیزهای نیک و بارانهای مفید و به دریا
دلالت کند بر جمعیت میان زنان و محرمان و رونق عوام و مسافران دریا و باران نافع
و به دریا دلالت کند بر قوت قضایای شرعی و اصلاح ذات البین و بارانهای بوقت و بسیاری سیل
آبها و حرمت تجار و اهل بازار در بیان احتراقات کواکب علوی در بیان احتراق کوکب
که کوکبی محترق متصل باشد منفرتی دلالت کوکب عاید شود مانند امراض حاده که سرایت کند در ابدان بحکم
بواسطه وبا احتراق زحل در برج آتشی دلالت کند بر آفت ملوک قدیم و دهاقین و اهل صحرا
و اندوه اکابر و بیماریهای مزمن و خشکی هوا و نقصان معادن شود و فتنه در مشرق
و اقلیم رابع و فقد یکی از معارف و اگر مشتری متصل بود مردم شریف و اکابر را رسد
و سلاطین کوسفندان و دستورها و اگر مریخ بود حرکت لشکرها و بیماری اهل سپاه و اندوه
ارباب معارف و آفت حیوانات و حرارت هوا و اگر زهره بود حالات زنان بد شود و هوا سرد شود
و کسادی زینت و اگر عطارد دلالت کند بر موت بزرگ و تنگی طعام و آفت حیوانات
احتراق زحل در مثلثه خاکی

و محاذ

و مخاطره زنان و دایگان و فساد نباتات و سرما در وقتش و اگر مشتری متصل بود کمی طعام بود و نقصان
گرد غله در سنبله بود و تنگی قضا و بلا اگر مریخ بود خشکی و فساد نباتات و حیوانات بود و زلزله
و ضعف مفسدان و خرابی عمارتها اگر زهره بود زنان و مطربان را ملالت رسد و سرما
در وقتش و ارزانی اگر عطارد بود فساد زرعها بود و زمین لرزه و سرما و ظلم و اراجیف
و گرانی اگر قمر بود سرما و تاریکی هوا و ملالت عوام و رنج مسافران باشد احتراق زحل در دلو
دلالت کند بر بیماری و موت و تنگی طعام و آفت طیور و اشجار و فقد بزرگان و فتنه در مغرب
و بادهای سخت و اگر مشتری بوی متصل بود یکی از اشراف الناس ناچیز گردد و دولت اسلام را کم
بود اگر مریخ بود ملوک و او را مخاطره بود و دزدان غلبه کنند و فتنه قائم گردد و بعضی از
گرفتار گردند و ظهور مدعیان اگر زهره بود زیان زنان بود و مطربان و دبیران اگر عطارد بود
اراجیف و بادهای سخت و گرد و زحیر میان مردم و زحمت کتاب و فضلا و زحمت محترفه و هلاک
یکی از این طایفه اگر قمر بود رنجوری زنان و عوام باشد و محنت مسافران در سال
احتراق زحل در سرطان دلالت کند بر فتنه در شمال و عراق و گرانی و آفت و رنج و غرق
سفینها و اگر مشتری بوی متصل بود فراخی باشد و اهل سلاح غلبه کنند بر مفسدان
و ملوک خراسان را آفت رسد اگر مریخ بود حرب و قتل خیزد و خروج مردم مفسد و معتنی
و نکبت این طایفه و نقصان آبها اگر زهره بود ملالت زنان و مطربان باشد و ابرهای تیره

و باراندگی و سرما در وقت اگر عطارد بود تشویش در بابل و فارس و محنت عمال و تجار باشد
و کسادی بازارها اگر قمر بود بیم بود از سیلها و آفت کشتها و رنج مسافران و عزت طعام
احتراق مشتری در مثلثهٔ آتشی دلالت کند بر نکبت اعیان و اشراف و مصادره
کبه داران و خصومت ملوک و تلف یکی ازین طایفه اگر متصل بود بزحل در زمین
عرب فتنه افتد و آفت حیوانات بود اگر مریخ متصل بود بوی در مشرق حرب و قتل
خیزد و فساد معادن و عزت الذهب و نکبت ترکان اگر زهره بود اسباب بد رسد
بزنان و اهل طرب و فراغی بود اگر عطارد بود ملالت رسد به دبیران و اهل دیوان
و جنگ در بازارها و بسیاری دعاوی اگر قمر بود خشکی کند و مسافران و مکاریان را نکبت
رسد و خوف از بیماریها احتراق مشتری در مثلثهٔ خاکی دلالت کند بر اندوه وزرا و سادات
و قضاة و ناامیدی از مقصد اند هراسی در حکام وارد آید اگر متصل باشد بزحل
در خراسان فتنه خیزد و گرانی و رنج گاو و گوسفند و خشکی هوا اگر مریخ بود آشوب و حرب باشد و ظلم و حرکت
سپاه و وباء و نبات و قلت طعام اگر زهره باشد فراخی نعمت باشد و ارزانی و اندوه زنان و مطربان اگر
عطارد تشنیع اهل بازار و کسادی و ظلم درها اگر قمر بود عوام را ملالت رسد و بدی حال مسافران و زیان
و دزدیدن اموال را تنها احتراق مشتری در مثلثهٔ بادی دلالت کند بر فتنه در مغرب و شام و افتادن ملکی عادل
و پریشانی وزرا و علما و بادهای سخت اگر بزحل متصل بود آفت درختها و گرانی بود و بادهای

مرض

مضر اگر مریخ بود حرب بود وقتل اسراف ونفاق میان اکابر وستم وتمامی میوها اگر شمس بود نیکی
حال زنان ومطربان باشد ووقوع نکاحهای بی خیر وفراخی وصحت بیماران اگر عطارد بود بادها
سخت جهد وروش دار القضا وتلف مال خلایق وخصومت مردم اگر قمر بود غوغای عام بود
وبادها که وجدال ازدواج احتراق مریخ در مثلثه آبی دلالت کند بر اندوه علما واعیان وتوانگران
وزیادتی حیوانات آبی وسلامتی مسافران دریا اگر متصل بزحل بود آشوب خیزد در شمال
وگرانی وموت بزرگان اگر مریخ بود حرب وخون ریزش وغرق کشتیها وحرکت لشکرها
بود بعزم غارت وبیماری زنان وکودکان وبادهای سخت وسرما اگر عطارد بود تیری بادها
بود ورونق عمال وکثرت جراحت وفراخی وارزانی اگر قمر بود بارانها بود وخصومت عامه
احتراق مریخ در مثلثه آتشی دلالت کند بر آفت جهاد یا بانتقاص کوشند وبنود استیلا
حدت وحرارت بر مزاج ملوک واکابر وفتنهای نهانی در جانب شرق واقلیم رابع
وحرکت سپاه وشبیخون اگر بزحل متصل بود موت یکی بود از ملوک وسلطان اگر مشتری
بود آفت اکابر بود اگر زهره بود باران وفراخی واسقاط اجنه وبیماری زنان اگر عطارد
بود رعود وبروق وجهد وفتنه قوی گردد واحتراق مواضع بود ودر هوا آتشها پدید آید
ورواج بازارها وسلاح ودستور دزد اگر قمر بود ملال عامه بود وتشویش مسافران
وقطع طریق وغرق سفاین واندوه زنان حامله احتراق مریخ در مثلثه خاکی دلالت کند

بر پریشانی حال ملوک و اولاد اهل سلاح و ناچیز شدن قومی و حرب و فتنه‌ها و حدوث شغب و شبخون و فتنه‌های
نهانی اگر زحل منصل بود آفت گاو و شتر باشد و فساد غلات اگر مشتری بود گرانی و قحط و دیگر
حال اشراف اگر زهره بود بیماری زنان و مطربان باشد و سلامتی کشتها و شدت سرما اگر عطارد بود بیماریها
خشک کند و بیماری کودکان و عمال و نجار و بادها و اراجیف اگر قمر بود رنج مسافران و سرما و برف
احتراق مریخ در مثلثه بادی دلالت کند بر خون ریختن و تشویش و اراجیف و حرب
و خشکی هوا و مخالفت و آفت بدکاران اگر زحل منصل بود دلیل غرور و بیماری و وبا بود و بیداد
و احتراق جایها اگر مشتری بود سبب بود عجایب و فساد درختها اگر شمس بود با بادها آید
و بیمناکی و ارزانی ما فاحش و پریشانی زنان و اولاد اگر عطارد بود بادهای تند جهد
و صاعقه و اراجیف و احتیاج مردم بمعالجات اگر قمر بود کشتیها غرق شود و دزدان
مسافران و رسولان و رنج زنان حامله و اندوه عوام احتراق مریخ در مثلثه آبی دلالت کند
بر خرابی و حرب در بابل و فارس و ارمینیه و صوبی و خلاف لشکرها و آفت ملوک شمال و غرق کشتیها
و نقصان آبها اگر زحل منصل بود شبیخون کند و خروج مدعی در فارس و خراسان اگر مشتری
بود آبها بسیار گردد و ایمنی و اندوه علما و قضات اگر زهره بود باران‌های بی اندازه و بیماریها
و درد و فتنه‌ها و زنان اگر عطارد بود بادها تند جهد و جنگ در بارانها و اراجیف اگر قمر
بود غلبه عامه بود و رنج مسافران احتراق زهره در مثلثه آتشی دلالت کند بر بیماری زنان

و طاعون

وخادمان ومطربان ومردم ظریف وشریف در اقلیم پنجم اگر بر زحل متصل گردد موت دمویان
وخشکی هوا وهلاک شخصی نامی واندوه علما والیه اگر مشتری بود نعمت بسیار گردد وبادهای معتدل
جهد وسلامتی حیوانات اگر آشوب باشد وبیماریهای دموی وخون دیدن وفساد دل
سلاح اگر عطارد بود امور با شروع کنند وبهمت نهند وسرما دو تنفس اگر قمر بود
باران ورعد وبرق اگر موسم بود واندوه عامه احتراق زهره در مثلثه خاکی دلالت کند بر
رنج زنان وخواجه سرایان واصحاب طرب وزینت وفساد نباتات وحیوانات وباران
قوی وارزانی لباس وجامه اگر بر زحل متصل گردد غلها تباه گردد وحیوانات را آفت
رسد وسرمای خنک اگر مشتری بود اندوه مسافران وبدکاران باشد واعتدال
هوا اگر مریخ بود مخالفت ازواج بود وآفت زنان وکودکان اگر عطارد بود سرما و
اراجیف وتشویش اگر قمر باشد اندوه مسافران بود وفساد نباتات وخصومت عامه
وسرما احتراق زهره در مثلثه بادی دلالت کند بر وقوع امراض وکثرت بادها وبیع
وشری بود اگر بر زحل متصل گردد بیماری سخت گردد وآفت درختها واندک باران
اگر مشتری بود نعمت بسیار بود وبهمت برایه وقضاه اگر مریخ بود خزان جابها بود
واسقاط اولاد از ارحام وآفت میوها اگر عطارد بود بیماران علاج پذیرند وبادها
خوش وزند ورونق بازارها اگر قمر باشد باران آید وحزن مسافران وملال عامه احتراق زهره در مثلثه آبی

دلالت کند بر کثرت بارانها و ابرها و جاری شدن آب و فساد حال زنان زاینده و کثرت نکاحها اگر
بزحل متصل گردد غرق سفینها و خرابی از آبها و تیرگی هوا اگر مشتری بود بارانهای مفید آید
و نعمت بسیار گردد و سلامتی کشتیها بود و نکاحهای بزرگ اگر مریخ بود بارانهای مضر آید و سرما و
اهل دریا را اگر عطارد بود دریا بادهای سخت آید و حرکت مسافران بود و خصومت خلایق اگر قمر بود
خرابی از سیلها و رنج مسافران دریا و تغیر هوا احتراق عطارد در منزلة الثانی دلالت کند
بر ضعف حال فضلا و اهل دیوان و تجار و اهل بغداد و هلاک در معارف و رنج عمال و سقم فال
اگر متصل بود بزحل بادهای صعب جهد منقعب و اندوه خلایق اگر مشتری بود بادها
خوش وزد و سلامتی چهارپایان و سعادت و بیماری بزرگان اگر مریخ بود خوف و خطر
و آشوب خیزد و غدر و قتل ناحق اگر زهره بود بیماری زنان و مطربان باشد و کسادی بازارها
و نماش و عطر اگر قمر بود کدورت هوا بود و عجز تجار و اهل اسفار و اندوه عوام احتراق
عطارد در منزلة الثالث دلالت کند بر فساد دواب و نباتات و زحمت تجار و عمال
و خشکی هوا و باد خنک اگر بزحل متصل بود خرابی بقاع و تلف حیوانات و زلزله اگر مشتری
بود عمارتهای عالی آفت رسد و ابواب البر و مجادله علما و فضلا اگر مریخ بود بیماری چهارپایان
و احتراق و آهو ادمی و گرانی اگر زهره بود آفت زنان و اولاد باشد و تلف کودکان نارسیده
قمر بود سرما و ظلمت هوا و رنج زنان و عوام بود احتراق عطارد در منزلة الرابع دلالت کند

بر رونق

بر رونق دیوانها و قوت فضلا و منصرفان و تجار و اهل ادا اگر بزحل متصل گردد بیماری خلق
و بادهای سخت و کدورت هوا و آفت عمارتها و درختها باشد اگر بمشتری بود بادهای سالم جهد
و صحت مردم و آمدن خبرهای خوش و رونق تجار اگر بمریخ بیماری خونی و قتل و مشغول ماند اگر
بشمس بود رنج زنان حامله و فساد حال غنیان و حاکمان باشد اگر بقمر بود هوا بد شود و تبها
آید و اندوه عامه احتراق عطارد در مثلثه آبی دلالت کند بر آفت کشتها و زیادت
آبها اگر بزحل متصل گردد خرابی جایها باشد از آب و آفت نباتات اگر بمشتری بود سلامتی
حال مسافران دریا بود و باران نافع اگر بمریخ غرق کشتیها بود و آفت حیوانات آبی
بود اگر بشمس بود رنج زنان حامله و فساد شراب داران و بسیاری لواطه و خیانت
در مردم اگر بقمر بود غلبه آبها و بیم از سیلها و عمارت کاریزها و رونق عامه مردم

بیان احکام مجاسدات مجاسده زحل و رأس دلالت کند بر رونق حال
ملوک قدیمه و دهقانان و پیران و یهودان و بندگان و بسیاری عمارت و زراعت
و آبادانی جایها و ظهور زاهدی بی علم از روستاق و خرد دادن از مغنیات
و دق ارباب قلاع و جبال و کوه نشینان و اهالی صحاری و خلاصی محبوسان
و سلامتی زرع و ستوران مجاسده زحل و ذنب دلالت کند بر خلاف آنچه گفته شد
و بیماریهای دراز کش از ماده سودا و وقوع جنون و قولنج و استسقا و یرقان.

و جذام و هوای بد مردم و بسیاری نوحه و زاری و ظهور مکر و ظلم و تخریب و فساد حیوانات
و غلات و گرفتاری مردم کوه پایها و قلعه داران **مجاسده مشتری و راس** دلالت کند بر نیکوئی
حال وزرا و ائمه و علما و اشراف و اعیان و رونق مساجد و مدارس و کثرت نفوذ و تصرف
و دیانت و امانت و صلح میان مردم و امر معروف و نکاحها و فراخی و ایمنی و بسیاری نقود
مجاسده مشتری و ذنب دلالت کند بر ضد آنچ گفته شده و مصادره توانگران و بیماری
اشراف و اعیان و تزویر مفتیان و قضاة و وقوع امور نامشروع و ضعف دین داران
و نفاق میان مردمان و بیماریها چون ذبحه و تشنج و درد دل و بد گشتن هوا و گرانی
و آفت حیوانات **مجاسده مریخ و راس** دلالت کند بر قوت حال امرا و لشکریان و قصابان
و شبانان و توبه بدکاران و فرو نشستن فتنه و ظهور جود و سخا و رأفت و بزرگی حشم
سلطان و اجتماع اهل سپاه **مجاسده مریخ و ذنب** دلالت کند بر ضعف حال ارباب
و اهل سلاح و آفت دزدان و بدکاران و رسوائی این طایفه و جنگ میان بدان
و ربودن راهها و بسیاری فسق و کارهای ناشایسته و برخاستن حرب و قتل و شورش
مجاسده شمس و راس دلالت کند بر قوت حال ملوک و سلاطین و اکابر و ارباب
جاه این طایفه و عدل و انصاف در حکام و بسیاری زر و سیم **مجاسده شمس و ذنب** دلالت
کند بر بیماری و خوف اکابر و مهتران و کثرت درد چشم و فساد نقود و افتادن ادبار بدیشان

و شود

وسرور مجاسده زهره برأس دلالت کند بر سعادت حال زنان و امردان و ارباب طرب
و نکاحها و خیر و سودها و فراخی نعمت در و بنیادها و عطر فروشان و زینت سازان و
دیبا فروشان و بر آمدن حاجات مجاسده زهره بذنب دلالت کند بر طلاق و فراق
میان ازواج و زنان و مطربان و بیماری دختران و کثرت فسق و بی شرمی زنان
و علت آلات تناسل و نکاحهای بی رغبت مجاسده عطارد برأس دلالت کند بر کمال
فضلا و اهل دیوان و تجار و اهل بازار و بسیاری بیع و شری و امانت در مردم و سخن گفتن
سخنهای حق و موعظه و راستی در عدول و آمدن اخبار صحیح و بسیار دانی و رواج
کتب مجاسده عطارد بذنب دلالت کند بر ضد آنچه گفته شد و ضعف دماغها و خطا
در تدبیرات و بطالت تجار و عمال و متصرفان و اهل بازار و آفت طیور و ظهور منافقان
و کثرت تهمت و نمیمه و گفتن سخنهای بیهوده و بیماری و دروغ و نوشتن خطوط مزوره مجاسده قمر
برأس دلالت کند بر آسانی وضع حمل و بر آمدن مهمات مردم و سلامتی مسافران دریا و نهرهای ...
و سازگاری ازواج و عوام مجاسده قمر بذنب دلالت کند بر ضعف حال عوام و اسقاط اجنه و مرگ
کودکان و سختی در کارها فی احکام الاجتماعات و الاستقبالات معلوم شده است که اجتماع قران نیرین و استقبال
مقابله ایشان را اسلاف خوانند و این نظر را در امور عالم ترکیب تمام است پس واجب آنکه طالع
وقت وقوع هر یک معلوم کنند و بحسب صورت و دلایل آن حکم کنند چنانچه در نسخه یاد نموده ایم

و مثال بیت ایراد کنیم انشاء الله العزیز [illegible] که در صورت طالع یک از بند و فتح الباب اتفاق افتاد دلیلی
که دال باشند بر تغیرات هوا مناسب آن حکم کنند و همچنین در دلایل جور و آشوب و گرانی و ارزانی تامل کنند
خاصه از اجتماع و استقبال که مقدم باشند بر تحویل سال و فصل آنچه در خاطر آید بعد از آن امزاج دلایل
از سر وقت و فکر درست حکم کنند فصول در اجتماع و استقبال منفرد شود بهر کوکب که متصل شود
طبیعت آن کوکب گیرد و حکم از مزاج آن کوکب باید کرد از سعد و نحس [illegible] در صورت طالع یک ماه ان
در فتح الباب بود خاصه که میان در طالع و سابع باشد دلیل باد و باران و تغیر هوا بود [illegible] نحس
عاشر بود دلیل بیماری و بد گشتن هوا بود [illegible] در رابع بود دلیل زلزله و آفت زرعها و خرابیها باشد [illegible]
نحوس در مثلثه آبی بود نقصان آبها و غرق کشتیها بود و سرما خاصه در دو قوس [illegible] در مثلثه
آتشی باشد احتراق مواضع و فساد معادن و جواهر بود [illegible] هوائی باشد بیماریها
انواع انسان و آفت اشجار و طیور باشد [illegible] در مثلثه خاکی باشد آفت حیوانات
و غلات باشد و بیم زلزله و خسف [illegible] سعود باشند بجای نحوس دلیل صحت و سلامتی
منسوبات هر یک باشد چنانکه گفتیم [illegible] قمر جدا از انصراف نحوس متصل گردد با [illegible]
افتند و جنایت کنند و خصومت و غوغای در زبان و گرانی نرخها باشد [illegible] بسعود
متصل شود امن و در عافیت باشد و عزت اشراف و اعیان و شادیها از هر نوع
و ارزانی و فراخی نعمت [illegible] طالع برج بادی باشد صاحب او کوکب بادی
و دلیل

و دلیل دیگر باران بسیار شود و بادهای سخت باید و آبها زیادت گردد و اگر اجتماع یا استقبال
منصرف شود و بعطارد متصل گردد دلیل را جیف و سخنهای دروغ و خصومت در بازارها و
وکسادی نرخها بود خاصه که نظر عداوت باشد و قوی تر عطارد منحوس باشد حمل خداوند یکی ازین دو
موصوف باشد بصفات علا نرخها گران شود خاصه که در طالع و دهم باشد و اگر موصوف باشد بصفات
رخص ارزانی نرخها باشد اگر رب طالع که مقدم بود بر سال اگر بجای زحل مشتری باشد دلیل رخص
ارزانی شود و فراخی طعام انصراف قمر از یکی ازین دو و متصل شود بمشتری دلیل بر ارزانی
نرخها ارزان شود اگر اتصال بزحل باشد دلیل بر غلا گرانی شود در طالع یکی ازین دو
نحوس باهم ناظر باشند بعداوت یا مع ذنب دلیل فتنه است و حرکت لشکرها و ظلم مریخ سعد
نحوس با سهم تزویج یا سهم الحرب دلیل حرب و غارت و فتنهاست احتراق مریخ یا بودن
او تحت الشعاع یا بخسین در طالع یا عاشر یکی ازین دو دلیل بیماری و شبیخون و دردهای
واشوب سه جند که بعضی ازین دلایل مکرر می نماید جهت افاده حالت اگر اجتماع در حمل
دلیل کند بر قوت حال ملوک و سلاطین و آفت گوسفند و اندوه عوام و صناع // ورسیم و بادیکی
هوا ثور دلیل بر فساد نباتات و شکوفه و چهارپایان و حرکت مسافران و کم زراعت و زراعت و تخمها
جوزا دلیل کند بر حرارت در جوانان و زنان و جستن بادها و آفت اشجار و گرمی هوا اگر
بحی باطل باشند اندوه کاتب و عمال و خصومت در بازارها و کثرت معاملت سرطان دلیل کند بر

بسیاری آبها و رسیدن مسافران دریا و بزرگی جستن دونان و زحمت زنان حامله و تنگی
هوا اسد دلیل کند بر قوت احوال ملوک و التفات کردن با یکدیگر و فرستادن فتح و رسل
پیش هم و فراهم آمدن اکابر و گفتن اسرارها و شدت حرارت هوا سنبله دلالت کند بر تغیر
هوا و میل مردم بتجارت و جمع آوردن حبوبات و تقرب جستن عوام پیش بزرگان
میزان دلالت کند بر تفاوت نرخها خاصه آنچه بزاد و فروشند و ورود خاطر ملوک
و اکابر و محبوسی عامه و کثرت باران و وقوع نکاحها عقرب دلالت کند بر توقف مسافران
و کثرت فسادی جاسوسان و ملالت خلایق و آفت کشتها و بارندگی و تاریکی هوا و سرما قوس
دلیل کند بر شدت سرما و برف و دربند آمدن رسولان و بسته شدن راهها و در حبس
افتادن عوام و ناسازگاری ازواج و فساد حیوانات جدی دلیل کند بر کدورت خاطر
ملوک و اکابر و جستن بادها و ظلمت هوا و اندوه پیران و اهل صحرا و درماندن رسل
و فتوح و اهل سفر دلو دلیل کند بر حرکت مسافران دریا و تلاطم کشتیها و آفت
حیوانات آبی و کثرت بارندگی و نخوت عوام و بسیاری عمارت جویها و بوستانها

بیان احکام اتصالات کواکب سبعه سیاره چند پس زحل و مشتری

دلیل کند بر مودت میان ملوک و اکابر و نوازش یافتن زهاد و علما و رغبت حکام
بعدل و بسیاری خیرات و زراعت شاخ و درختان و صحت بیماران ع ل
دلیل

[illegible]

دلیل کند بر خصومت اکابر و ستم بر دهاقین و آفت اهل قلاع و جبال و اندوه ملوک
و ملالت اشراف از ناکسان و مصادره توانگران و رونق دار القضا و فتنه ـ ح ل
دلیل کند بر صلح میان ملوک و اکابر و امن و آسایش خلایق و فراخی نعمت و ارزانی
و بسیاری خیرات و رونق دهاقین و اهل صحرا و توبه بدکاران ل ح ل دلیل کند بر خصومت
و اکابر و ظلم و ستم بر رعیت ~~و خواری یافتن کوتوالان و صحرانشینان~~ و فتنه و
آشوب و خرابی سپاه و آفت کوپایها و تغیر ملک و بیماری بزرگان و زوال نعمتها

تسدیس مریخ و زحل

ـ ح ل دلیل کند بر الفت میان سپاه سالاران و دهاقین و ترحم اکابر بر رعیت
و نوازش یافتن کوتوالان و صحرانشینان از پادشاهان و نهادن حصارها
و رونق دار الاحتساب ح ل دلیل کند بر غلبه کردن دزدان و عیاران
و قتل ایشان و حرب و فتنه و اندوه رعیت و اکراد و بیماریهای صعب
و زدن راهها و فساد ستور و قلت آبها و آفت درختها از موش و ملخ و
محبوسی لشکریان ـ ح ل دلیل کند بر دوستی ملوک و بزرگان و آسایش خلق
و اتفاق دهاقین با اهل سپاه و مسلمان شدن کیش داران و جمع آمدن
سپاه در طرف ل ح ل دلیل کند بر خرابی بزرگ و هلاک یکی از معارف ملوک
و حرکت لشکرها و مخالفت سلاطین و آمد شدن غدر و مکر در حق یکدیگر

وانتقال ملک ودولت وحیرت عوام وبالا گرفتن ظلم وظهور مردم هزیمت وگرانی طعام وگرفتاری

تسدیس شمس وزحل ملکان واز اسد بحمل دلالت کند بر نوازش یافتن دهاقین وقلعه داران وبزرگان

از پادشاهان وترحم کردن بر رعیت وآبادانی زرعها وفصلها وفراخی اطعمه وتغیر هوا

حمل بحمل دلیل کند بر خواست از رعیت وخشم ملوک بر بزرگان در زمستان وبدی حال

برزیگران ومردم کوه پایه وصحرا نشینان ووقوع عداوت میان اکابر وخرابی ضیاع

وعقار ونقصان ارتفاعات وبیم زلزله وسرما اگر وقت بود سبحمل دلالت کند

بر عنایت ملوک وسلاطین با بزرگان ودهقانان ووقوع صلح اکابر وکم شدن

جور وستم وآبادانی جایها وبسیاری زرعها وبزرگ شدن دونان وتغیر هوا اما

اسد بحمل دلیل کند بر خصومت میان ملوک واکابر وحرب وستم وخروج سپاه

وآفت باران دکنا ورزان واندوه اهل قلاع وجبال وفساد حیوانات

وگرانی نرخها وعمارت در کوه پایها ونقصان غلات وعبادات وبارندگی وسرما

تسدیس زهره وزحل اگر وقت وآفت از نجوم در کرماس دلیل کند بر نیکی حال زنان واهل طرب

ووقوع سودها در زمستان ونکاحها وموافقت ازواج وغلبه نشاط در پیران

ودهاقین وادرزان فاسق وزینت وشدت سرما در وقت وخشکی هوا

وسلامتی کشتها ع ل دلالت کند بر بیماری زنان وامردان ومطربان ودشواری

وضع

وضع حمل واندوه خلایق وبزیان رفتن کارها وناسازگاری ازدواج ودلتنگیها
اهل جبال وصحاری وکمی غلات وتیرگی هوا وسرما بوقت [illegible] دلیل کند بر شادی
بزرگان ومردم صحرانشین وارباب قلاع وجبال وفساد حیوانات وارزانی خرما
واصلاح پذیرفتن کارها ورونق پیشه کاران ورواج بازارها وارتفاع ظلم
واعتدال تابستان وبرف وجلید در زمستان [illegible] دلیل کند بر اندوه وعیب
وفروبستگی کارها ونالهٔ مردم از جور وستم واسقاط جنود وسوای زنان وخصومت
اهل بازار ودهقین وکوه نشینان وجدائی ازدواج وتهمت دیران وفساد
طعام واندوه مطربان وابرهای تیره وسرما در وقت [illegible] دلالت کند بر حرکت
رسولان وبستن عهدها وگشادن کارها وبسیاری عمارت وزراعت وبیع
واملاک وسلامتی بزرگان وکوه نشینان وسرما در وقت وتیرگی هوا واما
[illegible] دلیل کند بر ظهور خیانتها وتهمتها برخلایق ودعویهای ناحق واندوه اهل دیوان
وتجار واهل بازار ودر دفتی ده نشین واهل صحرا وبدگشتن هوا وارا جیف
وبیماری حیوانات وفساد نباتات وسرما در وقت [illegible] دلالت کند بر الفت میان
دهقین وبزرگان ویران وجستن بادهای خنک وارسال آبها ودفع عالمان
وعدول اصحاب اقلام در حرف وشده سرما در وقت ورواج بازار کتاب ورود

تسدیس عطارد وزحل

و رسیدن اخبار از هر نوع لد ل دلیل کند بر خصومت میان خلایق و گرفتاری
رسولان و جاسوسان و انتقال مردم بی اخبار و سخن بر حرف و بکار داشتن
افسونها و سحرها و تهمت بر خلایق فظهور کذابان و مردم منافق و آفت اهل ستان
و کوه نشینان و تیرگی هوا و بادهای ناخوش یه ل دلیل کند بر اتفاق ازواج تسدیس قمر با زحل
و پدر و فرزندان و رونق بزرگان و صیادان و رسیدن مسافران و تغیر هوا
یح د ل دلیل کند بر جنگ و بانگ میان ازواج و اذیت رسولان و گریه بانان و رنج
اهل هوا .. ل دلیل کند بر رونق مشایخ و دهاقین و صلح مردم و سازگاری ازواج
و سعادت گناوران و صیادان و ابکاران ل ل دلیل کند بر رنج مسافران
و آفت کشتیها و خصومت میان پدر و فرزندان و سرما و بارندگی و روشنی و بیماری
اطفال و زنان مح دلیل کند بر دوستی علما و فضلا و قضات با امرا و اهل سلاح تسدیس مریخ با مشتری
و بازایستادن بدکاران از شر و شور و گرانی مستوره و غرامت حرب بی سلاح مردم
بسلاح و تیر انداختن و عادت ابواب البر و رنج دزدان و مادرزنان یح ل
دلیل کند بر فتنه میان سادات و قضاة و اهل سلاح و آفت بزرگان بد بعده او آتش
و آفت انزال و بیماری اهل سلاح از حرارت و استیلاء حدت بر مزاج اکابر
و قتل دزدان و بزرگی که مرتد دروی بود مح دلیل کند بر سودمند وزرا و امرا و دوی اهل
سلاح

سلاح و نوازش این طایفه از بزرگان و بسیاری از معروف و رونق دار القضا
و توبه بدکاران و کم شدن اهل هنر و شدت گرما در وقتش لجه دلیل کند بر فصد
بزرگان و خصومت میان وزرا و امرا و بیماری ملوک و حکام و مصادره توانگران
و تشویش خلایق و هراس در مردم و سوختن و تاختن جایها و دیم امیر و خون ریزش
و عذر مادر و بیماری حاد و فساد خوردنی [illegible] دلیل کند بر قوت حال ملوک و حکام — تسدیس شمس مشتری
و الفت این طایفه با علما و معارف و انصاف در خلایق و بسیاری خیرات اکابر
و زیاده شدن مالها [illegible] دلیل کند بر خصومت قضاة و ائمه و غضب بزرگان
بر این طایفه و تهمت بر علما و مجادله در دین و مذهب و گرمی در وقتش [illegible]
دلیل کند بر صلح میان پادشاهان و ازدیاد جاه وزرا و اشراف و توانگران و قضاه
و ائمه و آبادانی مساجد و مدارس و عدل و انصاف ملوک و نقصان حبوب و سیم
و بسیاری زر و سیم و بیع جواهر و خیرات بزرگان و فواحش و ارزانی و گرمی در هوا
بوقتش [illegible] دلیل کند بر اندوه وزرا و علما و اعیان و خواست از توانگران
و حرمت این طایفه و بخوف بودن از ملوک و تنگی طعام و تفاوت نرخها و فساد
نقود و گرمی هوا در وقتش [illegible] دلیل کند بر شادی علما و اشراف و وزرا — تسدیس زهره مشتری
و ائمه و رونق قضاة و سادات و تن درستی خلایق و عزت لباس دیبا و صلح میان

مردم ج ه ه دلیل کند بر بستگی کارها و نابکاری ازدواج و امور موقوف و تهمت بر قضاه
و ایمه و طلب حقوق شرعی و ارزانی حریر و جامه و نمناکی هوا ه ه ه دلیل کند بر توبه کار
بزرگان و صحت بیماران و بصلاح آمدن کارها و وقوع نکاحها و ساختن بتخانها
و آرام گرفتن فتنها و خرمی خواتین و اهل طرب و آمدن خبرهای خوش و گرفتن تصدق و رونق
علما و فقرا و ارزانی ل ه ه دلیل کند بر خصومت ازواج و بسیاری فسق و بدنامی اهل
صلاح و طلب کابین و اندوه عوام از گرفتن امور موقوف و بی رونقی مطربان و تیرانداران
و رسوائی زانیان و ظهور خیانتها و نالهٔ اهل تقوی و علم از فساق و آمدن ... ه د ه
دلیل کند بر رونق دبیران و منجمان دبیر و نویسندگان و تجار و اهل بازار و نوادر نفیس
این طایفه از وزرا و اکابر و میل مردم بعلوم و آمدن خبرهای نیک و بادهای معتدل
ج ه ه دلیل کند بر خصومت اهل بازار و جدل میان علما و وزرا و اظهار حسد در مردم و
حبس بادها و زور و دروغ ه ه دلیل کند بر رونق حال دبیران و مستوفیان و رونق علما و
فضلا و صحبت میان این طایفه در راستی و دیانت در خلایق و سعادت
کارایان و کتاب و صحت کودکان و باد و باران ل ه ه دلیل کند بر خصومت میان علما
و فقها و دنیا طلبان جهت دین و مذهب و دادن فتویهای ناحق و ناراستی در مردم و حیلها
میان مردم تجار و اهل بازار و آمدن بسبب دزدان و بادهای مخالف و بیماری اطفال

تسدیس عطارد و مشتری

تسدیس قمر بمشتری
ربع قمر بمشتری
تثلیث قمر بمشتری

سه د ا دلالت کند بر سلامتی مردم وعفت زنان ورونق بازارها وبرآمدن
حاجتها از بزرگان ع د ا دلالت کند بر حرکات فرومایگان ودلمشغولی عوام ورمان
تجار وخصومت ازواج ب د ا دلالت کند بر اظهار امانت ودیانت درعوام
وبسیاری خیانت وطاعات وسلامتی مسافران وگشتها وارزانی وآمدن کاروانها

استقبال قمر بمشتری

وصحت بیماران وبارندگی ل د ا دلیل کند بر نفاق میان علما وقضات واهل عوام
الناس ومردم سفله وافتادن دعوی شرعیه واندوه اهل داران ودرماندن
مسافران ورسولان وگرفتن هوا سه ه ح دلیل کند بر قوت امرا واهل سلاح و

تسدیس شمس بمریخ

زیادتی جاه این طایفه وغلبه حرارت بر مزاج ملوک واکابر وعرض ستور والت
حرب ع ه ح دلیل کند بر دوانیدن یافتن سپهسالاران از ملوک ورونق اهل سلاح
وساز دادن آلت حرب ورواج بازار اسلحه وزدن درمها وحرارت هوا
ودروغ گفتن ل ه ح دلیل کند بر حرب وقتل وآشوب میان ملوک وبیرون
آمدن خوارج وخرابی وغارت جایها ونالش خلایق از جور وستم وهلاک بزرگان
وبیماری اکابر وزدن درمهای قلب وغلبه کردن دزدان وراهزنان وافتادن

تسدیس زهره بمریخ

سه ه ح دلیل کند بر موافقت ازواج وآسانی وضع حمل وکثرت نکاحها وتیرگی هوا
وبارندگی ورواج سرود واهل حرب ع ه ح دلیل کند بر شوخی وسلطنت زنان وکسادی بازارها

و وقوع طلاقها و ذرق و حیلت میان ازواج و بسیاری زنان و اندوه مطربان و دشواری
زادن زنان و افتادن کودکان خود را از شکم مادر و بسیاری زنا و فسق و گرفتاری و زوال
زانیان و نکاحهای بی رغبت و خواری خادمان و لباس و بادهای سرخ و جستن رعد و برق
و ظلمت هوا و افراط باران کی مه ح دلیل کند بر موافقت ازواج و بسیاری سورها و عروس
سور و زوال حرب و خلاصی محبوسان و ایمنی راهها و کم شدن آشوب و ظلم و ارزانی
و دست کوتاه کردن اهل شر و باران کی مه ی ح دلیل کند بر جرات دزدان
و محالان و رواج الت حرب و قوت راه داران و عمال ع ی ح دلیل کند بر گرفتاری
دزدان و بیماری کودکان و نکبت تجار و اهل بازار و مرد غلامان و اسپ بود
دواب و تباهی حال کتاب و متصرفان و اراجیف مه ی ح دلیل کند بر محنت میان
اهل دیوان و امرا و اهل سلاح و رونق صناع و محترفه و رواج بازارها و
و سلامتی حال تجار و آمدن کاروانها و رونق دار الضرب و آتش کاران
و فسق فضلا و بیع برده و دواب و بادهای تند ا ی ح دلیل کند بر جنگ و جدال
میان امرا و اهل دیوان و ستم اهل سلاح بر محترفه و حیرت تجار و زیان در معاملها
و کثرت خیانتها و غدر و قصد بزرگان و ظهور غلامان و اندوه خلایق و بادهای
مخالف و گرمی هوا و رعد و برق و میغ نامناسب و قحط مه ی ح دلیل کند بر دوستی

عوام با اهل سلاح و اشتغال مردم بمی خوردن و برانداختن ح د ح دلیل کند بر خصومت
مردم و حدت و حرارت در مزاجها و وقوع فساد بادی و دزدی و دروغ گفتن و خیانت
ه ح دلالت کند بر حرکت سپاه و شادی رندان و عیاران و میل مردم بسلاح و کدورت
هوا و تازه کردن عهدهای کهن ل ح د دلیل کند بر جنگ و جدل میان عوام و اهل سلاح و حرکت لشکرها
و قصد میان این طایفه و بیماری اطفال و زنان حامله و بدی هوا و افت دوات ب ح دلیل کند بر
مودت میان بزرگان و زنان و صحبت میان نوابان و حاجبان و ازدحام مردم
بدرگاه پادشاه و نخوت عوام ح ه دلیل کند بر انده خلایق از بندگان پادشاه
و خصومت توانگران و در توقف افتادن مهمات و تغیر هوا ه ح دلیل کند بر حصول حاجات
از بزرگان و اجتماع این طایفه با یکدیگر و عنایت این طایفه با کهاب ولوم ملوک و حکام
برعیت و شادی خواجگان ل ه ح دلیل کند بر مخالفت میان بزرگان و اظهار خصومت در
خلایق و رفتن بداوری بدیوان و دادن جرم و غرامت و در حبس افتادن عوام و طلب خواسته
از مردم و تغیر هوا و گرانی نرخها ح ه دلیل کند بر کثرت سودها و دوستی میان مادران و دختران
و طرد زنان مطربان و رسیدن اخبار خوش و راحت عوام و لهو در خلایق ح د ه
دلیل کند بر دشمنی میان مادران و دختران و ضعف حال عطاردیان و میل هوا بخنکی و تیرگی و کفت
و گمی در بازارها ه ح دلیل کند بر رواج بازارها و عزت اغنیه و عطر و ساختن سرابها و روغن

زرگران و طرب در خوابین و اسانی وضع حمل و نیکی حال اهل طرب و کرز
خیانتها و سودها دلیل کند بر خصومت میان زنان و نزاع در دامان
و مطربان و بی رونقی این طایفه و اظهار فسق و امور ناشایسته دلیل کند بر رونق
ارباب دیوان و میل خلایق به طرب و بر آمدن مهمات مردم و تعشق و تعلق میان
زنان و مردان و رغبت مردم به تماشا و خوشی دلی تجار و اهل بازار و رواج عطر و لباس
و حریر و عزت لحوم و دسوم و باران و سرما در وقتش دلیل کند بر دوستی اهل
قلم و تجار و عامه خلایق و رواج بازارها و باد و باران اگر وقت بود دلیل کند بر رونق
تجار و اهل بازار و عمال و کسادی بازارها و وقوع سوگندهای دروغ دلیل کند بر دوستی اهل
دیوان بر رعیت و تیزی بازارها خاصه برده و کتاب و آمدن اخبار و فرح خلایق و تغیر هوا
دلیل کند بر بسیاری جنگ در بازار و حد اهل دیوان بر عامه و اندوه تجار
و کسادی بازارها و نوشتن خطوط مزور و پیدا آمدن مکرها و تغیر هوا بیان تحویلات
دلیل کند بر حرکت پادشاهان جهت محاربه و کثرت مقاتله و ظلمت هوا و بارندگی و
نقصان زرها و ستم بر رعیت و انواع تشویش [illegible] در جهاد با مال خود
دلیل کند بر حرب و فتنه میان ملوک و افتادن یکی از پادشاهان و هراس در مردم
و درک کاه و گوسفند و فتنه و آفت مزرعها و بیم زلزله و خرابی بقاع دلیل کند بر جستن بادهای
خنک و عزت طعام و بیماری جوانان و آفت درختها و میوهها و باران [illegible]
دلیل

دلیل کند بر نقصان آبها و کمی باران و سرمای سخت در زمستان و آفت غلات از ملخ و فتنه
در حد مین بلخ و ارمنیه کوچک و بابل و غرق گشتنها و آفت حیوانات آبی دلیل کند بر
فساد زر و سیم و معادن و غلبه کردن مردم و آشوب در باب الابواب و در حدود فرخار
و خراسان دلیل کند بر آفت غلها و فقد ملکی و بستدن اموال اغنیا از دست فقرا
و مصادره توانگران و کثرت آشوب دلیل کند بر گرانی اطعمه و بادها و بیماری در
انواع انسان و مد آبها دلیل کند بر نقصان آبها و مخاطره گشتنها و تشویش
در اذربایجان و اهل و سارنه و تلف حیوانات آبی دلیل کند بر ظهور فتنه در شرق و
بیماری در خلایق و آفت ستور و معادن دلیل کند بر شدت سرما و فتنه در هند و حبشان
و رنج حیوانات و دروغ و طلب در زمستان دلیل کند بر بادهای خراب کننده و حروب و فتنه و عداوت
و آفت انسان و فقد ملکی و موت سلطان و گرانی حیوانات و قوت رطبها دلیل کند بر وبا در
عامه مردم و کم گشتن آبها و آشوب در سواحل و طبرستان و آفت کشتیها و سرما و سیلهای خراب
کننده و در حبشه و خلل گشتنها دلیل کند بر نیکی حال ملوک و اکابر و حصول [illegible]
خواسته و قوت اهل معادن و صناع زر و سیم و سلامتی در گوسفند دلیل کند بر فراخی نعمت
و سلامتی ستوران و زرعها و نهادن بناهای خیر دلیل کند بر جستن بادهای نافع
و خوشی هوا و تندرستی در مردم و سلامتی انجا و اثمار و نمناکی هوا و اندوه عوام و قضاء و امر

یا یح دلیل کند بر قوت حال وزرا و اعیان و بارانهای مفید و سلامتی مردم در بلاد و
نواحی مغرب و ایمنی راهها یا یط دلیل کند بر رونق ملوک و سلاطین و آراسته شدن خزاین و
خوردن تخم رغبت یا ک دلیل کند بر سلامتی کشتها و صحت خلایق و رواج بازارها و صفای
هوا و اندوه اکابر و اعیان یا کا دلیل کند بر اعتدال و ایمنی راهها و کثرت باد و بارانها و نواحی
مغرب و کسادی بازارها و ارزانی یا کب دلیل کند بر فتنه و آشوب و خوردن تخم بزرگان بر حلایق
و قطع طرق و باد و بارانهای بی نفع و عزت طعام و تلف غلها یا کج دلیل کند بر خوشنودی
بزرگان و کثرت خیرات و سلامتی حیوانات و کسادی نقود و اعتدال هوا یا کد دلیل کند بر
سلامتی حیوانات و اندوه سادات و قضاه و اعتدال هوا یا که دلیل کند بر تنگی حال اهل بلاد
و نواحی مغرب و گشاده شدن راههای بسته یا کو دلیل کند بر خوشی هوا و آمدن بارانهای
نافع و قوت حال علما و سادات و اشراف و سلامتی کشتها و کثرت نباتها یا کز دلیل کند بر
قوت حال اهل سپاه و نیکی چهارپایان و عزت طعام و حرکت سپاه یا کح دلیل کند بر مادة
اهل سلاح و بیم زلزله و فساد هوا و اظهار خیانت و آفت میوهها یا کط دلیل کند
بر فتنه و حرب و غارت و نقصان آبها و تیره شدن دودها و غرق کشتها یا ل
دلیل کند بر خشکی و گرمی هوا و تجارتهای بی فایده و مضرت از سباع یا لا دلیل کند بر
فساد کشتها و خرابی جاها و بیم زلزله و تغیر هوا یا لب دلیل کند بر اندوه سران سپاه
و اهل

تحویل مریخ بحمل

واهل صلاح ونفاوت نرخها وجستن بادهای کرم وخشکی هوا ل ب ه دلیل کند بر قوه حال لشکریان
وحرب وفتنه در اذربایجان وحرکت سپاه وقتلهای ناکاه وناحق وخصومت اهل سپاه با ارباب
حروف وبیماری خونی وکثرت فسق وفجور ل ب ح دلیل کند بر قلت آبها وخشکی هوا وخواست اذیت
وافت اکابر وحرب ورنج ستور ل ب ط دلیل کند بر اعتدال هوا تابستان وفتنه در یمن
هند وموت حال ارا واربابان ل ب ی دلیل کند بر فساد حال اوباش وبادهای تند وملالت کسان از
انزاده وکثرت فسق ودزدی ل ب یا دلیل کند بر حرب میان ملوک واذیت عامه از قبل حکام ومدد
جستن وموت بزرگان در شمال ونقصان خبرها دلیل کند بر میل ملوک وقوه حال پادشاهان د

تحویل شمس حمل

اعتدال هوا وباد اینهای نافع وشادی در خلایق ل ب ج دلیل کند بر کشادی بازارها وعزت طعام
وتغیر هوا وبسیاری بادهای ل ب د دلیل کند بر کشادی بازارها وعزت طعام وتغیر هوا و
بسیاری بادهای ل ب ه دلیل کند بر بیماری کودکان از حصبه وآبله وقوه حال ملوک وحرارتها
ل ب ح دلیل کند بر سلامتی کشتها وکرمی هوا وکثرت آبها وارزانی طعام ل ب ط دلیل
کند بر قوه حال ملوک وسلاطین وعدل ایشان بر ضعفا وشدت کرما وارزانی ل ب ی دلیل
کند بر ارزانی غلات ورونق حال بزرکان وفضلا وقضاه وغلبه جون دشتها
وخشکی هوا ل ب یا دلیل کند بر اعتدال هوا وارزانی نرخها ورواج بازارها وملالت
بزرکان ل ب یب دلیل کند بر کثرت بارندگی ونا انصافی مردم وقوه حال مفسدان

تحویل زهره بحمل

وعداوت میان خلایق ورفتن بادها لرج دلیل کند بر جستن رعد وبرق وسرما
دفع حال ملوک وسلاطین ومیل بخرابها لره دلیل کند بر عزت اطعمه ومیوه وشدت سرما
وکثرت برف وجلید ورفتن بادها لرو دلیل کند بر سرما وبرف وعزت لحوم ودسوم ووقوع
ظلم وبادهای سرد لرز دلیل کند بر اعتدال هوا وتیره گشتن آبها ورغبت مردم بتجارت وعمارت
باغ وبوستان وکثرت باران ورعد وبرق لح دلیل کند بر آمدن بارانهای نافع وسلامتی
نباتات وحیوانات واعتدال هوا لط دلیل کند بر کثرت باران ورعد وبرق وصحت زنان ومطربان
وسلامتی زرع ونباتات لی دلیل کند بر صحت بیماران وخوشی هوا وبادهای معتدل وعمارات وسلامتی
اشجار واثمار لیا دلیل کند بر باران وابرهای تیره وخشکی هوا وسلامتی کشتیها واعتدال حال دریاها
لیب دلیل کند بر اعتدال هوا وکثرت نشاط در خلایق خاصه ملوک لیج دلیل کند
بر ارزانی ورواجی طعام واندوه زنان ومطربان وقلت نشاط در مردم وخشکی هوا لید
دلیل کند بر سعادت خواتین ورونق اهل طرب وارزانی وخوشی هوا وصحت خلایق لیه
دلیل کند بر اندوه زنان واولادان وخصومت ازواج ورونق شرابداران وکثرت
فسق وفجور وسرما لیو دلیل کند بر خشکی هوا وبادندگی ونفع وسلامتی مستوران
لیز دلیل کند بر فساد کشتیها وشدت سرما وعزت طعام وبیماری زنان لیح دلیل کند
رونق حال پیران وحکیمان وفسق زنان وزنان ایشان وبسیاری ازدواج در

نشاط در مردم

در مردم ماه یا دلیل کند بر فرح حال خوانندگان و ارباب طرب و میل علما و اشراف
بزنان و اهل طرب و بادها انها نافع در حرکت کشتیها تحویل عطارد بحمل

تحویل عطارد بحمل

دلیل کند بر جستن بادها و رعد و برف و ابرهای تیره و باران خفیف ماه ا
دلیل کند بر اعتدال هوا و گرفتن باد و طلب نجاست اذیت ماه ب دلیل کند بر
رونق دیوانها و عمال و تجار و اهل بازار و فرح کتاب و تیزی بازارها و جریانهای
نیک ماه ج دلیل کند بر ابر و باد و بارانهای متعفن و اعتدال هوا ماه د دلیل کند بر
گرمی و خشکی هوا و نوازش اصحاب رای دادن از پادشاهان ماه ه دلیل کند بر رونق اصحاب دواوین
و فضلا و تجار و احوال ایشان و صفای هوا و بادهای نرم ماه و دلیل کند بر بسیاری
طعام و عدل حکام و رونق اهل حرف ماه ز دلیل کند بر سرما و بادهای خشک و قرب
میان ازواج و [illegible] انصاف خلایق ماه ح دلیل کند بر گشادی بارانها و شدت سرما
و زیان در معاملها ماه ط دلیل کند بر باد و باران و برف حادث گردد [illegible]
و محترق گردد ماه ی دلیل کند بر خشکی و تنگی بارانها و قلت طعام و اندوه مردم
ماه یا دلیل کند بر زیادتی آبها و قلت اطعمه و اندوه تجار و اهل بازار تحویل مشتری بحمل

تحویل مشتری بحمل

دلیل کند بر فرح بزرگان و زنان حامله و رسولان و سازندگان ماه ا دلیل
کند بر بزرگی جستن خلایق و حرمت خوانندگان و ارزانی ماه ب دلیل کند بر رواج

بارانها و باد و باران و کثرت اخبار ل ی م دلیل کند بر حرکت سولان و مسافران و خوشی

دل خلایق و خوابیدن و امدن باران و تفاوت نرخها ی د ی بر زد دلیل کند گرمی هوا

و منازعت خلایق ل ی دلیل کند بر فرو کت و دزدان و سلامتی حیوانات ی د ی دلیل کند بر انتشار

مردم و دزد و بستگی کارها و فساد الطعم ل ی دلیل کند بر منازعت و فتنه میان

مردم و بیماری و کثرت آبها ل ی د دلیل کند بر تغیر حال اکابر و دزدان و محنت خلایق و تغیر هوا

ل ی ط دلیل کند بر اندوه عامه و محبوسی مردم و حرکت سولان و اعزال ل ی د

دلیل کند بر توقف کارها و بادهای بی نفع و ظلمت هوا ل ی ر دلیل کند بر سلامتی و ارکان

وارزانی و بارندگی و فرح و سرورها و عکس کواکب دلیل ضعف و سستی مدلولات

کواکب خاص عکس بر دبال و هبوط کنند و عکس عطارد کوت بغایت

منسوب است و بارندگی و کدورت هوا و آفت سفاین و بجنبی عکس عقدتین را هم

اثری هست خاص اذان ذنب در مدلولات ان برج کرد ذنب دوی عکس کند

بیان احکام اقتران کواکب با آفتاب بجنبانند به برج

دست دلیل کند بر فرو حال سلاطین و حکام و ارد بادجاه اعیان و اشراف

و عدل برعیت و چون قران کند دلیل کند بر بد و دین احوال عوام

و نوازش یافتن از زرکمان و درست امدن کارها و فرح دل واهل سرور

مشتری بشرف رسد دلیل کند بر سعادت علما و سادات
و قضاة و وزرا و اعیان و محظوظ گشتن این طایفه از ملوک و صواب افتادن
تدبیرات و فراخی نعمت و نماید در معاملات چون عطارد بشرف رسد دلالت کند
بر رونق احوال وزرا و علما و تجار و اصحاب دماغ و ظهور ارباب تنجیم و رونق
معاملات خیر و کثرت بحث علوم دقیق و رغبت مردم به نرد و شطرنج و شعبده
و ظهور مردم سالوس و زراق چون زحل بشرف رسد دلیل کند بر قوت احوال ملوک قدیم
و مشایخ و دهاقین و سلامتی ضیاع و عقار و تنگی و گرانی نرخها و بادهای منکر و سعی مردم
در طلب معاش مریخ چون بشرف رسد دلالت کند بر شوکت و اقتدار اهل سلاح
در مهمات و حرکت خوارج و دلیری سفیهان و دزدان و عزت سلاح و سود
و وهم ظالمان از انزال و کثرت فسق و فجور زهره چون بشرف رسد دلالت کند
بر سعادت احوال خواتین معظم و کثرت [illegible] و رغبت زنان بر شوهران و رواج
حریر و کرباس و پشینه و لباس و عزت پیرایه و جواهر و عطریات و رونق زنان و ادار
و مطربان بیان احکام هبوط کواکب چون زحل بهبوط رسد
دلیل کند بر ضعف حال دهاقین و اهل قلاع و جبال و صحرا نشینان و بسیار دیهای مصر
و آفت کشتها و تباهی زراعتها چون مریخ بهبوط رسد دلیل کند بر خواری لشکریان

نکاصاحبر

و آفت رسیدن و نقصان و گرفتاری بزرگان و دروغ ناکسان و خونهای ناگاه
هبوط زهره دلیل کند بر تباهی حال خواتین و خواجه سرایان و زنان مطربان
و میل ایشان به بناهای ناشایسته و گرفتاری زنان و بیماری بهار دیگر ده و مثانه و قلت نشاط
و تولد تنها و خواری خاتون و حرم. هبوط شمس دلیل کند بر ملالت خاطر ملوک و مهتران و فساد
نفوذ و اظهار ظلم و ستم و خطا شدن تدبیرات پادشاهان و آفت ستوران بارکشی
و زوال حبوبات. هبوط قمر دلیل کند بر مذلت عوام و تبدیل از جود و ستم
و فساد مهمات و گرفتاری رسولان و در ماندن مسافران و خصومت در خلق عام
هبوط مشتری دلیل کند بر حیرت وزرا و اعیان و علما و قضاه و تباهی ... و خطا
در تدبیرات و تجارتهای بی نفع و بی رونقی ابواب البر. هبوط عطارد دلیل کند بر بدی
حال وزرا و فضلا و علما و تجار و اهل بازار و اصحاب دیوان و خطا در معاملات
و اراجیف و تهمت و بیماری کودکان و بی رونقی دبیرستان و فساد اهل بازار
بیان وبال کواکب. چون زحل در وبال بود دلیل کند بر خشونت خلایق و قلت
غلات و فساد زرعها و نباتات از موش و ملخ و ضعف حال دهاقین و اهل
قلاع و جبال. وبال مشتری دلیل کند بر اندوه وزرا و علما و قضاه و اهل
تهمت بر ایشان و عزت طعام و بی رونقی دار القضا و مساجد و مدارس

وبال

وبال مریخ دلالت کند بر ملالت وپریشانی امرا واهل سلاح وگرفتاری دزدان
ودرشوالی بدانی وآفت اهل بیت وخصومتها وبال مشتری دلیل کند بر غمناکی مهتران وارباب
حکومت وخصومت این طایفه وکسادی جواهر وقلت نقود وبلای ایشان وبال زحل
دلیل کند بر دلتنگی خواتین وساده زنان وضعف حال اسلامیان ودوروستگی
کارها وانده مطربان وکسادی حریر والمنه وبال عطارد دلیل کند بر حیرت
دبیران وعمال ومتصرفان واهل فضل وارباب اراجیف ازهر نوع وانده تجار واهل بازار
وفساد هوا وبال قمر دلیل کند بر دلتنگی عوام وبیم زنان حامله وگرفتاری خواتین وکسل و
فتوح ودرماندن مسافران وخصومت خلایق سال رجعت کواکب
رجعت زحل دلیل کند بر ضعف حال پیران ومزارعان وارباب خاندانهای قدیم
وفراخی طعام وکسادی حیوانات رجعت مشتری دلیل کند بر حیرت وزرا ومدبران
وعلما واشراف وسستی مردم درکارها وحیرت اطبا رجعت مریخ دلیل کند بر درماندگی
امرا وسپهسالاران وسران سپاه وارباب سلاح وگرفتاری دزدان ورا زنان
وگرانی ستور وسلاح رجعت زهره دلیل کند بر بی رونقی حال زنان ومطربان
وخادمان وکسادی عطر ولباس وحریر رجعت عطارد بر ضعف حال اهل
دیوان واطبا ومنجمان وتجار وعمال وکسادی بازارها واختلاف هوا ودیگر

در مردم و نهو دن محالات شود احکام احکام استقامت کواکب سعد

زحل دلیل کند بر استقامت احوال مشایخ و دهاقین و فقرا و ابنا و داراک

و کرانی نرخها استقامت مشتری دلیل کند بر نیکی حال وزرا و اعیان و قضاة و علما

و داروانی و رونق ابواب البر استقامت مریخ بر سعادت حال امرا و سرلشکر و سپاه

و رونق داد و باشند باز آمدن از حرب استقامت زهره دلیل کند بر رونق زنان

و خواجه سرایان و اهل سازان و طرب و سازندگان استقامت عطارد دلیل کند بر نیکی

حال عمال و تجار و محترفه و اهل قلم و اطبا و اهل تنجیم و رونق ادارها و کثرت اخبار

نیک و کساد کیمیا در بیان بیان قانون احکام و طریق استخراج آن تاریخ

صلاح چنان نمود که یک مثال اخذ الکاز باز نماییم تا مبتدی را دستوری

باشد بوقت احکام کردن همه چیز اما شرط است که دلایل

کرده باشند در حساب بهمو نوف باشد یعنی از کتاب استنباط کرده باشند

که معتمد علیه باشد و از اصد آن بهنگام رصد حساب آن کرده باشند چنانکه در

تاریخ ما نیز اعتماد بر کتاب محقق سلطانی است که وضع آن بر اصول

رصد جدید ایلخانی کرده اند نه بر زیج ایلخانی چه آن بر اصول آن رصد نیست

بلکه بر اصول ارصاد قدیما است از آنست که هر که مخنوس آن مواقع

بست

ثبت و تفاوتهای فاحش در طول و عرض مشاهده می شود و احکامی که از آن
دلیل می سازند اگر خطا می افتد و این از بی بهری ارباب این فن است در این
روزگار چه غرض ایشان کسب باشد نه فضیلت و تحقیق حال و کسانی
نیز که تقویم ایشان التفات میفرمایند مطلوب ایشان نیز موضع ماه
ثبت در ایستن ایام و شهور اگر هنرمندی بعد از احتمال و زحمت بسیار نسخه
کامل که منقسم بجای انواع لطایف و فواید این فن باشد مکمل سازد چنانکه اگر شخصی
کامل و نفسی مکمل دیگر آنرا در شرف مطالعه آرد و وجدانی ذوق و حظ روحا
از آن او را حاصل آید که در حد حصر نیاید طعنه زنند و مذمت کنند که این را
فایده چیست و آنرا مطروح سازند و بر سبیل طنز و استهزا گویند که منجم
اظهار فضل و هنر کرده است و این قدر ندانسته که بزرگان این همه رنج
و مشقت چرا کشیده اند و اینها را وضع کرده همانا عبث نباشد
و آنچه ضروری نبود حکما بدان التفات ننمایند و ملتفت نشوند و روزگار
و اوقات شریف خود را بدان صرف و تلف نکنند القصه غرض آنکه چون سال
بتحقیق حساب کرده باشند و مواضع کواکب و سهام وغیرها ضبط کرده و طالع
اجتماع یا استقبال که سابق باشد بر آن و همچنین بار آنچه سازند و در دی

تامل کنند از سر فراغت خاطر و اهتمام تمام و قوت و ضعف هر یک را بتمامی بدانند و فضل هر یک
بر دیگری بشناسند و اتصالات و امتزاجات کواکب را با هم بهر نوع که باشد از
انواع مذکوره فرق کنند آنگاه دلایل هواری را از امور خمسه که اول اصناف
الناس اند دوم آشوب و امن سیم صحت و مرض چهارم قحط و خصب
پنجم خشکی و تری و ما یتبع ذلک جدا کنند پس این همه را با هم مقابله و مجالطه باگرد
و راجح از مرجوح جدا کردن و مقوی و مضعف را جدا کردن و مناسب هر یک
احکام ساختن امید که اکثر مواقع واقع آید چنانکه در تاریخ هفتم شهر ربیع الاول
سنه اربع و عشرین و ثلثمائه بعد الالف موافق با اول نوروز ... طالع سنه ثلث و ثلثین بعض ۱۳۲۴ه
و ثلثمائه ملکیه طالع تحویل سال عالم با فی دار الامان لاهیجان حرسها الله
تعالی عن طوارق الحدثان استخراج کردم با دلایل و شواهد و قوت و ضعف
هر یک و طالع اجتماع که سابقست بر سال و زایچه هر یک و جدول قوت
و ضعف کواکب و تقسیم دلایل باصناف حوادث و مقابله و جمع و تفریق
هر یک چنانکه نموده میشود و کلمه چند در احکام موافق آن دلایل گفته می آید انشاء الله
که بصواب مقارن و از خطا و خلل سالم باشد صورت زایچه طالع اجتماع متقدم
بر سال مبارکه ... در ساعت هشتم از شب یکشنبه ۲۹ ماه مبارک صفر
ختم

ختم بالجزو الطرق مطابق با ۲۸ اسفندارماه طالع سرطان والعین شلماه ملکن مه ورکه

چون قمر بعد از انصراف به زحل متصل میگردد و او مستولی بر طالع دلیل کند بر وقوع حال
اهل مغرب بر رونق دهقین و سلاطین گشتها و ملالت عامه از ظالمان و چون زحل در
وبال است و راجع یمکن که بعضی از ایشان گرفتار گردند و زوال یابند و چون کواکب
باران در برج باران اند دلیل باشد که ابر است اما چون ذنب آنجا با ایشانست

منع میکند و نقل ایشان را ضعیف میسازد تا آنکاه که دلیل دیگر پدید آید که دافع این
مانع گردد و چون زحل ضعیف ذاتی و عرضی دارد و مشتری قوی ذاتی و عرضی دلیل
بر ارزانی و فراخی نعمت خاصه که زحل در سنبله است و سهم و قمر تحت الارض متصل
بکوکب فوق الارض که آن زحل است دارد یا بر حضیض چون مریخ موبل و در وبال و
بهبوط دلیل ضعف اتراک و اهل سپاه است و اهل مشرق اما نحوست از زحل
دلیل فتنه و دزدی و زدن راهها و بسته شدن راهها چون نظر دوستی
سخت با اکبر چون مشتری در شرف است و وتد دلیل قوت کار و اشراف و علما
و قضاة است و غلبه کردن خارجی چون صاحب هشتم مقابل زحل است و آفت
آفتاب از این نظر است دلیل کند بر بیماریها که از کثرت خشکی متولد شود و درد
چشم و دل و دماغ و امراض دماغ خاصه از کثرت سیاه چون حمی ربع و صرع
و وسواس و توحش چون عطارد موبل و هابط و مع ذنب است دلیل کند
بر شدت و محنت اصحاب دیوان و عمال و متصرفان و اهل فضل و کثرت احساد احیف
و اطلاق تهمتها و ضعف تجار و اهل بازار اما المشتری ناظر بود مع طبیعت از کار
دور را مدد یابد خاصه که نظر دوستی است والله اعلم بالصواب صورت
زایچهٔ طالع سال عالم مبارک که بسعادت متجدد شود طالع تحویل سال در ساعت

ششم

ششم اذر در چهارشنبه هفتم ماه مبارک ربیع الاول سنه اربع وعشرین وثمانمایه هجریه موافق
دوازدهم اداماه قدیم سال الف واثنی وثلثین وسبعمایه اسکندریه موافق ماه دوازدهم تیرماه
قدیم سال سنه ... مصادف باشد اول فروردین ... حالی باشد ثلث
واربعین وثلثمایه ... باشد نهم ادار ای خانی سنه عشرین وماتین ...
... از ... در مثلثه ... و صورت زایجه مبارک ...

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۹	۱۴	۸۳	۲۱	۷	۱۷
استبرا	طلوع کس	سب	سوار مقطه	حد اهال	دخعب
[illegible] سرف	نمار جکس	اسراد	نمار جکس	[illegible]	۲۲ سواد مطو
سه اهال	۴	دستور ریسا	صد کس	فوق الارض	۴۴
دفع طبیعت	سب لسلی	حیث	۳۲	صعود داوج	دفع موت
نمار جسعود	۷	سب اهال	بطوسی	صعود دلاور	ناقص العدد
حل سعد	دده کس	حلب	مطلر اول کس	ربع معضل	ناقص العدد
دستور [illegible]	سهم کس	دفع وجه	دفع هدیه	عرض سال	ناقص الحاب
دفع توت	ابی غریه کس	قبول نکاح	عرض صوت	[illegible]	۱۷ ناقص الصو
[illegible]	۱۰ در بحال کس	مر دد دوال	ناقص العدد	ابی غریه سعد	مطلر کس
صعود ملک	دد ده مه	نمار جسعد	سب مدک	دركال سعد	حلاف [illegible]
صعود سال	دفع سعود	ماج نوره ارما	[illegible]	اردكال سعد	سب موت
دفع مدک	در بحال کس	۴۸	اردکال کس	سهم سعد	صعود صاحله
استعلا ر دیمه		صعود ملک	سهم کس	دده مدک	۱۲
دفع معضل		صعود دین	دده مه	صعود صاحله	دده کس
داند دحساب		فوق الارض		موافق مراج	سهم کس
مسلر سعد		دفع موت		دفع سال	دده ینه
نصرت		زاد الحاب		دفع مستقیم الطلوع	
استعانت		زاد الولد			
سب مدک		زاد العدو			
۹		دفع موت			
دده مدک		دركان موت			
موافق مراج		۱۸			
موافق حلق		دده سعد			
سم ۷س		ابی غریه سعد			
دفع سال		سهم سعد			
دفع دس		دده موت			
		موافق مراج			
		موافق حلق			
		سم سهر			
		دفع سال			
		دفع مستقیم الطلوع			
نصل وع ۸۲	سهم صعود ۳۶	نصل وع	سهم صعود [illegible]	سهم دوو ۵۲	سهم [illegible] صعود ۶۸

[illegible] ۳۰	[illegible] ۲۸	[illegible] ۳۰	[illegible] ۷	[illegible] ۴۹	[illegible]	[illegible] ۳۲	[illegible] ۱۹
رح نرف	سعدار مسطه	انسوراد	حدار مسطعه	اسعاسر	نرنق	اسعا	دبال
اسعاسر	مدادماد	اسعاسر	[illegible]	۳۱ معس مطعه	[illegible]	دفع طعف	دح هبوط
دفع طبیعت	بطر بحس	سعدا قبال	سلاد دبحس	حد سعد	دح مدکر	حد سعد	نرعی
دفع قوت	مسح نون	دفع طسف	دبح مدبر	طهور	ربح مدکر		دوری ال ۳۲
۴۰	۱۸		۱۸ ناقص النور		۴۲ ناقص ردو	سرعت سیر	الکاری
صعود اولی	بطو سیر	سرعت سیر	ناقص العدد	سرعت سیر	ناقص د عدد	صاعد د	صدر
صعود دوری	برج ثابت	صعود اولی	ناقص الکا	صعود ای	ناقص عدد	صاعد دو	ممازج نحس
صعود شمال	سلا دنحس	صعود دوری	۹	صعود دور	ناقص	با العدد عدد	منح ارنور
بهبوط جنوبی	ربح مدبر	حص شمال	سعت صعف	رکاد کوس	نحر الاص	سعت سعد	۴۳
سعت مایل	ناقص النور	زائد البر	بهبوط نحس	اسعل نحس	سعت مدکر	زائد دد نور	هابط دابع
اسعارت	ناقص العدد	بهبوط جنوبی	درجه موت	دبع موس	[illegible]	۷	۱۰ هابط شوب
نصرت	ناقص الکا	سعت مدکر	رح منعوا الطلوع	زیاد سیر	ودح نحس	بهبوط سعد	سلا دنحس
[illegible]	۹ ربح مونث	اعاب		بهبوط سعد	ابی عرنحس	درکال سعد	دبح مدبر
دح سعد	سعت صعف	۹		۸	درکال نحس	اردحال سعد	عرض جنوب
درحال سعد	سعت مونث	وده سعد		بهبوط سعد	ارد حال نحس	نقص سعد	نقصان
درح مدکر	مناکب	انثی عر سعد		درجه مو	درجه قمر	بهبوط	ناقص
برج شمال	[illegible]	۱۱ اردحال سعد		نصوصاعد	برج جنوب		سعت دایل
برح مستقیم الطلوع	انثی عرنحس	برج شمال			برج نحس		۱۳
	اردحال نحس				برج معوج الطلوع		ودح نحس
	بهبوط نحس						انثی عرنحس
	درجه قمر						بهبوط نحس
	محاله						درجه قمر
							برج جنوب
							برج دنس
							برج
فصل الفلک		فصل الوج ۲۵		فصل الی ۱۷		فصل القوس ۱۰	

دلالت کواکب بر غلا و رخص از اول سال دلالت زحل بر غلا بیت عاشر ۷ صعود
در فلک اوج ۷ صعود در فلک تدویر ۷ عرض شمال ۵ برج مستقیم الطلوع ۱ بهر اینجمله
بیست و پنج جزو است دلالت زحل بر رخص ناقص العدد ۵ ناقص الحساب ۵ ناقص النور
۵ ناقص القدر ۵ رجعت ۷ بهر اینجمله بیست و هشت جزو است پس زحل را میل باشد
بصفات رخص دلالت مشتری بر غلا برج شرف ۹ صعود در فلک اوج ۹ صعود در فلک
تدویر ۷ عرض شمال ۵ برج مستقیم الطلوع ۱ بهر اینجمله بیست و هشت جزو است
دلالت مشتری بر رخص ناقص العدد ۵ ناقص الحساب ۵ ناقص القدر ۵ ناقص النور ۵
بطو سیر ۲ بهر اینجمله بیست و شش جزو است پس مشتری همه حال باشد دلالت مریخ
بر غلا سرعت سیر ۷ صاعد در فلک اوج ۷ صاعد در فلک تدویر ۷ عرض شمال ۵ بهر اینجمله بیست
و سه جزو است دلالت مریخ بر رخص ناقص النور ۵ ناقص العدد ۵ ناقص الحساب ۵
ناقص القدر ۵ برج معوج الطلوع ۱ بهر اینجمله بیست و یک جزو است پس مریخ را میل باشد
بر غلا دلالت شمس بر غلا برج شرف ۹ صعود فلک ۷ زاید الحساب ۵ بهر
اینجمله بود ده جزو است دلالت شمس بر رخص ناقص العدد ۵ بهر اینجمله پنج جزو است
پس آفتاب دلالت کند بر غلا دلالت زهره بر غلا سرعت سیر ۷ صعود در فلک اوج ۷ صعود
در فلک تدویر ۷ بهر اینجمله بیست جزو است دلالت زهره بر رخص ناقص العدد ۵

ناقص الحساب ناقص النور ناقص العدد برج معوج الطلوع بهره این جابت
ویک جزو ست پس زهره بایل باشد برخص دلالت عطارد بر غلا سرعت سیر صاعد
در فلک تدویر زاید العدد زاید العدد زاید النور بهره این جله بیست وشش جزو
است دلالت عطارد بر رخص برج هبوط عرض جنوبی ناقص الحساب
هابط در فلک اوج برج معوج الطلوع بهره این جابست وچهار جزو ست پس
عطارد مایل باشد بغلا دلالت قمر بر غلا صاعد در فلک اوج صاعد در فلک تدویر
٥٢٤ زاید الحساب زاید العدد زاید النور برج کژ المطالع بهره این جمله بیست
وهشت جزو ست دلالت قمر بر رخص بطوء سیر ناقص العدد عرض جنوبی
بهرهای این جمله شانزده جزو ست پس قمر مایل باشد بغلا دلالت کواکب
در اول سال

مایل باشد بسردی
صعود فلک هبوط شمال
ربع مذکر رجعت
مرکز سیم برج مونث

مایل باشد بسردی وتری
صعود شمال صعود فلک
برج مونث ربع مونث
مرکز چهارم

گرمی وخشکی کند
سرعت سیر صعود فلک
هبوط شمال ربع مذکر
برج مذکر مرکز چهارم

گرمی وخشکی کند
صعود فلک صعود شمال
برج مذکر ربع مذکر

گرمی وخشکی کند
صاعد در فلک سرعت سیر
برج مذکر ربع مونث
شرف مرکز الف

/

مردی وری کند　　　　　مردی وری کند

بابادر فلک　بابار جنوب　ربع موثث　　حلتسی　صاعد در جنوب　صاعد در فلک

ربع موثث　نقصاله　نزف　مرکز ثالث　　ربع موثث　نطوسی　مرکز دوم

احکام کلی سال به طریق اجمال بتوان سعادت وکامرانی وتظاهر
خیرات وشادمانی متجدد میشود لطبیع عالم بوصول مرکز نیر اعظم بمادات
نقطه اعتدال ربیعی که مبارک باد وهمیون وخجسته باد وهمایون بر کافه اهل اسلام
خصوصا بر پادشاهان دادگر وحکام عدالت گستر دادار ووزرای دین پرور دد احسن
ادنان وایمن اوان ابدا در ساعت ششم از شب چهارشنبه هفتم ماه مبارک ربیع الاول
سنه اربع وعشرین وثمانمایه هجریه بطالع سعد برج قوس که در وکال مشتری عودت ٨٢٣
وشهر عطارد اوتاد آن در معهم مریخ بهم بیت شمس اثنی عشریه زحل از دلو که سادات
مثلثات این موضع ، سه له مستولی شمس وعطارد مبتز ضخ دو شمس ابر نوبت
قمها لهذا ، از طالع سال مشتری سالهذا ، از برج قران عطارد از طالع سال قران
مزی صاحب دور از برج قران شمس از طالع سال قران عطارد با دیگر دلایل قوی سوا
چنانکه در صورت زایچه مثبت ومسطور است بطریق حروف وعادت مالوف اهل نجوم
الشروع فی الاحکام بقول ابر نوبت قرا ~~ست چنانکه در صورت زایچه مثبت ومسطور است~~

دولتی

و بهره‌های قوتش فاضل بر ضعف بر مقدار نود و یک جزو مسعود المشتری که سالخدای است
دلالت کند بر قوت و عظمت ملوک و سلاطین و فرمان دهان و چون بر تربیع آفتاب است
پادشاهان با هم مخالفت اظهار کنند و به دو برج منقلب انتقال می‌یابد جهت دفع اعادی
و خصوم و مقارنه نیز نوبت با مشتری در حصول اموال مولع و ساعی باشند و بعدل و انصاف
راغب و نحوست عطارد نیز بر زحل موجب ملالت این طایفه است از اعدا حال وزرا
و مدبران و اشراف و اعیان هر چند که مشتری در نزفت اما اجزا ضعفش غالب بر قوت
و سقوط از طالع در ثامن و رتبت حادی عشر دال بقوت اما در زایل دلیل توسط احوال این
صنف باشند و در بعضی اوقات در بدیهه آن خطا واقع شود و توسط احوال خزاین
چون مشتری مقارن نیز نوبت است بنظر قبول از ملوک نوازش یابند و مرفه باشند
حال امرا و اهل سلاح چون مریخ قوی حال است و فضل قوت او بر ضعف مقدار
سی و پنج جزو غالب و اکثر قوتهای او عظیم از رفیع القدر واقع شده است
دلیل قوت و رفعت این طایفه باشد چون بر زحل منحوس است در هبوط در طالع
و مقارن سهم القتال نیز و شور انگیزند و بغارت و راه زنی اشتغال
نمایند و بعضی بقتل آیند و در میانه سال کار بسختی نزد باشند چون نظر عداوت
عطارد است مکر و حیل کنند و بمکن که بجای نرسد نظر دفع طبیعت است حال

خوابین دولت و عمال چون شمس قوی حال است و مستولی بر یازدهم سعد بود دلیل رونق
احوال این طایفه باشد و بتدریج کار ایشان نیکو گردد حال نواب و حجاب و نزدیکان
سلطان و اصحاب دیوان و عمال و مقربان چون عطارد را بهیچ ضعفی بی قوت بود
بنجاه جزو فاصل است دلیل ضعف حال این جماعت باشد خاصه که مجاسد ذنب است
و این دلیل تلف اموال و عرض ایشانست بوجه مصادره و حبس و درماندگی و مواکل
و ابتلاست اما چون مستولی بر یازدهم سعد بود امید سلامتی و خلاصی است حال
زهاد و عباد و متصوفه چون منسوب بمشتری اند متوسط الاحوال باشند با میل بنیکی اما
کم قدر جهة سقوط او حال تجار و اغنیاء نامی در سقوط مشتری و استیلاء زحل بر درجه
دوم در اموال بعضی نقصان واقع شود حال علما و قضاة و ائمه هم بواسطه مشتری میانه
بود و چون عطارد در دوم بد حال با ذنب است خالی از تشویش نباشند بی چند گاه
اصلاح آن کنند حال زنان و ازواج نیک حالی شمس دلیل نیکی حال ایشانست اما چون
مریخ در هفتم است میان ازواج و شرکا خصومت باشد و قلة نکاحها و آنچه
واقع شود بی رغبت بود حال مطربان و ساده زنخان و ارباب لهو و طرب چون
منسوبات شمس اند نیک حال باشند اما چون مستولی بر پنجم مریخ است میان این طایفه نزاع
و خصومت باشد و قلة عیش و طرب در مردم حال رعایا و عوام الناس چون قمر

بنگ

نیک حالست و نیز نوبت این صنف مردم نیک حال باشند اما چون شعاع مقابله مریخ
در طالع است خوفناک باشند و بعضی با زحمت رسد و بقدر از عین مطالبت نمایند
و این طایفه را نخوت در دماغ افتد و بزرگ طلبند لیکن بجای نرسد حال فیوج و رسل
چون منسوب قمراند نیک حال باشند چون قمر در برج منقلب است نیک حال باشند
چون قمر در برج منقلب است لکن اوقات در تردد باشند حال تلوداران
و صحرانشینان و اهل کوه پایها چون زحل راجع است با این ضعف کار این قوم در راجع
باشد و حیرت بر ایشان غالب گردد حال تجار و اهل بازار و بیاعان چون منسوب عطارداند
و ضعیف صاحب دوم راجع دلیل ضعف این طایفه است و زیان در معاملات
جهة رجعت عطارد در برج مریخ و خوف از قطاع و اهل نزد حال خویشان و اقربا
چون جز ذا اجتماع در سیم طالع اجتماعست و عطارد در سیم منحوس در سیم طالع سال
دلیل خصومت و منازعت این طایفه است با هم اما از بودن زهره در سیم طالع سال
دلیل صلحست بنا بر غرضی نه از سر اخلاص حال عبید و خدام خسیس استیلا نحوست
بر ششم دلیل تمرد و سرکشی این صنف است خاصه که زحل در عاشر است
اما چون او راجع است بجای نرسد سبب گرفتاری و حیرتست حال مفسدان
و دزدان چون منسوب مریخ اند در رامهار زحمت رسانند و اگر مغلوب گردند

حال مسافران چون قمر نیک حال و نهم پاک از نحوس است بسلامت باشند میل
و میل خلایق بجنگ و سفر چون مخطط تا آخر کسوف درین سال است دلیل است بر وقوع
آنچه وعده کرده بود ان کسوف بحسب دلایل او پس درین سال ملک آذربایجان سمرقند
را آفت رسد و در اکثر اقلیم رابع فتنه و آشوب خیزد و غارت و اسیر واقع شود
و توانگران مفلس شوند و انواع زحمات واقع شود احکام تغیر هوا وقت
مریخ و تربیع زحل بوقت تحویل آفتاب بسرطان دلیل اعتدال فصل تابستان تربیع
مریخ و تربیع زحل بوقت تحویل آفتاب بجدی دلیل اعتدال زمستان کرد اما
این فصل که بعقد دلیل هوا دیرفاست از اتصال کواکب بارده چون زحل در حمل
و عطارد و ذنب که جامع بهم نیست چون اتصال کواکب حاره با ایشان اما نو
قابل است بمکن که بفعل آید بودن مریخ در برج هوائی حاصه و زحل دلیل فساد هوا
اما زحل مانع و مصلح است چه او نیز در برج بادی است بودن قمر و اجتماع
بر درجه رابع دلیل زلزله است و خرابی جایها از آب زیرا که در برج آبی است
~~بودن قمر و اجتماع بر درجه~~ حاصه جایها که بر کنار سواحل و رودها باشند
و باز عطارد با ذنب درین برج اند دلیل نقصان آبها و چشمه‌هاست
در غرق گشتنها اما بودن مشتری در سرطان در مقارنت او بعقد را اصلاح

این کار کند

این حال کند بودن کواکب باران در برج مطر دلیل باشد که بهای میل است خاصه در اواخر بهار
واول تابستان که عطارد در سرطان بطی و راجع میگردد اکثر بجهة باغ مصلحت گوز
شد مارجب عطارد در برج احیانا بادهای تند وزد و رعد و برق جهد سوسن ما یسقلبی
بوقت تحویل آفتاب در بیست و کم درجه عقرب دلیل که زنبار ندگی است در دو فصل آخر
بودن زحل در عاز و برج خاکی دلیل خشکی و برودت هواست در اوایل سال وزان
و ال تحسین و اخراف ایشان از دیگران دلیل اختلاف هواست و بادها جهة اتصال
شد با ایشان بقدر مصلحت است احکام اسعاد بودن زحل در سنبله راجع و مایل بر جنوب
و مشتری در شرف و مستقیم با برج خاص دلیل گرانی [ارزانی] غله و فواکه و اهن و قلعی و سرب
و اطعمه و حبوبات مانند گندم و برنج و کنجد و نخود و ارزن و خاصه که صاحب سهم
مرغ با او متصل است و مشتری در شرف و قابل زهره نظر داده میکند و قوی تر آنکه
بعد از انصراف اجتماع متقدم نحس متصل میشود و در حد تحویل زحل در میزان نوحی گرانی
خوردنی است چون باغ بسیار دارد دکمن آن کند در بهار و تابستان ارزانی
بیشتر باشد چه انتهای طالع و قمر و مشتری حاضر و طالع سپند مریخ و ال
و صاحب بیت مستولی و متصل با هم و سعد و دال بر غلا جنسهای که بدین کوکب منسوب
بود در رواج یابد مانند زر و سیم و جواهر نفیس و اسلحه و ستور و برده و لحوم خام

در تابستان که انتهای ایشان بدو می رسند و باید که خود بر بدو رسند چون عطارد
دال است بر غلا اما در تابستان مع ذنب منسوب باشد و تا بعد در رواجی بود خاصه
کتاب و آنچه کتابت را شاید و عطریات خاصه وقتی که بمشتری پیوندد جای او در طالع
در میانه و آخر سال اثر بیشتر باشد از رسیدن انتها او بجانب و طالع و ربیدل
جرم او مستحاق چون نه دال است بر رخص خاصه در مرکب سیم است
دلیل ارزانی لباس الملفه حریر و پیرایه باشد خاصه وقت اتصال بمشتری
و در خزان و زمستان ظاهر تر باشد بسببی که در عطارد گفته شد احکام علل و امراض
چون ششم برج نر باشد و نر بود در اجتماع مقدم منحوس بر خلل دلیل وقوع امراض
است که در سر و دماغ و دل و جگر دل باشد و سستی اعصاب و درد چشم و دندان
وعلت در زبان اما چون صاحب ششم سالم است از نحوس و ششم و رب او مسعود
دلیل سلامتی و صحت خلایق است و اگر واقع شود سلیم الحال و اگر بیع الزوال
کند ان شاء الله العزیز نحوست عطارد و ضعف او دلیل خبط اطبا است در
معالجات اما قران نحسین و احتراق ایشان در میانه سال در برج
هوائی و نحوست خداوند ششم دلیل بیماری است و استیلای سوست بر طباع
و او جه خلایق و جرب و خارش اندام و ابله و سعال چون ... با ایشان امید کم

کرد

گذرد **احکام حرب و فتنه** چون در اول سال دلیلی نحس که دال باشد بر فتنه
و حرب عظیم که احتراق نحسین و قران ایشان در میانه سال که دلیل آشوب و شبیخون
و آفت بعضی از اشرار و قتلهای پنهانی و در معارف خاص بسم الملوک بدان با ایشان و محظوظه
دافع و مانع نوبت چون قران زحل است در قران زحل غالب آیند در هر حال **بودن**
مریخ در اول سال تحت الارض با سهم القتال دلیل شبیخون و مقاتلات خاصه در حدود
مصر و شام و جرجان و گیلان و اردبیل و قزوین و ارمنیه و اصفهان **احکام انتهای**
برج قران رسیدن انتهای برج قران در نهم و صاحب نهم نحس و منحوس صاحب
دو برش در اصل چنین بوده است دلیل که نبرد دشواری وضع حمل و زیان رسیدن
توالد و تناسل و بر پایانی عاشقان و معشوقان و کثرت اخبار اراجیف و
بیع رسولان و قاصدان **احکام** خسوف چون عقده بر طالع و جزو خسوف نحسین
اند بزرگ مشتری و شمس و نحسین با هم در تربیع و ایشان با ذنب دلیل فتنه
و خصومت است میان بزرگان و قتلها و ضعف حال خواتین و والیان
و بیماری در موی و تشویش عوام و خصومت در بازارها و نقصان آبها و مجوی
قاصدان و رسل و در بازل مسافران و مخالفت ازواج و جزع و وجع اطفال
شهر خوارزم چون عطارد با ذنب در رابع است دلیل زلزله است و غول برج

هوائی است دلیل آفت انجاد سند و طبور و بد شدن هوا و جستن بادهای مضر و موت
بر آن و سیاهان چون مریخ در جدی است آفت مرغ و ماهی باشد و عمارتهای
عالی چون خسوف در عاشر است از شر عام باشد خاصه در شهرهای که باشد عقرب
منسوب بوند چون بلاد ترک و خراسان و سرخس و جوادرم و ابل و دیلمان و سمرقند
و حاد و چین و نهاوند و ری و تبریز و همه حکمی که در وقت بود کرباشد از آنچه ذکر رفت
چون قتل و بیماری بعد از سه ماه و کمتر ظاهر شد باشد که زمان مضبوط تا بن خسوف است
احکام کسوف چون در این سال کسوف واقع می شود رای شمال کسوف را
احکام کرده میشود که واقع شده در روز یکشنبه ۲۹ ماه صفر سنه اثنی و عشرین و ثمانمائه
در برج حمل بعقده ذنب مقدار چهار دانگ طالع و وسط الکسوف درجه
مدبر مدت تاثیرش دو سال و دو ماه معظمش بعد از یکسال و نیم بودن زحل در
طالع و مریخ متصل در عاشر و مهود مولع زین در برج دلیل کند بر مخالفت
میان ملوک و سلاطین و نکبت بعضی از این طایفه و حرکت لشکرها و وقوع حرب
و فتنه و مضرت رسانیدن اهل شر و فتنه ملکی مشرف و اقلیم رابع و بیماری درد
سر و دماغ و درد سر دردی و آبله و تغیر لون و نقصان چشمها خاصه چشم را
چون کسوف در مرکز است دلیل کند بر قطع طریق و مسافران

و فرا

وخرابی عبادت خانها وزدن دیهای قلب و شرح حرارت وحسی عود و بروق
وسمومها و بد حالی بیران وعمال دیجان واهل ارادت وکساد تجارت و بسیاری اراجیف
ومکر و تزویر در خلایق و ظهور سخنهای دروغ و از گوسفندان و سکوه و فساد معادن
و بیشتر باتر شی در شهرهای بود که بحمل و اسد منسوب بود چون بابل و فارس و اذربایجان
ومازندران و خراسان و عراق و باب الابواب و دشت قبچاق و احکام این کسوف را
مشاهده کردیم اکثر موافق واقع بود چنانکه در بد و حال دمشق و آبادان و اطراف شکوه و بارگی
در چشمها پدید آمد و در بین سال اکثر چهارپای در دشت برکه هلاک شدند بعد از
یکسال و نیم قرا یوسف که والی اذربایجان و اکثر اقلیم رابع بود بمرد و سلطان
اویس که والی بابل و یمن بود از نسل سلطان اویس در این سال کشته شد و لشکرها
در خراسان و ارمنیه در حرکت آمدند و در مازندران فتنه برخاست و کسانی که والی
و حاکم بودند عاجز شدند و بگریختند و گوسفندان رنجور شدند و بسیاری تلف
گشتند و دیهای قلب بسته شدند و عبادت خانها بی رونق گشت و مسافران متحیر
شدند و همچنین تا این غایت که تحریر این نسخه کرده میشود و از تاریخ مذکور دو سال
گذشته است هنوز از این اثرها بقدر باقی است والله اعلم چون از این مقصود
بود در کتاب تاریخ عالم خواستم که ضمن لطایف و قواعد چند بکنم

فایده زحل دلیل محنت کارهای دنیاوی است و شقاوت و نومیدی و فقر و تنگی و گرانی
و بیماری و اندوه و خرابی و دشواری کارها و مذلت و خساست و جهل و هر فسادی
که در دنیا سبب زوال و محنت گردد مریخ دلیل محنت کارهای دینی است
مانند فسق و فجور و قتل و سرقت و حرق و کلاب و غیره و جدل و جدال و کبر و غضب
و ضرر رسانیدن و نهب و غارت و هر فسادی که در آخرت سبب عذاب
و عقاب گردد زهره دلیل سعادت دنیوی است مانند نان و نعمت
و پاک خوردن و پاک آشامیدن و سر سفید کردن و لباسهای نو پوشیدن و زینت
بکار داشتن و کردن نکاح و مباشرت و ساختن قصر و ایوان و دوست
داشتن عطرها و درود و سرود و استماع ساز و نوا و اوتار و هر چیزی که در دنیا
از آن منع و لذت توان داشتن مشتری دلیل سعادت امور دینی است
چون آگاهی از معاد و خیرات و مکارم اخلاق و امانت و دیانت
و صلاح ذات البین و زهد و ورع و راستی و طاعت و حسن اعمال
و هر چه سبب سعادت آخرت گردد و موجب رستگاری باشد
دلیل امور کون و فساد است چنانک سبب تغیرات هر یک جداگانه در
نفوس انسانی و هم سعادت بدو منسوبست و او دلیل السعد الاصغر
خادجی

خارجیاست چون مال و جاه و علت و اسباب آفتاب دلیل امور اخرت و عقبی
ورسانیدن موجودات را بکمال خاصه نفوس انسان را و سهم الغیب و محبوبست و او دلیل
سعادات داخلی است چون علم و رای و تدبیر و اندیشهای بصواب و موضوعات عالم
از اعیاد و مواسم و اوقات مخان عطارد شریک و معاون آن دلیل است که بمانع و ابا
ماده خانه او لطیفه آفتاب که نیر اعظم است خصم و سیارات و ثوابت
وکوکب نانی وو قارست و بطبع گرم و خشکست اسد با موافق مزاج و قوی خود
یافت بیت خود ساخت و پنج برج را بر توالی او الکنت و ماه که بدیل نظر او
دریع الحرکه و متغیر الحال و بطبع دو برج سرطان را که موافق حال دوست و دخواد
اسد به بیت قبول کرد و پنج برج باقی ولایت او شد و ایشان هر یک از دولت
خود خانه ملوکی دادند از کواکب پنجگانه منجمه خانک معلوم است بحسب مناسبت
نسبتی دو کوکب را که خانها شان دو از دهم یکدیگر افتد مانند زحل و عطارد و مریخ
و مشتری و شمس دشمن یکدیگر باشند و منجمی اگر بر تربیع و مقابله یکدیگر باشند چون
نیرین و المحبین و بعضی سعادت و نحوست کواکب را بنسبت شرف و هبوط
ایشان با نیرین نهاده اند یعنی اگر شکل دوستی باشند سعد اند و اگر بد و دشمنی
نحس مانند مشتری که بتثلیث ناست کویند سعد بزرگست و مریخ که بشکل تربیع است

گویند نحس کلی است اما حقیقت حال بشرح فصل خواجه نصیر الدین علیه الرحمه گوییم

لطیفه گویند طالع عالم سرطان است و هر چهار وتد او بروج منقلبه و آفتاب که کوکب علوی
اشراف در اوتاد است مشتری را که کوکب حیات است و بقا در طالع و آفتاب را در عاشر
و زحل را در رابع و مریخ را در سابع بحسب مناسبت و ماه که خلیفه و معین
آفتاب است در حادی عشر که دوم عاشر است و زهره را در تاسع که کوکب صلاح
و دیانت و نظافت است و عطارد را در ثالث که کوکب عقل و علم و فراست و کیاست
است و بروج اینها در تقسیم درجات شرف یعنی بسیار گفته اند و نیک در خاطر
نمی نشیند اما حقیقت آنست که هر کوکبی را در درجه قوی یافته اند یعنی فعل او
آنجا ظاهرتر می باشد آنرا درجه شرف او خوانند و نوعی دیگر دوستی و دشمنی کواکب
بحسب وقوع اشراف ایشان گرفته اند چنانچه در تقسیم بیوت گفته شد

لطیفه عطارد که کوکب نطق و عقل باشد در طالع او را فرح باشد و ماه که کوکب
طرب و عشق و فرزند است در پنجم و ماه که کوکب خویشان و حرکه است در سیم و مریخ که
بیماری است و شر و اذی در ششم زحل که کوکب شقاوت و سور و آلام و کشتن و بند و زندان
است و انواع مشقتها در دوازدهم مشتری که کوکب سعادت در دنیا
و امیدهاست در یازدهم و آفتاب که کوکب امور آخرت و سعادتهای آخرت

[illegible]

عقبی است در نهم پس هر جا اصول است باید دید نحس و سعد و نیز روح او تحت الارض و هرچه
اگر نحس فوق الارض و روح سعدین در زیر زمین پس منقلب طالع عنو ار اول نحس
ساقط زحل در هر جزو که احتراق کند بعد از سی سال باز در ان جزو محترق شود و مشتری
در دوازده و مریخ در پانزده سال و شمس در یک سال و عطارد در یک سال و زهره
هر جزو که اجتماع کرده باشد بعد از بیست و پنج سال باز در ان جزو اجتماع کند لطیفه
کوکب مذکر را در برج و ربع و بیت مذکر قوت تذکیر او زیادت گردد و همچنین اول
کوکب مونث در برج و ربع و بیت مونث لطیفه اگر کوکب مذکر در برج و ربع و بیت
مونث افتد خنثی گردد و کوکب مونث در برج و ربع و بیت مذکر افتد سعری گردد
اجتماع هفت کوکب در یک درجه دلیل بر عظمت است از دو وجه یکی آنکه شش کوکب
یک دقیقه محترق گردند و ثانی آنکه پنج نحس غلبه کنند بر دو سعد یعنی نحوست نحس
ظاهر است و زهره نیز بجرم نحس اند و عطارد هر مزاج که غالب بیند آن مزاج گیرد پس
پنج نحس را مزاج غالب تر باشد و سعد باشد و این نادر افتد لطیفه از سعدی
ناظر حصه نیاید الا امید چنانکه نحس ساقط ضرری نرسد مگر خوف لطیفه
مضرت نحس بجور رجعت و احتراق و هبوط و وبال سخت تر باشد
زیرا که علم لما دم برید بود و صر نحس مقبول انجا نه و شرف و استقامت کم بود

بدان سبب که نظر کرد که دست امور باشد لطیفه سعد اندک سعادت نحس را قبول کند خداو
کوکب و نحس نکند زیرا که او دلیل بسته فایده نحسی که خداوند هشتم و دوازدهم و ششم
و هفتم و چهارم و سیم باشد ضرری او زیادت بود چنانکه هر سعد که صاحب طالع و دهم
و یازدهم و دوم و پنجم و نهم باشد نفع او بیشتر باشد بسبب اجتماع مزاج ذاتی و عرضی
فایده هر برجی و کوکبی را دو اثر است یکی ذاتی چون اثر شمس در حمل و عرضی چون اثر عطارد
در سنبله در امور ملکی و بزرگی چون غاشیه باشد فایده هر گاه که قوی سعدی و نحسی برابر باشد
اثر نحس زودتر پدید آید بدان واسطه که زحل قوی تر از مشتری است و مریخ قوی تر از زهره
بسبب اعتلاء فلک و بطوء سیر و عظم جرم و بعد از عالم تا بزعالم کون و فساد است و فساد غالب
بر کون فایده مدار احکام در طالعها بر کوکب ... است پس بر مستولی پس بر صاحب
طالع پس بر قابل تدبیر پس بر قابل تدبیر قمر پس بر صاحب بیت هر یک از ترتیب
و اگر هیچ یک یافته نشود آن طالع را از نه باشند که تنها بود بی جان فایده ارباب
مثلثات طالع و نیرین را از قوت در نحوست و سعادت با آن حد که سعادت
ایشان نحوست هر دو نحس را دفع کند تا اگر هم در طالع قران کرده باشند
فایده چون درجه طالع زیادت از ربع درجه باشد در احکام
خداوند دوم شریک او باشد یعنی صاحب طالع و اگر از سی و نه درجه بیش باشد
حکم

حکم آن طالع اندوهم باید کردن مطلق بر خلاف آنچه دیگران گفته اند و این حق است چه
برج را از وی دیگر است و بیت را از وی دیگر فایده ترجیح دلیل ظاهر است و تسویه دلیل باطن
یعنی پنج درجه آخر را از هر خانه که آن را درجات مردار یا میته یا حشو خوانند اگر کوکبی یا
دلیلی در آن درجات باشد آن را اعتبار نکنند و ضایع خوانند و اگر بعد وی
بیش از پنج درجه باشد بصورت در این خانه بود و بتسویه در دوازدهم آن خانه
پس ظاهرش را حکم از آن برج کنند و باطنش را از آن که در دو حال او باشد
فایده ضرر آفتاب از قران مریخ و مقابله زحل است و ضرر ماه از قران زحل
و مقابله مریخ بود کاتب گوید عظیم القدر بر درجه طالع یا عاشر یا بر درجه یکی خانه
نیرین یا بر درجه سهم السعاده باشد سعادت بزرگ بخشد صاحب طالع را
چنانکه خارج از نسبت اصل او باشد اگر آن حال در طالع سفله بود حاکمی یابد
گردد و اگر در طالع بخت زادن واقع شود بر اکثر اقالیم عالم استیلا یابد اما اگر آن
کوکب بر خانه سعدین باشد اول و آخر آن شخص نیک گردد و اگر بر [illegible] سعدی
و نحسی باشد چنانکه سعد مقدم باشد اولش عظیم نیکو گردد و ا[...]د
آید لطیفه از روی تشبیه زحل در احتراق مانند سنگیست که نقره[...]
پاره پاره شود یا چون آهنی که نرم گردد و بیشتر او خبث شود و بیشتر چون ا[...]

[illegible]
و آخرش [illegible]
نقره شود و
زیر که

اسرب

گداز دارد و اسرب او ظاهر شود و مریخ چون مسی که بتابد و بوبال او در برند پس چون
سیماب که با آتش رسد مستهلک شود عطارد چون انگشت که با آتش اصل رسد
و افروخته گردد ضعیف شود قمر در اجتماع چون نقره زر اندود که بگدازد و در پیش
باطل گردد رفتن آفتاب در زیر شعاع آفتاب دلیل بیماری و کاهلی است و بیرون
آمدن دلیل جوانی و نوی و تحت الشعاع دلیل خفا و ضعف و مرض است
و احتراق دلیل مرگ و هلاک است زیرا که احتراق مزاج کوکب را باطل میکند بالتمام
لطیفه استادان این صنعت شریف سهمی پیدا آورده اند که آنچه حوادث
عالم و او بنجیم کوکب که یکی بغایت بلند رتبت و گران حرکت است و یکی
میانه حرکه و میانه رتبت و یکی پست رتبت و در غایت سرعت چه امور عالم
ترکیب حال بیش نیست یا آنکه بغایت کثیر المدة اند و رفیع القدر چون طوفان
و ملت و دولت یا آنکه حقیر قدر و اندک مدة اند چون صناعت و زراعت
و معاملات و مسالمت و نحو ها پس سهم مذکور بحسب معنی دو مرتبه
[illegible] نتیجه دهد چون مراد ما اینجا نوع اخیر است گوییم که هرگاه که فضل و مثل آن ده
[illegible] بر آفتاب بکسیم و حرکه زحل بر و افزاییم اگر مستقیم باشد و کم کنیم حرکة ماه
اگر راجع بود حاصل حرکه آن سهم بود در آن سال و در سن مصنف الکتاب را ارقاطع

٥٠ اگر

ما نقصان کنیم و موضع زحل بر ما بقی افزاییم تا موضع سهم الحوادث بیرون آید
و دایم در وقت اجتماع این سهم مقارن زحل باشد و در استقبال مقابله
او باشد در این وقت اثر بد کند و یک نوبت اجتماع و استقبال
از انجاست و همچنین بر تربیع زحل بوقت تربیع نیز حاصل شدن است
هرگاه که این سهم مسعود بود بجرم یا بشعاع نحوس سعود و در خانه‌های
میان خلایق اتحاد و مودت بود و برآمدن مهمات باسانی و اگر منحوس بود
یا در خانه‌های نحسان باشد حکم برعکس و نیز گفته‌اند که اگر در خانه‌های حمل بود دلیل
بود بر فرو بستگی کارها و شدت سرما اگر موسم بود و بادهای ناخوش و در خانه
دلو اگر در خانه‌های مریخ بود خصومت افتد میان خلایق و بادها سخت جهد
و در موسم گرما گرمی کند اگر در خانه‌های زهره بود مردم مایل شوند بلهو و طرب
و غلبه نشاط در خلایق و بارندگی اگر در خانهٔ آفتاب بود هوا خوش گردد
و در وقت گرما گرمی کند و مردم بزرگی جویند و با اهل دولت اختلاط
اختلاط بسیار کنند اگر در خانهٔ قمر باشد باران آید و فتنه و کساد که
کار عوام و خرابی‌ها رسد بمردم اگر در خانه‌های مشتری و قوس بود هوا خوش گردد
و مردم میل بصلاح و خیر کنند و در وقت دار القضا باشد اگر در خانه‌های عطارد بود

گرفتن کفش و گوی با شبیان مردم و تهمت و غمه خاصه در جوزا و میلی دم بحساب
و کتابت و خصومتهای دیوانی لطیفه سی و سه برج که بر یک طبیعت اند مانند سه بادی
دقیقه و سی چهار برج که به ترتیب یکدیگرند مانند چهار شریک مخالف یکدیگر در مزاج اند فائده
کوکب چون در خانه خود باشد دلیل کند بر قوه و فراغت و امن اگر در شرف
باشد دلیل کند بر عزت و حرمت و ازدیاد جاه و ثروت اگر در اوج باشد دلیل کند
بر رفعت و زیادتی مرتبت اگر در اوتاد باشد خاصه طالع و عاشر دلیل کند بر زیادت
شدن مناصب و رسیدن بمرادها و امیدواری اگر مسعود باشد دلیل کند
بر سعادت و سلامت و فرح و خرمی اگر مربع باشد دلیل کند بر جرات و جلادت
در کارها اگر مستقیم باشد دلیل کند بر استقامت احوال و استوا بودن کارها
اگر در وبال باشد دلیل کند بر ضعف و عجز و دلتنگی اگر هبوط بود دلیل کند بر خواری و ذلت
اگر در حضیض بود دلیل کند بر خمول و سقوط اگر در خانه زحل بود دلیل کند بر عزل از
راتب و بی وجودی اگر منحوس باشد دلیل کند بر آفت و نکبت اگر بطی بود دلیل کند
بر تکاسل و تعویق در کارها اگر راجع باشد دلیل کند بر بیماری و حیرت و ندامت
اگر محترق بود دلیل کند بر آسیب و موت و خوف و غفلت فائده دلائل این ها
چون با اتصالات سعود در اوقات ایشان از بیرها باشد دلائل خوف اجون اتصالات [کوکب]

وخوف

خسوف و کسوف در او فاش شود و تشویش از تن ظاهر شود بود برای آنکه وقت قابل
و بابل شده باشد و این دلایل قوی و معطی کرده شد نفس چون از یحیی منصرف شود به عطارد شود و
نرخها بالا گیرد و کار بر مردم دشوار شود و ابا جیف افتد و اگر نظر عداوت شود
خصومتها خیزد میان عوام و وقوع خیانات و دزدی و بر دو نهفت به یکدیگر دگرانی
اگر از سعدی منصرف شود دید و بپیوندد خبرهای خوش آید و صلحها افتد و رواج بازارها
باشد و انواع نشاط پیدا در عوام و ارزانی نرخها حاصل گردد نظر دوستی بود معاینه گردد
اول سال قران نحسین خاصه در طالع یا عاشر پادشاه آن ولایت آن را که برج
منسوب بود آفت رسد و ملکش را دیگری فرو گیرد اگر قران مریخ و مشتری
بود در شهرهای آن ملک را آفت و مصیبت عام باشد اگر قران شمس و مریخ باشد
پادشاه روم را آفت رسد اگر قران شمس و زحل باشد قحط شود اگر
قران عطارد و مریخ بود آفت منسوبات عطارد بود و انواع آگوب
و دیبها اگر قران عطارد و زحل بود بلاد تنگی عظیم باشد و موت خلایق
اگر قران سعدین باشد راحت و فراخی نعمت و آسایش خلایق باشد.
والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب تمّ فراغ من تحریر هذه
الکتاب یوم الخمیس حادی عشر ربیع الآخر سنه اثنی و عشر و ماتین

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

احمدک اللهم یا ذا الطول والنوال واصلی علی مهبط انوارک محمد واله وصحبه خیر آل وبعد فهذه رسالة فیها ملحة من موقف سمت القبلة اهملها مع تمامها بالتماس من لا یوافقنی مخالفته ولا یسعنی الا اسعافه وموافقته مع مزید نبذ من الفوائد والعوائد الجمیلة والله ولی الاعانة وهو حسبی ونعم الوکیل وهی مشتملة علی مقدمة وبابین وخاتمة اما المقدمة ففی الاصطلاحات التی یتوقف علیها المباحث الآتیة فلیعلم ان الارض بجملتها مستدیرة کریة الشکل وان الواقف علیها من جمیع الجوانب راسه الی ما یلی المحیط وهو الفوق ورجله الی ما یلی المرکز وهو التحت وان سطح الارض اذا اتخذ به موازیا لمقعر الفلک المحیط به والسایر علی الارض یحاذی بصر سمت راسه فی کل وقت جزء آخر من الفلک ولو کان السیر علی جمیع الارض ممکنا وان العناصر والافلاک کلها کریة الاشکال وهذه الکرات یحیط بعضها ببعض والارض فی الوسط ثم الماء فهو محیط بها ثم الهواء ثم النار ثم فلک القمر ثم فلک العطارد ثم فلک الزهرة ثم فلک الشمس ثم فلک المریخ ثم فلک المشتری ثم فلک الزحل ثم فلک الثوابت ثم فلک الافلاک ویسمی الفلک الاعظم والفلک الاطلس وهو الفلک المحیط بجمیع الاجسام وعلی هذه الاجسام من العناصر والافلاک وما فیها یطلق اسم العالم والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

اذا تمهد هذا فالدايرة العظيم

التي على سطح الارض الكائنة في سطح معدل النهار الفاصلة بين نصفين نصفها شمالي
ونصفها جنوبي يسمى خط الاستواء واذا توهمت دائرة اخرى تمر بقطبيها
انقسمت الارض بهما ارباعا احد الشماليين هو الربع المسكون والباقية اما غامرة
في البحار غير مسكونة واما غير معلومة الاحوال ثم قسم هذا
المعمور من الربع المسكون بسبع قطاع مستطيلة [illegible] بازاء خط
الاستواء وتسمى الاقاليم ونسب كل اقليم منها بواحد من سبع

السياره على هذا الشكل
وطول العمارة من المغرب
الى المشرق ماه و ثمانون
درجه وعرضها
من خط
الاستواء
الى ست
وستين
درجة
وعرض
كل بلدة
عبارة عن
مقدار بعدها
عن خط الاستواء
وكذا طولها مقدار بعدها

عن جزاير الخالدات كانت مبدا العماره فى الجانب الغربى وهى الآن
غير معموره بل مغمورة فى الماء غالبا وقوم جعلوا مبدا العمارة ساحل البحر
الغربى وبينهما عشر درجات فمبداء العروض خط الاستواء لانه
متعين بالطبع دون غيره واما مبداء الاطوال فقد جعله الجمهور من
جانب المغرب لتكون ازدياد عدد الطول فى جهة توالى البروج

على هذا الشكل الباب الاول في معرفة خط نصف النهار وخط الاعتدال
فليعلم ان اي بقعة فرضت تكون خط نصف نهارها
وخط اعتدالها مخصوصين لها
لا يوجدان في غيرها اللهم
ان يتفق الاتفاق بين
البقعتين في
الطول الوص
فح تكونان تحت
خط نصف نهار

واحدا او خط اعتدال
واحد على ما نتفق عليه ان شاء الله تعالى فاذا اريد استخراجهما بالنسبة الى بقعة معينة يحتاج اولا الى تحصيل السطح الموزون وهو ارض مستواه غاية التسوية بحيث لو صب عليها ماء مال من جميع الاطراف على التساوي او وضع عليها مدحرج كالبندقة وقف عليها من غير ميل ثم تدار عليها دائرة باي مقدار اريد وينصب على مركزها مقياس نصبا على زوايا قائمة ليكون عمودا عليها ويعرف ذلك اما بالشاقول او بان يقدر ما بين راس المقياس والمحيط بمقدار واحد من ثلث نقط من المحيط وينبغي ان يكون المقياس معتدلا في الطول والقصر والاوجه ان يكون في طول ربع قطر الدائرة ويكون قاعدته اغلظ من راسه بقليل على هيئة مخروط مستدير ثم يرصد ظل المقياس في نصف الصباح من النهار وهو متناقص في ينتقص حتى يدخل الدائرة ويعلم على مدخله علامة ويرصد ظله ايضا في نصف المساء من النهار وهو

يتزايد ويتسلط ح يخرج من الدايره فنعلم على مخرجه من المحيط علامه ايضا وننصف
القوس بين علامتي المدخل والمخرج ونخرج من المنتصف خطا يمر بالمركز الى المحيط هو خط نصف النهار
وخط الزوال والقطر القايم عليه الذي يتقاطع معه على زوايا قايمه عند المركز يسمى خط الاعتدال
وخط المشرق والمغرب ويربعان الدايره ثم نقسم كل ربع تسعين قسما متساويه لنعرف
مقادير السموت من خطوط الظل الواقعه على المحيط وهذه صوره الدايره ونعرف بالهندسه
ولا شك ان صحه هذه الاعمال مبنيه على توازي المدارات ومدارات معدل النهار
وانها ليست حاصله بالحقيقه لمكان حركه الشمس لكنها اذا روعيت شرايطا معدوده في
المطولات قرب العمل من التحقيق ومن جملتها كون ذلك الرصد كون الشخص حدوده حين هو
ان يكون المتقابلين لكيما صيفيا

ليكون الظل
اقصر والهواء
اصفى وارق
وعوارض الجو
المانعه من الظل
اقل والله اعلم

الباب الثاني
في بيان سمت القبله

ونعني بسمت القبله ههنا نقطه في الافق اذا واجهها الانسان يكون مواجها للكعبه فيما
التحري وهذا يتوقف على تمهيد مقدمه وان طول مكه عن جزاير الخالدات سبع وسبعون جزا

جزء وسدس جزء وعرضها احد وعشرون جزءا وثلثا جزء فكل بلدة يكون طولها
اقل من طول مكة فمكة شرقية عنها وكل بلدة يكون طولها اكثر من طول مكة فمكة غربية عنها
وان تساوى طولاهما فمكة على خط نصف نهارها جنوبية ان كان عرض مكة اقل من عرضها
وشمالية ان كان اكثر وكل بلدة يتساوى عرضها وعرض مكة كانت مع مكة تحت
مدار واحد يومي فان كان طولها اقل من طول مكة فمكة عن يسار مشرق الاعتدال
لتلك البلدة وان كان طولها اكثر فمكة عن يمين مغرب الاعتدال على ما سيأتي تفصيله ان
شاء الله تعالى اذا علم هذا فليعلم ان لمعرفة سمت القبلة طرقا كثيرة لا يليق ايرادها ههنا فلنقتصر
على وجهين الاول وهو ان الشمس يكون مارة بسمت مكة عند كونها في الدرجة الثامنة
من الجوزاء والثالثة والعشرين من السرطان وقت انتصاف النهار هناك لتساوي
ميلها لعرض مكة في هاتين الدرجتين والفضل بين نصف نهارها ونصف نهار بلد مفروض
يكون بقدر التفاوت بين الطولين فليؤخذ التفاوت ويؤخذ لكل خمسة عشر جزءا
ساعة ولكل جزء اربع دقائق فيكون ما اجتمع ساعات البعد عن نصف النهار ويرصد في بلد
في ذلك اليوم ذلك الوقت قبل نصف النهار ان كانت مكة شرقية او بعده ان كانت
غربية فسمت الظل ساعتئذ يكون سمت القبلة الثاني واذ قد فهم مما سبق ان البلد
الغير مكة والبلد المفروض لا يمكن ان يتفقا طولا وعرضا معا فهما اما متفقان طولا
مختلفان عرضا او متفقان عرضا مختلفان طولا او مختلفان طولا وعرضا اذا تصور
هذا فمكة بالنسبة الى الربع المعمور لا تخلو عن ثمانية اوضاع الوضع الاول هو ان يكون
طول البلد مساويا لطول مكة وعرضه اكثر من عرضها الوضع الثاني ان يكون الطولان
متساويين ايضا وعرض البلد اقل من عرض مكة ففي هذين الوضعين يكون سمت قبلة البلد

على خط نصف نهاره ويسهل حينئذٍ معرفتها جداً لكونهما اعني مكة والبلد المفروض
تحت خط نصف نهار واحد الا ان المصلي يواجه سمت الجنوب في الاول ونقطة
الشمال في الثاني على هذا الشكل

الوضع الثالث ان
يتفقا عرضا وطول البلد
اكثر من طولها
حماها الله تعالى

الوضع الرابع
ان يتساويا
في الوضع ايضا
وطول البلد اقل من
طولها ففي هذين الوضعين يكونان اعني مكة والبلد المفروض تحت مدار واحد
يومي وحينئذ ان كان طول البلد اكثر كما في الوضع الاول فمكة عن
يمين نقطة مغرب الاعتدال وان كان بالعكس كما في الوضع الثاني
فمكة عن يسار نقطة مشرق الاعتدال على هذا الشكل

وفي معرفة سمت القبلة
في هذين النوعين
نوع اشكال لطولها
من المدارات اليومية

ولا يراد وحل نوع اطناب لا يليق بهذا المقام فمن اراده فليطلب في المطولات
الوضع الخامس هو ان يكون عرض البلد وطوله زائدين معا على عرض مكة و
طولها وحينئذ يكون سمت القبلة في الربع الغربي الجنوبي الوضع السادس هو ان
يكون العرض والطول معا ناقصين عن عرض مكة وطولها فسمت القبلة يكون في الربع
الشمالي الشرقي الوضع السابع هو ان يكون عرض البلد زائدا على عرض مكة و
طوله انقص من طولها وحينئذ يكون سمت القبلة في الربع الجنوبي الشرقي الوضع الثامن
هو ان يكون العرض ناقصا عن عرض مكة والطول زائدا على طولها فسمت القبلة
يكون في الربع الشمالي الغربي واما طريق تعيين نقطة السمت فموقوف على ان
يقدر تمام الدائرة بثلاثمائة وستين درجة كما هو المقرر من قاعدتهم فيكون
كل قوس من القسي المحيطة بالارباع الحاصلة بتقاطع خطي نصف النهار والاعتدال
معادلا بتسعين جزءا كما انه اذا تقرر هذا فالاصلح ذلك ان يؤخذ ما بين تفهم
الطولين من الدرجات والدقائق فان كان طول البلد زائدا على طول مكة
يعد قدر التفاوت من الطولين من خط نصف نهار البلد الى الجانب الغربي
وتعلم على مقدار التفاوت في طرفي الجنوب والشمال ويوصل بين علامتين
بخط مستقيم هو خط نصف نهار مكة وان كان طول البلد ناقصا عن طول مكة
يعد القدر المعين من خط نصف نهار البلد الى الجانب الشرقي وتعلم في طرفي
الجنوب والشمال بينهما بخط مستقيم يكون هو خط نصف نهار مكة ايضا وكذلك يؤخذ ويوصل بينهما
ما بين العرضين من الدرجات والدقائق فان كان عرض البلد زائدا
على عرض مكة يعد القدر الحاصل من العرضين من خط اعتدال البلد الى

الجانب الجنوبي ونعلم في جنبي المشرق والمغرب ونوصل بينهما بخط مستقيم وهو
خط اعتدال مكة اعني خط المشرق والمغرب لها وان كان عرض البلد ناقصا
من عرض مكة نعد مقدار التفاوت من خط اعتدال البلد الى الجانب
الشمالي ونعلم ايضا في طرفي المشرق والمغرب ونوصل بين العلامتين
بخط مستقيم من المشرق الى المغرب وهو خط اعتدال مكة فكان نقطة تقاطع
خطي البلد موضع البلد كذلك نقطة تقاطع خطي مكة يكون مكة اذا تقرر هذا
فلنورد ههنا مثالا في الوضع السابع ليفهم منه باقي الصور وهو ان طول
دوركي حماه الله تعالى عن طوارق الحدثان من جزاير الخالدات احد وسبعون
جزءا وعرضه من خط الاستواء تسع وثلثون جزءا وثلثا جزء فعرض
دوركي اكثر من عرض مكة وطوله اقل من طول مكة فيكون قبلة دوركي في
الربع الجنوبي الشرقي فنعد ما بين الطولين وهو ستة اجزاء وسدس جزء
من نقطة الجنوب الى الجانب الشرقي ونعلم في طرفي الجنوب والشمالي
ونوصل بينهما خطا وهو خط نصف نهار مكة كما مر وكذلك نعد ما بين العرضين
وثمانية عشر جزءا من نقطة المشرق الى الجانب الجنوبي ونعلم في المشرق و
المغرب ونوصل بين العلامتين بخط هو خط المشرق والمغرب
لمكة وقد عرفت ان موضع تقاطع خطي مكة يكون مكة
فنخرج خطا من مركز الدائرة يمر بنقطة تقاطع خطي
مكة الى المحيط هو سمت قبلة دوركي على هذا الشكل
ويقاس عليه باقي الصور

الشمال ما بين الطولين ستة اجزاء وسدس جزء

الخاتمة فی بیان الطول والعرض لاشك ان من اراد استخراج سمت القبلة
فی ای بقعة کانت تحتاج الی معرفة طولها وعرضها وذلك امر لا یتولاه کل واحد
بنفسه فنقلت من جداول القوم جدولا مشتملا علی اطوال البلدان المشهورة
والمدن المعروفة وعروضها لیقاس سایر البقاع الغریبة منها الیه وبسهل
العمل فی ذلك علی من اراد ان شاء الله تعالی والله اعلم بالصواب و

جدول الرسالة

جدول طول البلاد من جزاير الخالدات وعرضها من خط الاستوا

البلدان	الطول	العرض	البلدان	الطول	العرض
اسكندريه	سا ل	كط ل	قبرين	عب ب	له ل
مصر	سح د	ل ك	حلب	عب ب	له ل
دمياط	سج ل	لا له	ارزن الروم	عر ح	لط م
صنعا يمن	سز ح	يا ح	ارزنكان	عد ح	لط ح
مدينه رسول	عه ك	كط ح	سيواس	عا ل	لط ل
مكه	عر ح	كا م	قيصريه	سط ح	لط ل
طايف	عر ك	كا د	قونيه	سو ح	لح ح
بمامه	[illegible]	[illegible]	ماردين	عبه ح	لو لط
بيت المقدس	[illegible]	[illegible]	سنجار	عو ح	لو ح
دمشق	ع ح	لج ح	موصل	عر ح	لو ل
بعلبك	ع مه	لج له	اربيل	عر يد	لط ح
حمص	ع مه	لد ح	اخلاط	عه ه	لط ك

البلدان	الطول	العرض	البلدان	الطول	العرض
الى	عط ه	لا ح	تفلس	فح ح	مح ح
سلاس	عط مه	لو ح	بلقان	فح ل	لط ح
ارمیه	ف مه	لو مه	باکویه	فد ل	لط ل
مرند	فا ب	لو ه	شماخ شروان	فد ل	م ه
نخجوان	فد	لح م	باب الابواب	فه ح	مح ح
مراغه	ف ح	لز ك	کوفه	عط ل	لا ل
تبریز	ف ل	لح ح	مداین	ف ح	لح لط
اردبیل	فح ح	لح ح	واسط	فا ل	لب ك
موقان	فح ح	لح ح	بغداد	ف ح	لح ل
بردع	فح ح	م ل	بصره	فد ح	ل ح
جبره	فو ح	ما ك	سبز	مد ل	لا ل
خوی	عط م	لو م	شیراز	لح ح	لط ل

جدول طول البلاد من جزاير الخالدات وعرضها من خط الاستوا

البلاد	الطول		العرض	
الاقليم الاول	درج	دقايق	درج	دقايق
مدينة جنة	ما	م	لط	ل
مدينة نوبه	سو	ح	لد	ل
صنعاء يمن	عر	ل	ر	[illegible]
عدن	عه	ه	ع	[illegible]
عمان	صد	ل	لط	[illegible]
سوری	اقليم	له	ه	[illegible]
اقليم ثاني	عه	ک	له	[illegible]
مدينة رسول ملكه	عز	ب	ى	[illegible]
يمامه	ما	نه	کا	ل
مجد	نحر	ح	له	نه
كريت	ف	ک	له	مه
شبرور	ف	ک	ع	ل
منصوره	محر	ه	کد	ه
اقليم ثالث	سعد	ل	ل	ک
اسكندريه رمله	سه	م	لب	م
بيت المقدس	سو	ل	لب	ه
قلباره	اقليم	ل	کر	نه
طبسوره	سح	مه	لب	ه
دمشق	ع	ه	کر	ه
قسطاط	ع	ه	لا	ه
كوفه	عط	ل	لا	ه
بغداد	ع	ح	کر	ک

البلاد	الطول		العرض	
الاقليم الثالث	درج	دقايق	درج	دقايق
واسط	ف	ل	لب	ک
بصره	عد	ه	لا	ح
اهواز	عه	ه	ل	ح
تستر	عو	نه	ر	ه
نسابا	عز	ى	ر	ح
شيراز	ع	ح	بد	ح
[illegible]سا	[illegible]	نه	لح	[illegible]
خوز	[illegible]	ل	لد	[illegible]
نيشابور	[illegible]	ه	ر	[illegible]
اصطخر	ط	ح	ل	ح
سيراف	مد	ر	لط	ل
[illegible]جسان	[illegible]	ه	لب	ل
[illegible]	صح	ه	لا	مه
[illegible]	ن	ه	لا	نه
[illegible]	ن	ه	ل	ح
كابل	ل	ه	لد	ه
اقليم رابع	عح	ه	لح	ه
عموريه	سو	م	لد	نه
مصيصه	سط	م	لو	ح
طرابلس	ع	ل	لر	ح
حلب	عا	ح	نه	ر
حمص	عا	ه	لح	م

بسوره

البلاد	الطول درج	الطول دقايق	العرض درج	العرض دقايق	البلاد	الطول درج	الطول دقايق	العرض درج	العرض دقايق
من الاقليم الرابع					من الاقليم الرابع				
رى	عد	له	لو	ح	طوس	صب	ح	لر	ح
اعند	عد	له	لح	ح	سرخس	صح	ك	لر	ح
حران	عج	ح	لد	ح	مدور	صد	ك	لر	ل
نصيبين	عج	ر	لو	ح	مرورود	صه	ح	لج	ر
موصل	كط	ح	لو	ل	بخارا	صر	ك	لر	ر
بلد	ف	مه	لو	ك	بلخ	صح	ل	لح	م
الطاكيه	ف	ح	له	ل	سمرقند	صط	ل	لر	ل
سومارى	ما	ح	لد	ح	اقليم خامس	مه	له	ما	د
شهرزور	س	ك	له	به	روميه	عا	ح	لط	ح
حلوان	س	مو	لد	ح	ملطيه	عد	ه	لط	ر
نهاوند	فج	ح	لو	ك	خلاط	عد	ح	ما	ل
همدان	ند	ح	لو	ى	تفليس	فا	[illegible]	[illegible]	نه
قم	ما	نه	[illegible]	[illegible]	خوارزم	صح	ح	لط	ر
اصفهان	مد	م	لد	ح	سجاس	عو	د	لط	نه
رى	ثه	ح	لد	ح	ارزن	لى	ل	م	له
قزوين	مه	م	لح	ح	اقليم سادس طراز	ل	ح	س	ح
دهستان	مه	[illegible]	لو	به	قسطنطنيه	نط	ك	مو	ل
تبريز	مه	ح	لح	ح	هرقله	س	ك	مد	ح
ديلم	مه	ح	لر	ح	حدران	ما	ح	مه	ح
دوماوند	م	ل	لو	نه	حرر	فج	ح	مل	ح
زامل	ند	ك	لر	مه	اقليم سابع العره	سح	ح	مح	ح
كركان	ص	ح	لو	ه	باهره ماهره	فوس	ل	سح	ح

معلوم اوله که هر درجه دقیقه بر درجه و هر درجه ثانیه بر دقیقه و هر درجه ثالثه بر ثانیه
اعتبار اولنور و هر اون بش درجه بر ساعت اولور

9628